

گرامی باد «اول ماه مه» (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر

دستمزد ۲۷ درصدی ۱۴۰۲ و ۱۲ میلیون تومان شکاف دستمزد و هزینه ماهانه کارگران ایران

۱۳۶ سال از کشتار کارگران شیکاگو در میدان هی مارکت به دست پلیس شیکاگو (که برای «کاهش ساعت روزانه کار به هشت ساعت در روز به اعتراض خیابانی آمده بودند») می‌گذرد و ۱۳۳ سال است که کارگران جهان در «اول ماه مه» هر سال پرچم به زمین افتاده («نبرد با سرمایه‌داری») کارگران شیکاگو را «جهت مبارزه جهانی با سرمایه‌داری حاکم بر جهان» برافراشته داشته‌اند تا نشان دهند که «بدون همبستگی و پیوستگی جهانی کارگران» امکان رهایی از نظم سرمایه‌داری حاکم بر جهان وجود ندارد، بنابراین، اول ماه مه «روز جهانی بزرگداشت مبارزه تاریخی اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمتکشان جهان، برای رهایی از زنجیرهای ستم مناسبات سرمایه‌داری حاکم بر جهان و جامعه خودشان می‌باشد»

۲

گرامی می‌داریم «روز معلم» (۱۲ اردیبهشت) سالگرد شهادت دکتر ابوالحسن خاندلی

جنبش معلمان ایران یک جنبش «تمام» است، نه یک جنبش «کامل»

۶۱ سال از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ («سالگرد شهادت دکتر ابوالحسن خاندلی» به دست نیروهای سرکوبگر رژیم مستبد و کودتائی پهلوی در میدان بهارستان تهران در تجمع اعتراض‌آمیز معلمان در «جریان نخستین اعتصاب سراسری جامعه معلمان ایران») می‌گذرد. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ معلمان تهران (مانند دیگر معلمان سراسر کشور) «در اعتراض به سطح بسیار پائین حقوقشان»، تجمع صنفی اعتراض‌آمیزی در میدان بهارستان برگزار کرده بودند که با شلیک سلاح جنگی توسط رئیس کلانتری بهارستان (سرگرد شهرستانی) به سر ابوالحسن خاندلی (دبیر دبیرستان در تهران) او به شهادت رسید.

۲۸

☀ از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

☀ **تیتراژ اول - گذر و نظری بر رقابت‌های ژئوپلیتیک و سیاسی...**

☀ **استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی**

☀ **مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران**

☀ **تزهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی،**

☀ **ما چه می‌گوئیم؟**

☀ **شریعتی در آئینه اقبال**

☀ **جنبش زنان در مسیر رهایی**

آگاهی، آزادی و برابری

چراکه جامعه جهانی کارگری، «مناسبات غارت‌گرانه و استثمار‌گرایانه سرمایه‌داری را درد مشترک همه بشریت و مردم کره زمین و درد مشترک همه جامعه کارگری جهانی و مستضعفین بالنده زمین می‌دانند»؛ و جامعه جهانی کارگری در طول ۱۳۶ سال گذشته (از کشتار کارگران شیکاگو در سال ۱۸۸۶ تا به امروز) خوب می‌دانند که «این درد مشترک، بی‌رزم مشترک، هرگز جدا جدا، درمان نمی‌شود». بنابراین، بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر به معنای «فراخوانی به همبستگی و پیوستگی کارگران و زحمتکشان، برای پایان دادن به بی‌عدالتی و محرومیت و بهره‌کشی از «نیروی کار» توسط «سرمایه» می‌باشد»؛ و هاکذا، اول ماه مه روز جهانی برای بزرگداشت «مبارزه تاریخی کارگران و زحمتکشان و مبارزه متحد و سراسری اردوگاه عظیم نیروی کار جهانی، برای رهایی از ستم «استثمار انسان از انسان و طبقه از طبقه و ملت از ملت» می‌باشد».

اول ماه مه روز «حمایت از جنبش‌های دینامیک کارگران و زحمتکشان در راستای رهایی به دست خود، از ستم استثمار سرمایه‌داری، توسط مبارزه متحد و سراسری بر ضد ظلم و بی‌عدالتی و سرکوب و خصوصی‌سازی است».

اول ماه مه نماد و پرچم مبارزه تاریخی و جهانی و همگانی «خودجوش و خودسازمانده و جنبشی و مستقل و خودرهبر دینامیک درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین» کارگران و زحمتکشان می‌باشد.

اول ماه مه نماد جهانی و تاریخی «جنبش رهایی‌بخش کارگران و زحمتکشان بر علیه خداوندان زر و زور و تزویر حاکم بر جهان و جوامع بشری است».

اول ماه مه نماد قیام «جنبش حق طلبانه و برابری طلبانه» جامعه جهانی کارگران و زحمتکشان است.

اول ماه مه پژواک مبارزه جامعه جهانی کارگران و زحمتکشان بر علیه «مناسبات امپریالیستی و سرمایه‌داری جهانی است».

اول ماه مه روزی است که کارگران و زحمتکشان جهان «آزادی و برابری و رهایی بشریت از بند استثمار و استبداد و استثمار جهانی و کشوری خود را فریاد می‌زنند».

اول ماه مه فرصتی است برای همه زحمتکشان و کارگران و اردوگاه جهانی نیروی کار تا پلاتفرم هم‌زمانی دو گفتمان «عدالت و آزادی» یا «برابری طلبانه و آزادی خواهانه» خود را اعلام نمایند.

اول ماه مه روزی است که «مشروعیت نظام استثمار‌گرایانه سرمایه‌داری زیر چتر دروغین لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به چالش کشیده می‌شود».

اول ماه مه روزی است که «کنش‌گران بالنده اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار، اعلام می‌کنند که تا زمانی که جامعه کارگری و زحمتکشان در عرصه جهانی و ملی به آگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی دست پیدا نکنند و نتوانند از «جامعه‌ای در خود» به «جامعه‌ای برای خود» برسند و نتوانند به شکل و سازمانیابی مستقل دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست با صورت «توده‌ای بی‌شکل و اتمیزه» هرچند که مبارزات آنها هم گسترده باشد، به رهایی از استثمار و استبداد و استثمار جهانی و ملی دست پیدا کنند».

اول ماه مه روزی است که کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار «تنها مسیر به چالش کشیدن نظم سرمایه‌داری و امپریالیستی حاکم بر جهان امروز را توسط پیوستگی و همبستگی پراکسیس صنفی و سیاسی و اجتماعی خودشان در عرصه جهانی و ملی تعریف می‌کنند».

اول ماه مه روزی است که کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار اعلام می‌کنند که «مبارزه جهانی رهائی‌بخش و برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه کارگران تنها از کانال مبارزه رهائی‌بخش و عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه جامعه خودشان امکان‌پذیر می‌باشد.»

اول ماه مه اعلام این حقیقت و دعوت توسط کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار است که تا کنش‌گران جنبش عظیم و جهانی برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار به میدان نیایند و در عرصه میدانی و مبارزه خیابانی و اعتصابی همبسته و پیوسته نشوند، نمی‌توانند از قوام سازمانی سراسری بویژه در کشور خود برخوردار گردند و نمی‌توانند تداوم مبارزاتی خود را در «دو شکل خیابانی و اعتصابی» به خصوص در جامعه و کشور خودشان تضمین نمایند و نمی‌توانند توسط مبارزه فراگیر و سراسری خیابانی و اعتصاب عمومی خود «شکاف درون حاکمیت» در جامعه خود و جامعه جهانی عمیق و گسترده‌تر نمایند و نمی‌توانند «بحران‌های دوره‌ای و تسلسلی و ساختاری مناسبات سرمایه‌داری را به درون قلعه حاکمیت سیاسی و اقتصادی جامعه خود و جامعه جهانی بکشانند» و نمی‌توانند خلاء رهبری درون‌زای و دینامیک و جنبشی تکوین یافته از پائین خود را بر طرف نمایند و نمی‌توانند جلو «دخالت‌های سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری و امپریالیسم سرمایه در جنبش دینامیک برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش خود در عرصه ملی و بین‌المللی را بگیرند» و برای کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار، امکان به چالش کشیدن نظم سرمایه‌داری در جهان و کشور خود و امکان رهبری و امامت و وراثت زحمتکشان و مستضعفین بالنده بر جامعه و جهان مادیت پیدا نمی‌کند.

اول ماه مه نشان دهنده آن است که «گفتمان رهائی‌بخش و برابری‌طلبانه و ضد استثمار کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار، چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی» در طول ۱۳۶ سال گذشته (از سال ۱۸۸۶ تا به امروز) یک «گفتمان جنبشی خودجوش و دینامیک و درون‌زا و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین می‌باشد» نه «گفتمان تحزب‌گرایانه استاتیک تکوین یافته از بالا.»

اول ماه مه نشان دهنده آن است که مبارزه رهائی‌بخش و برابری‌طلبانه و ضد استثمار کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار (چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی) چه به صورت مبارزه خیابانی و چه به صورت مبارزه اعتصابی عمومی در چارچوب «گفتمان دموکراتیک خشونت پرهیز» (نه مسالمت‌آمیز) است که می‌تواند موفقیت آمیز و قابل پیشرفت باشند.

اول ماه مه نشان دهنده آن است که «موفقیت مبارزه ضد سرمایه‌داری و برابری‌طلبانه و رهائی‌بخش و ضد استثمار (فرد از فرد و طبقه از طبقه و ملت از ملت) نه تنها در گرو همبستگی ملی و جهانی کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار می‌باشد و نه تنها در گرو مبارزه در شکل دینامیک و جنبشی و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشد و نه تنها در گرو شکل دینامیک و دموکراتیک خشونت پرهیز مبارزه خیابانی و اعتصابی می‌باشد و نه تنها در گرو خودرهبری (به جای حزب رهبری و نخبه رهبری و چریک رهبری و ارتش خلقی رهبری و غیره) مبارزه زحمتکشان و کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار در عرصه ملی و بین‌المللی می‌باشد و نه تنها در گرو تکیه بر دموکراسی سیاسی مستقیم و مشارکتی (به جای لیبرال دموکراسی نمایندگی سرمایه‌داری)

با تکیه بر شوراهای دینامیک سراسری و فراگیری خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین ملی و کشوری می‌باشد، از همه مهمتر اینکه موفقیت مبارزه برابری طلبانه ضد سرمایه‌داری کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی، در گرو انجام آن به صورت ساختارگرایانه و تحول طلبانه و تکوین یافته از پائین و درازمدت و پروسه‌ای و فرایندی «سوسیالیستی اجتماع‌محور» (نه طبقه‌محور و نه حزب‌محور) سه مؤلفه‌ای (که شامل سوسیالیسم اقتصادی و سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم سیاسی) می‌باشد» البته «نه به صورت سوسیالیسم پروژه‌ای و سوسیالیسم رفرمیستی و سوسیالیسم دفعی سیاسی و تزریق شده از بالا به صورت حزبی و طبقه‌ای مشخص، آنچنانکه مارکسیست‌های رنگارنگ از نیمه دوم قرن نوزدهم الی الان به دنبال آن بوده و هستند».

عنایت داشته باشیم که سوسیالیسم در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام با تاسی از رویکرد معلم کبیرمان شریعتی (برعکس سوسیالیست مارکسیست‌های رنگارنگ) «یک سیستم توزیعی نیست» بلکه «یک فلسفه زندگی است» و اختلاف آن با سرمایه‌داری در شکل نیست، بلکه اختلاف در محتواست، یعنی سخن از دو نوع انسان است که در فطرت و جهت با هم متضاد هستند. (معلم کبیرمان شریعتی - م. آ - ج ۱۰ - ص ۹).

باری، به همین دلیل است که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال حیات

درونی و برونی‌اش پیوسته و علی‌الدوام این اصل نظری حاکم بوده است که «بدون تبیین دموکراسی سه مؤلفه‌ای در نظر و عمل، آن هم به صورت کنکرت و مشخص و نظامند و انضمامی نمی‌توانیم سوسیالیسم را (در عرصه عمل و نظر) تبیین نمائیم» به بیان دیگر، در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «سوسیالیسم به عنوان فلسفه زندگی فردی و اجتماعی باید در چارچوب دموکراسی فهم کنیم نه به صورت مجرد و انتزاعی و کلی بافی»؛ و شاید بهتر باشد که بگوئیم «سوسیالیسم در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جزء لایتجزای دموکراسی سه مؤلفه‌ای می‌باشد».

اول ماه مه نشان دهنده آن است که «مبارزه رهایی‌بخش و برابری طلبانه و ضد استثمار کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار (چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی) باید صورت دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی سراسری داشته باشد نه صورت تک مؤلفه‌ای خیابانی صرف و یا اعتصابی صرف».

اول ماه مه نشان دهنده آن است که «هر حرکت عظیم اعتراضی کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار، در صورتی که فاقد برنامه و هدف و تشکیلات (چه در عرصه مبارزه صنفی و یا مبارزه مدنی و یا مبارزه سیاسی) باشد، محکوم به شکست و بن بست می‌باشد». هر چند که گسترده و عمومی هم باشند، اول ماه مه (در طول ۱۳۶ سال گذشته) نشان داده است که کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار در صورتی می‌توانند در مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد استثمار و رهایی‌بخش و برابری طلبانه خود به موفقیت دست پیدا کنند که علاوه بر اینکه بتوانند گفتمان عدالت خواهانه یا برابری طلبانه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خودشان را در عرصه بین‌المللی و ملی «توده‌ای و اجتماعی» بکنند

و دامنه «آگاهی‌یابی به گفتمان عدالت‌خواهانه را به اعماق جامعه خود بکشانند» و علاوه بر اینکه بتوانند «بخش خاکستری جامعه را به حمایت میدانی و معنوی خود بکشانند» از همه مهمتر اینکه آنها باید بتوانند «با برتری شرایط ذهنی و نظری»، نسبت به شرایط عینی (لبریز شدن کاسه صبر مردم نسبت به فقر و فساد و ظلم) در کادر «دیالکتیک عین و ذهن، موتور حرکت اعتراضی سیاسی و صنفی و مدنی جامعه خود» را تعریف نمایند.

اول ماه مه (در طول ۱۳۳ سال گذشته حیات آن) نشان دهنده آن است که «موفقیت مبارزه دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار (چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی) در چارچوب گفتمان برابری طلبانه و ضد استثماری و ضد سرمایه‌داری» در گرو آن است که این کنش‌گران اردوگاه نیروی کار بتوانند «تصویر و دورنمایی از آینده حرکت خود برای مردم و جامعه و جهان خلق کنند که متفاوت با شرایط امروز جامعه بشری و مطلوب مردم و جهان باشد» تا با آن بتوانند، مردم را چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین‌المللی «پشت یک دورنمای جدیدی که مطلوب آن‌ها می‌باشد، بسیج» نمایند؛ زیرا کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار در طول ۱۳۶ سال گذشته (از ماه مه سال ۱۸۸۶ کارگران سرکوب شده شیکاگو الی هذا) به بشریت یاد داده‌اند که «آینده از پیش به صورت جبری و غیر اختیاری و خارج از اراده توده‌ها نوشته نشده است، آینده به دست مردم هر جامعه‌ای ساخته می‌شود» بنابراین، در این عرصه «تنها جوامعی موفق می‌شوند که آماده‌تر از دیگر جوامع باشند» و برای آن مرحله حرکت خود بتوانند از قبل برنامه‌ریزی و سازماندهی بکنند.

اول ماه مه در طول ۱۳۳ سال گذشته به کنش‌گران

اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار (اعم از ملی و بین‌المللی) آموخته است که «تازمانیکه آن‌ها نتوانند در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی و صنفی خود به یک هویت اجتماعی (ملی یا بین‌المللی) با ثبات و مرکب (و با شعار مشترک و نماد مشترک و هویت مشترک) دست پیدا کنند، نمی‌توانند به آینده مطلوب از پیش تعریف خود دست پیدا کنند».

اول ماه در طول ۱۳۳ سال گذشته به کنش‌گران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار (اعم از ملی و بین‌المللی) آموخته است که «در چارچوب رویکرد دیالکتیکی، آن‌ها باید در مبارزه ضد استثماری و ضد سرمایه‌داری و رهائی‌بخش و برابری طلبانه و عدالت‌خواهانه خودشان اصالت را به درون و جامعه ملی خودشان بدهند» و «عامل درون و داخل کشور را مبنا قرار بدهند» و «عامل خارجی را به عنوان شرط در نظر بگیرند». برعکس «رویکرد استاتیکی» که در حرکت خود عوامل درونی را به عنوان «شرط» مطرح می‌کنند و عوامل بیرونی را «مبنای» حرکت خود قرار می‌دهند. برای مثال در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (ترکیبی خیزشی - جنبشی) پائیز - زمستان ۱۴۰۱ شاهد بودیم که خارج‌نشین‌های بیرون از گود نشسته جامعه سیاسی ایران (از راست راست تا چپ چپ) در چارچوب استراتژی «کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای خودشان» و «رویکرد استاتیکی» و «پروژه رهبری‌سازی» و «تحمیل مکانیکی هژمونی» خودشان بر آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی، عوامل داخلی آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی را «شرط» می‌دانستند و عوامل خارجی (از خودشان تا دستگاه پروپاگاندای امپریالیسم خبری و حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری غربی به سرکردگی امپریالیسم هار آمریکا) را «مبنا» قرار می‌دادند.

برعکس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که در طول ۴۷ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، حیات درونی و برونی خود، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) که در چارچوب «رویکرد دینامیکی و دیالکتیکی و دموکراتیک خود» پیوسته و علی‌الدوام عوامل داخلی و درونی را «عمده» دانسته و عوامل برونی را «شرط» تعریف کرده است و هرگز حاضر نشده است تا «عوامل درونی و داخلی را» در پای «عوامل برونی» ذبح نماید؛ و البته در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (ترکیبی خیزشی - جنبشی) پائیز - زمستان ۱۴۰۱ در چارچوب دیالکتیک داخل و خارج، پیوسته در تحلیل و آنالیز و راهبری (نه راهبری) و آگاهی‌یابی کنش‌گران میدانی در داخل کشور و آسیب‌شناسی و آناتومی و کالبد شکافی آن «عوامل داخلی و میدانی» این ابرحرکت اعتراض را «مبنا» قرار داده‌ایم و «عوامل خارجی» را به عنوان «شرط» مطرح کرده‌ایم.

اول ماه مه از زمان دولت مصدق الی الان برای جامعه کارگری ایران «روز جهانی کارگر، روز همبستگی و پیوستگی کارگران ایران با جامعه جهانی کارگری بوده است». یادآوری می‌کنیم «دکتر محمد مصدق اولین زمامداری در تاریخ ایران بود که روز اول ماه مه (روز جهانی کارگر) را به احترام کارگران، جزو تعطیلات رسمی ایران قرار داد». لازم به ذکر است که اولین تشکل مستقل کارگری در کشور ایران در خرداد ۱۲۸۹ (چهار سال بعد از مشروطیت و ده سال قبل از کودتای رضاخان میرپنج) به نام «اتحادیه کارگران چاپخانه تهران» با تلاش کارگران چاپخانه تشکیل گردید و به دنبال آن بود که تا قبل از کودتای رضاخان میرپنج ۱۵ سندیکا و اتحادیه کارگری توسط کارگران ایران در واحدهای مختلف

تشکیل گردیدند که با کودتای رضاخان میرپنج از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ (با سرنگون شدن رضاخان میرپنج) به مدت ۲۰ سال روند تکوین تشکل‌های مستقل کارگری در کشور ایران تعطیل و سرکوب شد، اما با سرنگون شدن رضاخان میرپنج و ایجاد فضای باز سیاسی در جامعه ایران تشکل سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری در کشور ایران مجدداً شروع گردید. مع هذا، شروع جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، بستر گردید تا تشکل‌گرائی جامعه کارگری (در ادامه تشکیل سندیکاها و اتحادیه مستقل کارگری که از بعد از شهریور ۲۰ جان تازه‌ای پیدا کرده بودند، این بار) با «جوهر جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین» (البته تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران) روندی رو به اعتلا و سراسری پیدا کنند که با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ (و بازگشت شاه فراری پهلوی به قدرت، مانند دوران ۲۰ ساله دیکتاتوری رضاخان میرپنج) این روند تشکل‌گرائی مستقل سندیکائی و اتحادیه‌ای و جنبشی کارگران ایران متوقف گردید. باری، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که با اعتلای جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق بود که «جامعه کارگری ایران توانستند به عنوان یک فاعل اجتماعی-سیاسی وارد صحنه سیاسی-اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان بشوند» اعلام تعطیل رسمی اول ماه مه، برای اولین بار در تاریخ ایران توسط دولت دکتر محمد مصدق خود معرف تلاش دکتر محمد مصدق «در راستای پیوند جنبش رهائی‌بخش جامعه کارگری ایران با جنبش جهانی کارگران به خصوص در فرایند پسا جنگ جهانی دوم و اوج‌گیری جنبش‌های رهائی‌بخش خلق‌های در بند امپریالیسم جهانی

بود». بیافزائیم که از زمان اعتلای جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق در فرایند پسا سرنگونی رضاخان میرپنج و شهریور ۲۰ تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ (بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) برای «مدت ۱۲ سال جامعه ایران جنبشی ترین جامعه در جهان آن روز بود» در همین رابطه بود که این جامعه جنبشی دینامیک تحت رهبری دکتر محمد مصدق توانست «در فرایند اعتلای جنبشی رهائی بخش کشورهای پیرامونی، رهبری آن جنبش ها را هم در دست بگیرند» بی تردید در چارچوب آن جامعه جنبشی بود که «جنبش کارگری تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران، مانند سال ۵۷ توانست نقش محوری و تعیین کننده داشته باشند» بنابراین در همین رابطه می باشد که در **گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، نه تنها در ادامه انقلاب مشروطیت بوده است، بلکه عظمتی در حد انقلاب مشروطیت برای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران داشته است.»**

اول ماه مه در طول ۱۳۳ سال گذشته به کنشگران جنبش گرای دینامیکی (نه حزب گرای استاتیکی) اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار آموخته است که «پروژه حرکت های جنبشی صنفی - مدنی - سیاسی کنشگران اردوگاه نیروی کار، چه در عرصه ملی و چه در عرصه بین المللی (برعکس حرکت های تحزب گرایانه استاتیکی تکوین یافته از بالا) بر پایه چهار دیالکتیک مشخص استوار می باشند نه در چارچوب تکه مؤلفه ای و غیر دیالکتیکی تضاد حرکت ابزار تولید با روابط تولید حاکم» آنچنانکه در ۱۳۶ سال گذشته مارکسیست ها در اشکال رنگارنگ آن بر طبل آن کوبیده اند. لازم به ذکر

است که لنین به خطا «با تفکیک وضعیت انقلابی و انقلاب» معتقد بود که «هر وضعیت انقلابی ضرورتاً به انقلاب نمی انجامد». همچنین لنین در تحلیل و تبیین «وضعیت انقلابی، به خطا بر شیوه تولید و مناسبات و روابط استثمارگریانه صرف بین صاحبان ابزار تولید و نیروی کار تاکید می کرد»؛ و لذا او اصرار داشت که بگوید که «انقلاب هنگامی روی می دهد که توده ها برای قیام آماده باشند و طبقات بالا نتوانند در نظم کهنه به حاکمیت خود ادامه بدهند» اما برعکس رویکرد لنین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی الدوام بر این باور بوده است که «فرایندهای مختلف پروسه جنبشی حرکت های اعتراضی جنبش های کنشگران اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار، منهای اینکه باید به صورت کنکرت (نه عام و مجرد و انتزاعی) در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و سیاسی تحلیل بکنیم» لازم است که «دیالکتیک عین و ذهن» و «دیالکتیک درون و برون» و «دیالکتیک حرکت ملی و بین المللی» و «دیالکتیک حرکت دینامیک از پائین و حرکت از بالا یا حرکت استاتیک» را به عنوان «موتور محرک جنبش های اردوگاه عظیم و جهانی نیروی کار» در نظر بگیریم و هاکذا، در این رابطه بوده است که در ۴۷ سال گذشته، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «در هر مرحله ای از شیوه تولید، در صورت مستعد بودن شرایط بر پایه چهار دیالکتیک فوق» شرایط برای ورود کنشگران اردوگاه عظیم نیروی کار به وضعیت جنبشی و جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای تکوین یافته از

پائین، فراهم می‌باشد و همچنین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، جهت آسیب‌شناسی و جهت راه حل بحران‌های ساختاری جامعه ایران (چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ) «اعم از بحران مشروعیت و بحران مشارکت و بحران توزیع و قس علی‌هذا» فقط محدود به سوء مدیریت نکرده است و پیوسته و علی‌الدوام «بر ماهیت ساختاری بحران‌ها هم تاکید داشته است» و خروج از وضعیت بحرانی (چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ) «بدون تغییرات ساختاری غیر ممکن می‌دانسته.»

یادمان باشد که تغییرات ساختاری از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، «اعم از تغییر قوانین بالادستی و از جمله قانون اساسی یا قانون کار و تغییر مناسبات بین قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی می‌باشد» بنابراین در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات) برای همه شهروندان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران است که امکان تغییرات ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی چه به صورت سلبی و چه به صورت ایجابی فراهم می‌گردد». برای مثال در خصوص تعیین حداقل حقوق ۱۴ میلیون خانوار کارگری (که تابع قانون کار می‌باشند) در چهار دهه گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در چارچوب ماده ۴۱ و ماده ۱۶۷ قانون کار) این موضوع پیوسته و علی‌الدوام ایجاد بحران کرده است، بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که در تحلیل نهایی، این مکانیزم و سازوکار تعیین درآمد و دستمزد ۱۴ میلیون کارگر، پیوسته شیوه‌ای در خدمت منافع طبقه حاکم اعم از دولت و کارفرمایان بخش خصوصی و خصولتی بوده

است و همچنین ابزاری جهت به چالش کشیدن درآمد و سفره ۱۴ میلیون خانوار ایرانی بوده است؛ که برای فهم بیشتر موضوع در اینجا می‌پردازیم، به تحلیل و آنالیز قصه پر غصه دستمزد ۲۷ درصدی ۱۴۰۲.

باری، بالاخره و بالاخره پس از روزها مذاکره حیدر نعمتی بین اعضای سه جانبه‌گرای شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (دولت و کارفرمایان و نهادهای دست‌ساز حکومتی کارگران) در ساعت ۳ بامداد روز ۲۹ اسفند ماه ۱۴۰۱ (چند ساعت مانده به تحویل سال نو) و در شرایطی که کشور وارد تعطیلات نوروزی شده بودند و دیگر کارگران امکان تجمع و اعتراض نداشتند (طبق اعلام خبرگزاری حکومتی ایرنا در ۲۹ اسفند ۱۴۰۱) صولت مرتضوی وزیر کار دولت پادگانی رئیسی اعلام کرد که «دستمزد پایه کارگران در سال ۱۴۰۲ پس از چانه‌زدن‌های زیاد تنها ۲۷ درصد افزایش یافته و از مبلغ چهار میلیون و ۱۷۹ هزار تومان سال ۱۴۰۱ به مبلغ ۵ میلیون و ۳۰۸ هزار و ۳۳۰ تومان در سال ۱۴۰۲ رسیده است». برای فهم مبانی نظری و عینی روابط کار و سرمایه در کادر مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم بر جامعه ایران در طول چهار دهه گذشته در کشور ایران و در چارچوب قانون کار و مصوبات شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در اینجا به طرح چند موضوع می‌پردازیم.

اول اینکه در خصوص اعلام تعیین دستمزد ۱۴۰۲ در ساعت ۳ بامداد روز ۲۹ اسفند ۱۴۰۱ (آخرین ساعات و آخرین روز سال ۱۴۰۱) توسط صولت مرتضوی وزیر کار دولت پادگانی رئیسی لازم است که عنایت داشته باشیم که «سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دانستند که اعلام حداقل دستمزد ۱۴ میلیون نفر کارگر تابع قانون کار در سال ۱۴۰۲

با افزایش ۲۷ درصدی، باعث تنش‌ها و اعتراضات کارگران و اقشار حقوق‌بگیر می‌شود» لذا، همین امر باعث گردید تا (برعکس دستمزد سال ۱۴۰۱) این بار در تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۲ جلسات حیدر نعمتی شورای عالی کار تا آخرین ساعات سال ۱۴۰۱ (ساعت ۳ بعد بامداد ۲۹ اسفند ماه ۱۴۰۱) کش بدهند. تا امکان تجمع و اعتراض تا پایان تعطیلات نوروزی برای ۱۴ میلیون کارگر وجود نداشته باشد. دوم در رابطه با نظر نمایندگان سه جانبه (دولت و کارفرمایان و کارگران موضوع ماده ۱۶۷ قانون کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در خصوص مصوبه تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۲ بیش از ۱۴ میلیون کارگر تابع قانون کار کشور، علی‌حدائی نماینده دست‌ساز طرف کارگری در شورای عالی کار، در تحلیل جلسه نهائی تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۲ گفت: «میان راضی بودن و رضایت دادن باید تفکیک قائل شویم» نمایندگان کارگران در شورای عالی کار در واقع چه با امضاء و چه با حضور و بدون امضاء خود در این نشست به نوعی به مصوبه مزدی صورت گرفته رضایت دادند و «تائید جلسه و مصوبه از سوی آنها به منزله راضی بودن گروه کارگری از نظر قلبی نیست.»

سوم اینکه در شرایطی حداقل دستمزد ماهانه کارگران در سال ۱۴۰۲ با ۲۷ درصد افزایش (نسبت به حداقل دستمزد سال ۱۴۰۱ توسط شورای عالی دست‌ساز حکومتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) مبلغ پنج میلیون و ۳۰۸ هزار و ۳۳۰ تومان اعلام شده است؛ که طبق گزارش روزنامه آرمان (دهم اسفند ماه ۱۴۰۱) «تورم نقطه به نقطه خانوارها ۵۳/۴ درصد بود» و طبق گزارش روزنامه مردم سالاری (در دهم اسفندماه ۱۴۰۱) «تورم مسکن در کشور نسبت به مدت مشابه سال گذشته رشد ۶۶ درصدی، داشته است»؛ و طبق گزارش همین روزنامه مردم

سالاری (در دهم اسفند ماه ۱۴۰۱) «در هیچ دوره از تاریخ ایران این ابر تورم غذا در کشور ایران تجربه نشده است حتی در زمان اشغال کشور در جنگ جهانی دوم، زیرا حالا نرخ تورم غذا در بهمن ماه ۱۴۰۱ از ۷۱ درصد هم عبور کرده است»؛ و طبق گزارش روزنامه شرق (اول اسفندماه ۱۴۰۱): «یک کارگر برای اجاره یک آپارتمان ۷۰ متری در تهران در این شرایط ناچار است ماهانه به طور میانگین بیشتر از ۸ میلیون و ۸۸۳ هزار تومان اجاره پرداخت نماید»؛ و طبق گزارش روزنامه حکومتی جوان (در ۲۵ اسفند ۱۴۰۱) هزینه سبد معیشت کارگران (در ۲۵ اسفند ۱۴۰۱): «بیش از ۱۷ میلیون و ۸۴۰ هزار تومان می‌باشد.»

پیدا است که همین آمارهای مهندسی شده حکومتی توسط خود مطبوعات حکومتی در مقایسه با افزایش ۲۷ درصدی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ نشان دهنده آن است که حداقل حقوق کارگران در سال ۱۴۰۲ «۴۵ درصد کمتر از نرخ تورم اعلام شده خود حکومت می‌باشد» بنابراین، در مورد حداقل دستمزد ۲۷ درصدی ۱۴۰۲ کارگری توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، باید توجه داشته باشیم که:

اولاً دولت پادگانی ابراهیم رئیسی قبل از آن با در نظر گرفتن رقم «۲۰ درصدی» افزایش اسمی کارمندان و کارگران بخش دولتی در لایحه بودجه ۱۴۰۲ خود (و طرح شعار یکسان‌سازی رشد حقوق کارگران و کارمندان در سطح کشور) جهت شکستن ذهنیت افزایش ۵۷/۴ درصدی کارگران (که در سال ۱۴۰۱ به خاطر حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی انجام داده بود) برنامه‌ریزی کرده بود، بنابراین «افزایش ۲۷ درصدی دستمزد کارگران در ادامه افزایش ۲۰ درصدی کارمندان و کارگران دولتی در لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی بود نه در ادامه

افزایش ۵۷/۴ درصدی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱.»

ثانیاً آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم، با عنایت به اینکه حتی طبق اعلام مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نرخ تورم در اسفندماه ۱۴۰۱ (که حداقل می‌بایست در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار تعیین کننده درصد افزایش دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ بشود) «۵۰/۳ درصد» بوده است و روزنامه آرمان هم در ۱۰ اسفند ۱۴۰۱ نرخ تورم نقطه به نقطه خانوار را «۴/۵۳ درصد» اعلام کرده بود، بنابراین خود این امر نشان دهنده آن است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی با اعلام «۲۰ درصد» افزایش رسمی مزد کارکنان بخش‌های دولتی و اعلام «۲۷ درصد» افزایش دستمزد کارگران غیر دولتی، می‌خواهد مزدهای واقعی یا قدرت خرید کارگران بخش دولتی و بخش غیر دولتی کارمندان و کارگران را (که حتی در سال ۱۴۰۱ چند برابر زیر خط فقر بوده است) باز هم بیشتر از «۳۰ درصد» کاهش بدهد.

ثالثاً توجه داشته باشیم که طبق داده‌های رسمی مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، شاخص قیمت‌ها در فاصله آذر ۱۳۹۹ تا آذر ۱۴۰۱ از رقم ۲۷۷ به رقم ۵۷۷ جهش پیدا کرده است که خود این بیانگر «۱۰۸ درصد افزایش متوسط قیمت‌ها طی دو سال گذشته بوده است»؛ که با در نظر گرفتن «افزایش ۸۲ درصدی، حداقل دستمزد کارگران در دو سال ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱» خود این امر نشان می‌دهد که «افزایش دو سال (۱۴۰۰ و ۱۴۰۱) دستمزد کارگران حتی نتوانسته ۸۰ درصد جهش قیمت‌های دو سال ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ پر نماید.»

رابعاً بیکاری گسترده به ویژه در میان جوانان و تحصیل کرده‌های دانشگاهی همراه با تعطیلی هزاران واحد تولیدی و کاهش قدرت خرید و تورم

فزاینده و موج گرانی افسارگسیخته و چاپ و انتشار بی‌رویه پول و توزیع ناعادلانه آن در میان طبقات و قشرهای جامعه و عمیق‌تر شدن شکاف درآمد و هزینه ۱۴ میلیون خانوار کارگری و سرکوب تلاش زحمتکشان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران جهت تشکیل یابی مستقل از حکومت همه و همه باعث گردیده که داوری کنیم که وضعیت معیشتی زندگی کارگران و زحمتکشان ایران در سال ۱۴۰۲ در حال اضمحلال کامل قرار می‌گیرد. علی‌هذا یادآوری می‌کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران، و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام (هم در زمان شاه و هم در زمان شیخ) براین باور بوده و هست که «در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران زمانی تحول عظیم ساختاری اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مادیت پیدا می‌کند که کلیت مناسبات و سیستم ناعادلانه تولید و توزیع ثروت و قدرت و اطلاعات» (در بستر مبارزه سلبی با «زور و تزویر حاکم» و مؤلفه ایجابی «توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بر پایه دموکراسی مستقیم و شورائی») در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دچار تحول همه جانبه ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بشود البته با «حاکمیت و مالکیت جامعه ایران» نه حاکمیت و مالکیت طبقه‌ای مشخص و نه حزب - دولت، آنچنانکه از کارل مارکس تا لنین و تا امروز مارکسیست‌ها به غلط بر طبل آن می‌می‌کوبند، بلکه برعکس آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی (در درس ۱۹ اسلام‌شناسی حسینیۀ ارشاد م. آ - ج ۱۸ - ص ۳ تا ۳۹) می‌گوید: «مناسبات نوین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (که همان دموکراسی سوسیالیستی سه

مؤلفه‌ای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد) در جامعه ایران برقرار می‌گردد» در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی‌اش) «بدون نابودی مناسبات سرمایه‌داری (مبتنی بر حاکمیت زر و زور و تزویر طبقه برخوردار یا انحصار سه مؤلفه قدرت و ثروت و اطلاعات در دست طبقه حاکم سیاسی و اقتصادی) برقراری مناسبات دموکراتیک و اجتماعی نوین به نفع همه شهروندان جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به صورت علی السویه امکان‌پذیر نخواهد بود». در همین رابطه بوده است که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی‌اش «تکیه صرف بر تحول و تغییر سیاسی آن هم از بالا (توسط نخبه‌ها یا حزب و یا طبقه) بسیار کوتاه‌بینانه و خام و ناآگاهانه و در راستای کسب قدرت سیاسی از بالا و در خدمت طبقه جدید یا حزب جدید و یا گروه سیاسی جدید نخبه‌ها می‌باشد». همچنین در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، «سازماندهی فراگیر مستقل جامعه کارگری یا اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و تکیه بر حرکت جنبشی (دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) جامعه کارگری ایران یکی از اساسی‌ترین الزامات نابودی مناسبات سرمایه‌داری و جایگزینی مناسبات دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد» به طوری که در این رابطه باید بگوئیم که «بدون آن امکان تحول عظیم ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هرگز و هرگز در گفتمان جنبش پیشگامان ایران برای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد.»

فراموش نکنیم که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی آن) پیوسته این باور حاکم بوده است که «تشکیل‌یابی و سازمان‌یابی توده‌ای و فراگیر (دینامیک، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و در رأس آنها اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) تابع شرایط مشخص جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد». بطور مثال، در چارچوب گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «ما نمی‌توانیم با کپی‌برداری و انطباق نعل به نعل از انقلاب روسیه یا چین یا فرانسه یا آمریکا و غیره به سازماندهی استاتیک حزبی یا دولتی و یا جنبشی گروه‌های مختلف جامعه ایران و اردوگاه عظیم نیروی کار کارگری و کارمندی بپردازیم»؛ زیرا در کشور ایران (چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ)، «حتی مطالبات صنفی و حرکات مسالمت‌آمیز نیروهای اجتماعی اعم از کارگری و کارمندی و غیره برای کسب حقوق پرداخت نشده، یا تضمین حق اشتغال و یا بهبود شرایط کار و یا حق داشتن ابتدائی‌ترین تشکلهای مستقل صنفی پیوسته و علی‌الدوام سرکوب خونین نهادهای سرکوب‌گر شاه و شیخ شده است». معنای دیگر این حرف آن است که در جامعه ایران (چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ) هرگونه منفذی برای فعالیت مستقل صنفی و مدنی و سیاسی و طرح و تثبیت خواست معیشتی و مدنی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بسته بوده است. بدین ترتیب در همین رابطه بوده و هست که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود، «تنها راه مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه ایران (و در رأس آنها اردوگاه عظیم

نیروی کار کارگری و کارمندی) تکیه بر خودسازمانی و رهایی به دست خویش، بر پایه رویکرد جنبشی دینامیک خودسازمانده و خودجوش و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشد، نه با رویکرد حرکت از بالا به صورت حزبی و دولتی و چریکی و ارتش خلقی و قس علی‌هذا». همچنین عنایت داشته باشیم که در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و ادارات وابسته به حکومت با استقرار نهادهای امنیتی حراست و سازمان‌های حکومتی کارگری و بسیج و غیره در واقع بدل به سربازخانه‌هایی شده‌اند که سربازان مولد را به کار می‌کشند و یک انضباط سربازخانه‌ای بر آنها اعمال می‌کنند تا حداقل امکان تماس آنان با یکدیگر وجود داشته باشد و هر گونه تمایل برای اعتصاب و اعتراض و سازماندهی مستقل بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند.

چهارم - در خصوص وضعیت قوانین بالادستی «تنظیم کننده رابطه کار و سرمایه» در بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مطابق بندهای ۱ و ۲ ماده ۴۱ قانون کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حداقل دستمزد کارگران باید «با توجه به درصد تورم» به اندازه‌ای باشد تا «زندگی یک خانواده که تعداد آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود تأمین نماید». همچنین بر اساس همین ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «شورایعالی کار سالانه حداقل یک بار باید حداقل دستمزد با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود» به گونه‌ای تعیین کند که «زندگی یک خانواده که تعداد متوسط آن توسط مراجع رسمی اعلام می‌گردد، تأمین نماید» لازم به ذکر است که «تفسیر اعضای کارگری» شورایعالی کار

(از سال ۹۶ به بعد) از بند دوم ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برای تعیین حداقل دستمزد ماهانه کارگران، «تعیین سبد معیشت حداقلی یک خانوار ۳/۳ نفره است» و جایگزین کردن این شاخص به جای شاخص «تورم مهندسی شده بانک مرکزی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. به همین دلیل است که از سال ۹۵ کمیته مزد شورایعالی کار پیش از تعیین حداقل دستمزد، «هزینه سبد معیشت خانوار کارگری را به صورت تقریب به دست می‌آورند». فراموش نکنیم که تا قبل از سال ۹۵ تنها آیت «تورم مهندسی شده بانک مرکزی آن هم به صورت نصف و نیمه شاخص افزایش دستمزد کارگران بوده است». به طوری که «در طول مدت ۸ ساله دولت میر حسین موسوی، اصلاً دستمزد کارگران افزایش پیدا نکرد». آنچه که در رابطه با تعیین ۲۷ درصدی افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ قابل توجه است اینکه شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تعیین این ۲۷ درصد افزایش دستمزد ۱۴۰۲ «نه تنها حداقل هزینه سبد معیشتی ماهانه ۱۷ میلیون و ۸۴۰ هزار تومانی خانوار کارگری در نظر نگرفته‌اند، بلکه حتی تورم مهندسی شده ۵۳/۴ درصدی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم در نظر نگرفته‌اند» که البته معنای دیگر این حرف آن است که شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تعیین ۲۷ درصدی افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ «بازگشت به دوران ماقبل سال ۹۵ شورایعالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرده‌اند». آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم در آن دوران «نه تنها هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار ۳/۳ نفره کارگری معنا نداشته حتی همان تورم مهندسی شده بانک مرکزی هم به صورت نصف و نیمه اجرا می‌شده‌اند» به بیان دیگر، «در تعیین افزایش ۲۷ درصدی

حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ هیچکدام از این‌ها نه تورم مهندسی شده بانک مرکزی و نه هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار کارگری مبنا قرار نگرفته است». یادمان باشد که در اسفند ماه ۱۴۰۰ در راستای تعیین مزد ۱۴۰۱ توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اعضای سه جانبه (کارگری و کارفرمایان و دولت) شورایی عالی کار بر سر «رقم ۸ میلیون و ۹۸۰ هزار تومان برای سبد معیشت حداقلی به توافق رسیدند، اما حداقل دستمزد تعیین شده ۱۴۰۱ توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی چهار میلیون و ۱۷۹ هزار تومان بود که چهار میلیون و هشتصد هزار تومان کمتر از هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار کارگری بود». در خصوص تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۲ کارگران توسط شورایی عالی کار در اسفندماه ۱۴۰۱ بود که محمدرضا تاجیک یکی از سه عضو کارگری شورای عالی کار، در روز ۱۶ اسفندماه ۱۴۰۱ گفت: «طرفین به توافق بر سر اعداد و ارقام نرسیده‌اند و داده‌های یکدیگر را قبول ندارند و اختلاف سه طرف زیاد است». خلاصه اینکه، در شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در راستای تعیین حداقل دستمزد کارگران، «نمایندگان دولت و نمایندگان کارفرمایان اصرار دارند که تنها نرخ رسمی تورم (به شرط اینکه موجب افزایش بار هزینه و فشار بر کارفرمایان نشود) معیار تعیین حداقل دستمزد باشد» اما نمایندگان تشکل کارگری حکومت ساخته «به ظاهر و در کلام» خواستار لحاظ نمودن سبد معیشت برای تعیین حداقل دستمزد هستند که البته به خاطر اینکه در این دعوای حیدر نعمتی سه جانبه کارگری و کارفرمائی و دولت، رابطه به صورت دو به یک می‌باشد، بی‌شک برنده نهائی جناح کارفرمایان و دولت می‌باشند، نه جناح کارگری دست ساخته حکومتی.

پنجم - در خصوص وضعیت و جایگاه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در کادر قانون کار این رژیم) با توجه به اینکه بر اساس ماده ۱۶۷ قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، اعضای شورایی عالی کار این رژیم متشکل از وزیر تعاون کار و رفاه اجتماعی به عنوان رئیس شورا و دو فرد مطلع که در این قانون از آنها به عنوان «بصیر و مطلع در مسائل اجتماعی و اقتصادی» یاد شده، به پیشنهاد وزیر کار و امور اجتماعی و تصویب هیئت وزیران تعیین می‌شوند و سه نماینده از کارگران و سه نماینده هم از کارفرمایان می‌باشد. یکی از وظایف شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تعیین حداقل دستمزد کارگران می‌باشد. البته در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که دولت با اینکه در کنار سه نماینده کارفرمایان (۶ نفر از اعضای شورایی عالی کار در برابر سه نفر نماینده دست‌ساز حکومتی کارگران) قرار دارد، «برای تعیین موضوع حداقل دستمزد کارگران به این آرایش هم (۶ در برابر ۳) راضی نیست، لذا به دنبال افزایش اعضای شورایی عالی کار با افزودن نمایندگان دولت می‌باشند» تا راحت‌تر بتوانند پروژه‌های مهندسی شده یک طرفه خود را بر جامعه کارگران ایران تحمیل نمایند. البته هنوز این تغییرات صورت نگرفته است. نباید فراموش کنیم که پس از ۴۴ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، هنوز که هنوز است جمعیت ۱۴ میلیون نفری کارگران ایران نتوانسته‌اند مستقل از تشکل دست‌ساز حکومتی، نماینده‌ای در شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته باشند؛ که این موضوع باعث شده است «که سه عضو کارگران در شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حتماً یکی از آنها توسط دولت از بخش کشاورزی انتخاب بشوند و دو نفر دیگر از میان تشکل‌های کارگری وابسته به خانه کارگر یا

مجمع عالی حکومتی کارگری که تشکلی دست‌ساز رژیم می‌باشند (که در دوران دولت احمدی نژاد با رقابت با خانه کارگر و کاهش قدرت خانه کارگر در شورای عالی کار ایجاد شده است) انتخاب بشوند». خروجی نهائی چنین شورای عالی کار با چنین ساختار و بافتی باعث گردیده که همه ساله «بین پیشنهاد دستمزد تشکلهای مستقل کارگری، با مصوبه شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی، شکافی بزرگ به وجود بیاید». برای مثال، در رابط با دستمزد ۱۴۰۰ پیشنهاد تشکلهای مستقل کارگری ۱۲ میلیون تومان بوده است و در رابطه با دستمزد ۱۴۰۱ پیشنهاد تشکلهای مستقل کارگری ۱۶ میلیون تومان بوده است و در رابطه با دستمزد ۱۴۰۲ پیشنهاد تشکلهای مستقل کارگری ۲۰ میلیون تومان بوده است که با نگاهی اجمالی به این اعداد و ارقام و مقایسه با اعداد و ارقام حداقل دستمزد سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ می‌توانیم داوری کنیم که «شکافی عمیق و پرنشدنی بین دستمزد و هزینه کارگری وجود داشته است». به طوری که تنها در رابطه با «شکاف دستمزد و هزینه ۱۴ میلیون خانوار کارگری در سال ۱۴۰۲ این شکاف ماهانه به ۱۲۵۳۱۶۷۰ تومان رسیده است». البته معنای دیگر این حرف آن است که «شکاف بین دستمزد و هزینه ماهانه کارگران در ۴۴ سال گذشته به صورت روتین و سریال باعث کوچک و مچاله شدن سفره کارگران ۱۴ میلیون خانوار کارگری شده است». بیافزائیم که آنالیز هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار ۳/۳ نفره کارگری در سال ۱۴۰۲ که توسط تشکلهای مستقل کارگری اعلام شده است شامل:

الف - ماهانه شش تا هشت میلیون تومان برای اجاره خانه.

ب - ماهانه ۵ تا ۷ میلیون تومان برای هزینه خوراک.

ج - ماهانه دو تا سه میلیون تومان برای هزینه

درمان و آموزش.

د - ماهانه دو تا سه میلیون برای هزینه پوشاک و حمل و نقل و آب و برق و گاز و سایر هزینه‌هاست.

لذا با در نظر گرفتن «۸ میلیون تومان مزد و مزایای سال ۱۴۰۲ کارگران، شکاف دستمزد و هزینه کارگران در سال ۱۴۰۲ به بیش از ۱۲ میلیون تومان می‌رسد» که در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بی‌سابقه می‌باشد؛ که برای فهم بیشتر این مهم، در اینجا حداقل دستمزد ۱۴۰۲ را در ترازوی دلار ۵۰ هزار تومانی امروز کشور ایران قرار می‌دهیم تا اندازه و ظرفیت آن را بیشتر فهم نمائیم، لذا اگر جمعاً دستمزد به علاوه مزایا در سال ۱۴۰۲، ۸ میلیون تومان در نظر بگیریم با تقسیم بر دلار ۵۰ هزار تومانی، حجم دستمزد و مزایای ماهانه یک کارگر ایرانی ماهانه تنها «۱۶۰ دلار» می‌باشد و حجم دستمزد روزانه آنها «۵ دلار» می‌باشد که در مقایسه با دیگر کشورهای جهان (از آفریقا تا افغانستان و غیره) «کمترین دستمزد در سطح جهان می‌باشد». همچنین برای فهم جایگاه ۱۶۰ دلار دستمزد ماهانه کارگران در سال ۱۴۰۲ لازم است که توجه داشته باشیم که در خود کشور ایران و در همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «در سال ۱۳۸۹ (۱۳ سال پیش) حداقل دستمزد ماهانه کارگران طبق مصوبه شورای عالی کار با ترازوی قیمت دلار در آن زمان ۴۰۰ دلار بوده است» یعنی دستمزد ماهانه کارگران ایرانی «در سال ۱۳۸۹، ۲۴۰ دلار بیش‌تر از دستمزد سال ۱۴۰۲ بوده است» به همین دلیل است که فرامرز توفیقی (رئیس کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای دست‌ساز حکومتی) خطاب به شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (قبل از شروع کار شورای عالی کار) جهت تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۲ گفت: «تاخیر در شروع به کار دستمزد ۱۴۰۲ در این شرایط اصلاً به نفع کارگران

نیست، زیرا بحران معیشت به مرحله‌ای رسیده است که با هر مدلی هزینه زندگی را حساب کنیم، به اعداد و ارقامی می‌رسیم که با درصدهای افزایش مزد هرگز به این اعداد نمی‌رسیم. با پیاز کیلویی ۳۰ هزار تومان، گوجه فرنگی کیلویی ۲۸ هزار تومانی و گوشت کیلویی ۴۰۰ هزار تومانی و مرغ کیلویی ۶۰ هزار تومانی و برنج کیلویی ۱۵۰ هزار تومانی و مسکن چهار برابر گران شده با ۴۰ درصد ۵۰ درصد افزایش چگونه می‌توانیم جوابگو بشویم، واقعاً با یک دو دو تا چهار تای ساده معلوم می‌شود که کارگران به دو یا سه برابر مزد فعلی نیاز دارند». این آش آنقدر شور شده است که سر و صدای خود آشپزها هم درآمده است به طوری که سایت حکومتی تجارت نیوز در ۱۲ اسفند ۱۴۰۱ نوشت که: «به نظر می‌رسد دولتی‌ها و کارفرمایان (در شورای عالی کار) راهنمایی برای ورود جدی به مبحث سبد معیشت ندارند. در واقع نمی‌خواهند ابزاری برای مطالبه‌گری مزدی در دست کارگران باشد، ابزاری که نشان دهد حتی صد درصد افزایش دستمزد هم جوابگوی هزینه‌های پر شتاب زندگی نیست و نمی‌تواند حداقل بگیران را به خط فقر برساند.»

ششم - در خصوص تنظیم و تعیین دستمزد کارگران بر پایه منافع دولت و کارفرمایان و بر علیه منافع جامعه کارگری ایران، با مقایسه افزایش دستمزد حداقلی کارگران در سال ۱۴۰۱ (که ۵۷/۴ درصد بوده است) و افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ (که ۲۷ درصد) می‌باشد، می‌توانیم در اینجا به تبیین این موضوع بپردازیم، زیرا دولت پادگانی رئیسی از اسفندماه ۱۴۰۰ (با افزایش ۵۷/۴ درصدی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱) «به دنبال بسترسازی برای اجرای پروژه خانمان سوز حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، نسبت به کالاهای استراتژیک خوراکی خانواده‌های ایرانی بود». همان

پروژه‌ای که روزنامه ستاره صبح در تاریخ ۱۸ مهرماه ۱۴۰۰ نوشت: «طبق اعلام مرکز آمار در مهرماه ۱۴۰۱، از سال ۱۴۰۰ تا سال ۱۴۰۱، ۴۰ قلم از کالاهای اساسی مورد نیاز مردم ایران ۱۰۰ درصد افزایش قیمت داشته است و در این مدت در بین اقلام سفره خانوار، روغن نباتی ۱۴۱ درصد، رکورد دار بوده است، کره پاستوریزه ۱۲۱ درصد، خامه ۱۲۰ درصد، مرغ ۱۱۹ درصد، نخود ۱۱۲ درصد و برنج ۹۰ درصد افزایش قیمت داشته‌اند و نرخ تورم نقطه‌ای گروه عمده خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها در پنج ماه اول سال ۱۴۰۱ به ۸۶ درصد رسیده و گروه روغن و چربی‌ها ۲۹۳/۱ درصد تورم داشته و قیمت هر شانه تخم مرغ به ۱۰۰ هزار تومان رسیده است»؛ و طبق گزارش روزنامه شرق: «دارویی که در داخل کشور به قیمت ۵۰۰ هزار تومان تولید می‌شود، به قیمت ۲۵ میلیون تومان به مردم فروخته می‌شود» و باز در همین رابطه بود که روزنامه شرق در ۶ اسفند ۱۴۰۱ نوشت: «اگر در سال ۱۴۰۱ امر اجتماعی موجب تلاطم سیاسی شد، این بار در سال ۱۴۰۲ این امر اقتصادی است که سیاست را آشوبناک خواهد کرد»؛ و باز در رابطه با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی رئیسی بود که مرکز آمار در تازه‌ترین گزارش خود در سال ۱۴۰۱ «میزان تورم گروه خوراکی در آبان‌ماه ۱۴۰۱، ۶۵ درصد اعلام کرد»؛ و همچنین همین پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ توسط دولت پادگانی رئیسی بود که باعث گردید، حتی خود نهاد دولتی کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای اسلامی دست‌ساز هم در مهرماه ۱۴۰۱ «هزینه سبد معیشت حداقلی یک خانوار کارگری ۳/۳ نفره ۱۸ میلیون و ۲۹۰ هزار تومان اعلام کرد».

هفتم - در خصوص پروژه مهندسی شده تعیین دستمزد کارگران توسط دولت یا حکومت کافی

است که بدانیم با اینکه طبق گزارش سایت انتخاب (در ۲۸ دی ماه ۱۴۰۱) دولت پادگانی رئیسی مدعی بود که مطابق قانون حقوق کارکنان دولت «باید متناسب با تورم افزایش پیدا کند» اما با وجود اینکه تورم اعلام شده در سال ۱۴۰۱ طبق آمارهای حکومتی، «بیش از ۵۳ درصد بوده است» در لایحه و قانون بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «تنها افزایش ۲۰ درصدی برای حقوق کارکنان در سال ۱۴۰۲ در نظر گرفته شده است» که این اقدام به معنای آن است که «قدرت خرید کارکنان دولت در سال ۱۴۰۲ نسبت به سال ۱۴۰۱ حدود ۷۰ درصد کاهش پیدا می‌کند». در نتیجه «سال ۱۴۰۲ سال سونامی ریزش کارگران و کارمندان به زیر خط فقر است». یادمان باشد که در جلسات شورای عالی کار در خصوص تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۲ کارگران، فشار نمایندگان کارفرمایان و دولت بر «لایحه و قانون بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی رئیسی (که حداقل حقوق کارمندان با ۲۰ درصد افزایش در سال ۱۴۰۲ هفت میلیون تومان تعیین شده است) متمرکز شده بود» و آنها اصرار می‌کردند که «حقوق کارگران هم نباید از این فراتر برود» در نتیجه این همه باعث گردید که در نهایت «با ۲۷ درصد افزایش حداقل دستمزد، نسبت به سال ۱۴۰۱ دستمزد ۱۴ میلیون کارگر ایرانی در سال ۱۴۰۲ حداقل سه مرتبه پائین تر از خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باشد»؛ زیرا بر اساس گزارش رسمی اخیر وزارت کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «خط فقر ماهیانه در تهران برای خانوار ۴ نفره به ۲۴ میلیون تومان رسیده است» بنابراین از اینجاست که روزنامه حکومتی همشهری می‌نویسد: «با تعیین حداقل دستمزد هشت میلیون تومانی برای یک خانوار ۳/۳ نفره کارگری در سال ۱۴۰۲ حتی ۶۰ درصد هزینه ماهانه آنها هم پوشش نمی‌دهد»

و باز در همین رابطه است که روزنامه همشهری در همین گزارش می‌نویسد: «حتی اگر بخواهیم مانند سال ۱۴۰۱ دستمزد حداقل کارگران تنها ۶۵ درصد هزینه یک خانواده ۳/۳ نفره کارگری را پوشش بدهد، حداقل دستمزد در سال ۱۴۰۲ باید ماهانه حدود ۱۳ میلیون و پانصد هزار تومان باشد»؛ و بالاخره در همین رابطه بود که روزنامه حکومتی همدلی در آبان ماه ۱۴۰۱ اعلام کرد که: «۸ دهک معادل ۶۶ میلیون نفر از جمعیت ۸۵ میلیون نفری ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند.»

هشتم - در خصوص شرایط عینی و ذهنی جامعه کارگری، باید توجه داشته باشیم که:

الف - در این شرایط جمعیت بیکاران کشور به بیش از «۲۰ میلیون نفر» رسیده است.

ب - در این شرایط بیش از نیمی از کارگاه‌های کشور زیر ده نفر کارگر دارند که مشمول قانون کار نمی‌شوند لذا «عملاً اجرای همین حداقل دستمزد ۲۷ درصدی هم برای آنها ممکن نیست.»

ج - بیش از «۸۰ درصد کارگران در این شرایط با قراردادهای موقت و سفید امضاء در کشور مشغول به کار می‌باشند» که هیچگونه امنیت شغلی جهت انجام حرکت‌های اعتراضی صنفی و مطالبه‌محور ندارند و در برابر کمترین عکس‌العمل آنها توسط کارفرما از کار اخراج می‌شوند و با اخراج آنها همین حداقل درآمد هم بر خانوار آنها قطع می‌شود. یادآوری می‌کنیم که از زمان دولت سید محمد خاتمی (به دستور او) «کارگاه‌های زیر ده نفر» از اجرای همین قانون کار رژیم مطلقه فقه‌ای هم معاف شدند. لذا «در طول ۲۵ سال گذشته قانون جنگل بر کارگاه‌های زیر ده نفر حاکم می‌باشد». نباید فراموش کنیم که در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، هدف از تعیین حداقل دستمزد ماهانه کارگران، «دفاع از سطح زندگی کم درآمدترین و آسیب‌پذیرترین بخش

جامعه کارگری می‌باشد» که در خصوص جامعه کارگری ایران می‌توانیم داوری کنیم که حداقل در ۲۵ سال گذشته این بخش از جامعه کارگری ایران طبق دستور سید محمد خاتمی از دایره قانون کار هم خارج شده‌اند. لازم به ذکر است که در کشورهای متروپل سرمایه‌داری ضامن اجرای اصل حداقل دستمزد برای کارگران «خود تشکلهای مستقل کارگری» هستند که البته معنای دیگر این حرف آن است که «در کشور ایران که در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جامعه عظیم کارگری از هر گونه تشکل مستقل کارگری محروم بوده‌اند، هیچگونه ضامن اجرائی، جهت اجرای همین حداقل دستمزد (یک سوم زیر خط فقری) اعلام شده آنها هم وجود ندارد» به بیان دیگر «در خلاء تشکل مستقل کارگری، جامعه کارگری ایران نه در شورایعالی کار نماینده منتخب خود برای تعیین حداقل دستمزد دارند و نه بعد از تعیین حداقل حقوق توسط شورایعالی کار بی‌حضور نماینده آنها همین مصوبه نصف و نیمه ضامن اجرائی برای اجرای صحیح دارد». حاصل اینکه «در خلاء تشکلهای مستقل کارگری خود تعیین حداقل دستمزد هم به جای اینکه در خدمت جامعه کارگری ایران باشد در خدمت حاکمیت و کارفرمایان و سرمایه‌داری حاکم می‌باشد». لذا، می‌توانیم داوری کنیم که در جامعه امروز ایران نخستین و حیاتی‌ترین عاملی که می‌تواند هم در عرصه تعیین حداقل دستمزد و هم در عرصه اجرای آن، «جامعه ۱۴ میلیون نفری کارگری ایران را عامل و فاعل بکند تکوین و شکل‌گیری تشکلهای مستقل کارگری به صورت دینامیک در بستر حرکت جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین مطالبه محور می‌باشد»؛ بنابراین تا زمانی که «جامعه کارگری ایران نتواند به صورت دینامیک

در عرصه حرکت جنبشی مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی به تشکیلات و سازماندهی مستقل از حاکمیت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور دست پیدا کند هرگز و هرگز نخواهد توانست به عنوان نیروی فاعل و عامل در پراکسیس سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه امروز ایران درآیند». توجه داشته باشیم که در ۴۴ سال گذشته «تشکلهای زرد حکومتی و دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» حتی بیش از دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نسبت به سازمان‌یابی مستقل جامعه کارگری ایران حساسیت داشته‌اند و آن را خطری برای موجودیت خود تلقی کرده‌اند.

نهم - در خصوص وضعیت ژلاتینی ساختار طبقاتی جامعه کارگری ایران عنایت داشته باشیم که (آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم) جامعه ۱۴ میلیون نفری کارگری ایران در طول ۴۴ سال گذشته، هرگز به صورت «صخره یک پارچه‌ای و یک دست نبوده‌اند (و امروز هم نیستند) بلکه به لحاظ ساختاری مجموعه‌ای از لایه‌های مختلف کارگری هستند» که باعث گردیده تا «خود جامعه کارگری ایران» هم به صورت یک «هرم طبقاتی از لایه بورژواکارگران مرفه تا قاعده هرم طبقاتی (خود جامعه کارگری که شامل بیش از ۸۰ درصد از جمعیت ۱۴ میلیونی جامعه کارگری می‌باشند) که از محروم‌ترین بخش طبقاتی اقتصادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند، شامل بشوند». مع هذا در این رابطه است که «به کار بردن ترم طبقه برای جامعه امروز کارگری ایران امری مکانیکی می‌باشد». لذا برای فهم این مهم تنها کافی است که «وضعیت طبقاتی کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز کشور ایران (اعم از دولتی و

غیر دولتی و شرکتی و پیمانی و قس علی هذا) در این شرایط مورد بازشناسی قرار بدهیم» تا به عمق این شکاف گسترده بین لایه‌های مختلف طبقاتی کارگری صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران پی ببریم. همان شکاف عظیمی که در طول ۴۴ سال گذشته به صورت مهندسی شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بین کارگران شکل گرفته است تا دیگر برعکس سال‌های ۲۰ تا ۳۲ و سال ۵۷ کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی ایران نتوانند به صورت موتور محرکه جنبش کارگری ایران، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را مانند رژیم کودتائی پهلوی فشل و زمین‌گیر نمایند. پر پیداست که یکی از عوامل سترون شدن «حرکت‌های اعتصابی جنبش کارگری» در جامعه ایران در ۴۴ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همین «شکاف و پراکندگی در حرکت اعتصابی کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز ایران می‌باشد» که باعث گردیده است تا دیگر «جنبش کارگری صنعت نفت ایران در ۴۴ سال گذشته، نتواند موتور محرکه بسیج جنبش اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) بشود»؛ و همچنین باعث گردیده «تا حتی برای یکبار هم در طول ۴۴ سال گذشته جامعه کارگری ایران نتواند به حرکت اعتصاب عمومی در سطح کشور دست بزند»؛ و باز باعث گردیده است که «نه در جنبش سبز ۸۸ و نه در ابر خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و نه در ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ جنبش کارگری ایران بتواند به صورت یک عضله نیرومند حرکت اعتصابی - اعتراضی در کنار جنبش و خیزشی خیابانی مردم ایران قرار بگیرد» تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به زانو درآورد. البته باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم که «تا زمانی که بحران درون طبقاتی جامعه کارگری

ایران حل نشود، امکان سازمان‌یابی سراسری و عمومی و امکان تحقق حرکت اعتصاب عمومی اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و امکان شکل‌گیری سراسری جنبش دو مؤلفه‌ای خیابانی و اعتصابی (مانند سال ۱۳۵۷) و امکان هژمونی جنبش عظیم کارگری بر حرکت‌های اعتراضی سیاسی و مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی وجود ندارد» پر روشن است که در این رابطه «آگاهی طبقاتی آن هم به صورت مشخص و کنکرت می‌تواند نقش تعیین کننده داشته باشد.»

باری، یکی از فونکسیون‌های «بحران طبقاتی درون جامعه کارگری» در شرایط امروز جامعه ایران، «در خصوص تعیین حداقلی دستمزد کارگران» این است که دولت پادگانی رئیسی در سال ۱۴۰۲ با توجه به تورم بیش از ۵۳ درصدی اعلام شده توسط دستگاه‌های حکومتی (از مرکز آمار تا بانک مرکزی و مرکز پژوهش مجلس یازدهم پادگانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و همچنین بدون افزایش یارانه‌های نقدی و معیشتی و فشار سه بار مالیات (مالیات تورمی، مالیات بر ارزش افزوده، مالیات حقوق) بر جامعه کارگری ایران و افزایش سه بار زیر خط فقر (۲۷ درصدی کارگران و ۲۰ درصدی کارمندان) حداقل دستمزد سال ۱۴۰۲ و غیبت نماینده مستقل جامعه کارگری ایران در شورای عالی کار (دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و نادیده گرفتن «هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار کارگری، اعلام شده توسط تشکلهای مستقل کارگری» (حتی در حد شنیدن آن) توسط اعضای شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی و اعلام حداقل دستمزد ۱۴۰۲ «در آخرین ساعات سال ۱۴۰۱» که جامعه کارگری ایران در تعطیلات عید نوروز فرو رفته بود و دیگر توان انجام «حرکت اعتراضی نسبت به افزایش ۲۷ درصدی

دستمزد ۱۴۰۲ نداشت» و غیره و غیره، همه و همه «مولود و سنتز همین سترون و عقیم بودن جنبش اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی یا دولتی و غیر دولتی) می‌باشد» که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، خود این امر هم در تحلیل نهائی «ریشه در بحران درونی ساختار طبقاتی خود اردوگاه عظیم نیروی کار ایران دارد». از اینجا است که باید داوری کنیم که همین امر باعث می‌گردد (تا مانند سال ۱۴۰۱) «در سال ۱۴۰۲ بخش بزرگ دیگری از جامعه کارگری (اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به زیر خط فقر و پائینی‌های جامعه و حاشیه‌نشین‌های شهری ریزش نمایند». بی‌شک این حداقلی هزینه‌ای است که در این رابطه جامعه کارگری ایران در سال ۱۴۰۲ مجبور به پرداخت آن می‌باشد.

دهم - در خصوص اوج‌گیری وضعیت استثمار و بهره‌کشی و غارت بیرحمانه کارگران و کارمندان و زحمتکشان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید به اخذ مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم رژیم از کارگران ایران هم توجه داشته باشیم، زیرا از تورم و گرانی‌های سرسام‌آور و کاهش قدرت خرید کارگران و سقوط آزاد روزمره و ساعت‌مره و دقیقه‌مره پول ملی کشور که پرداخت مالیات غیر مستقیم جامعه کارگری به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد (و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رویکرد غارت‌گرایانه خود از جیب کارگران برداشت می‌کند) تا مالیات غیر مستقیم ارزش افزوده که رژیم مطلقه فقهاتی با حجم ۹ درصدی بر کالای‌های مصرفی کارگران می‌بندد (و باز هم به صورت غیر مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از جیب مردم ایران برداشت می‌کند) و تا مالیات مستقیم حقوقی، همه و همه نمایش دیگری از شکل استثمار و بهره‌کشی و غارت

بیرحمانه کارگران و کارمندان توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

پر واضح است که به میزانی که گروه‌های اجتماعی (و در رأس آنها جامعه کارگری ایران) از فقر بیشتری برخوردار باشند در برابر پرداخت این مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اثرپذیرتر می‌باشند به طوری که باید داوری کنیم که ۱۴ میلیون خانوار کارگری ایران بیشترین ضرر و زیان از پرداخت مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم نصیب‌شان می‌شود، چراکه با دستمزد سه برابر زیر خط فقر آنها پرداخت سه مالیات (مالیات تورمی، مالیات ارزش افزوده، مالیات حقوقی) کمر خمیده آنها، بیشتر در هم می‌شکند. البته در این رابطه باید بگوئیم که «مالیات تورمی و مالیات ارزش افزوده بیشترین مالیاتی است که ۶۶ میلیون نفر از جمعیت زیر خط فقر ایران مجبور به پرداخت آن می‌باشند».

فراموش نکنیم که «عامل اصلی تورم، کسری بودجه دولت و رشد حجم نقدینگی و تولید اسکناس بدون پشتوانه توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» که در طول دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «رشد حجم نقدینگی و کسری بودجه دولت و تورم حاصل آنها نسبت به دولت‌های گذشته صورت آگران‌دیسمانی پیدا کرده است». به طوری که طبق گزارش مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی در پایان شهریور ۱۴۰۱ «حجم نقدینگی ناشی از افزایش پایه پولی به ۵۵۹۵ میلیارد تومان رسیده» که «۸۴۱ هزار میلیارد تومان» بیش از حجم نقدینگی در پایان اسفند ۱۴۰۰ بوده است، یعنی به طور میانگین در سال ۱۴۰۱ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «هر ماه ۱۴۰ هزار میلیارد تومان» توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تولید اسکناس یا چاپ پول بدون پشتوانه کرده است؛ که همین امر باعث گردیده که در پایان سال ۱۴۰۱ حجم نقدینگی کشور به

«۸۰۰۰ میلیارد تومان» برسد؛ که این حجم نقدینگی «همچون بمب ساعتی شد که این بمب ساعتی از دی‌ماه ۱۴۰۱ با افزایش قیمت دلار به مرز ۶۰ هزار تومان تا پایان سال ۱۴۰۱ منفجر گردید». بر این مطلب بیافزائیم که «در ۴۴ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جهت پر کردن کسری بودجه سالانه خود، پیوسته و علی‌الدوام از طریق بازی کردن با ارز و سکه و بازار بورس و سرمایه (به عنوان قلک دولت) تلاش کرده است» به طوری که بانک مرکزی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، از این قلک دولت جهت پر کردن کسری بودجه بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومانی سال ۱۴۰۱ خود، «تنها در ۴۰ روز منتهی به اسفند ۱۴۰۱ توانست (با فروش ارز ۶۰ هزار تومانی به مردم نگون‌بخت ایران) بیش از ۱۱۰ هزار میلیارد تومان از جیب مردم ایران پول برداشت کند». در همین رابطه بود که دلخوش اباتری نماینده مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چهارم دی‌ماه ۱۴۰۱ در مجلس اعلام کرد که «۹۰ درصد ارز کشور دست خود دولت است، چرا عامل بحران ارزی کشور را به خارجی‌ها نسبت می‌دهید؟». لازم به ذکر است که غیر از خودافزایی صوری نرخ ارز به صورت مهندسی شده توسط دولت برای پرکردن کسری بودجه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم علل دیگر افزایش نرخ ارز تابع مؤلفه‌های اقتصادی همچون:

الف - تورم،

ب - افزایش سرسام‌آور نقدینگی و چاپ بی‌وقفه پول،

ج - فرار فزاینده سرمایه به خارج،

د - نابودی تولید و غیره نیز می‌باشد که در تحلیل نهائی می‌توانیم داوری کنیم که «افزایش نرخ ارز تنها شاخص غیر قابل انکاری هست که جلو چشم همه مردم دنیا قرار دارد و رژیم مطلقه فقه‌ای

حاکم با هیچ شعبده‌ایی نمی‌تواند آن را انکار کند، همچنین افزایش نرخ ارز انعکاس سقوط ارزش پول رسمی کشور و شاخص ورشکستگی اقتصادی و فقر و فلاکت فزاینده مردم نیز می‌باشد». گرچه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در زمان تبلیغات انتخاباتی خود وعده داده بود که «سقوط ارزش پول رسمی کشور و افزایش نرخ ارز را مهار می‌کند، اما قیمت دلار که در شهریور ۱۴۰۰ در زمان ورود او به ساختمان پاستور ۲۶ هزار تومان بود، در دی‌ماه ۱۴۰۱ به بیش از ۶۰ هزار تومان هم رسید» که البته دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «با افزایش بیش از ۸۰ درصدی نرخ ارز و کاهش ۸۰ درصدی پول ملی کشور و همچنین کاهش ۸۰ درصدی قدرت خرید مردم (از شهریور ۱۴۰۰ تا دی‌ماه ۱۴۰۱) توانست از جیب مردم ایران بیش از نیمی از کسر بودجه خودش را (از نیمه دوم سال ۱۴۰۰ تا پایان اسفند ماه ۱۴۰۱) جبران نماید». جمع بست ما در خصوص دستمزد ۲۷ درصد (افزایش یافته نسبت به حداقل دستمزد ۱۴۰۱ کارگری) در سال ۱۴۰۲ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم عبارت است از اینکه:

اولاً مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در آخرین گزارش خود در سال ۱۴۰۱ تورم نقطه‌ای در یک بازه ۱۲ ماهه «۵۳/۴ درصد» می‌باشد، البته طبق همین گزارش (مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) تورم نقطه‌ای برای کالاهای خوراکی در بازه ۱۲ ماهه «۷۰ درصد» می‌باشد.

ثانیاً طبق گزارش خود نهادهای زیر مجموعه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در پایان سال ۱۴۰۱ «تنها هزینه روزانه مواد غذایی حداقلی برای تأمین کالری مورد نیاز یک خانوار سه نفره کارگری ۲۱۷ هزار و ۷۰۰ تومان می‌باشد»، یعنی «هزینه ماهانه مواد غذایی یک خانوار سه نفره کارگری در پایان سال ۱۴۰۱ به مبلغ ۶۵۳۲۳۸۰ تومان رسید

که این مبلغ منهای هزینه دیگر یک خانوار سه نفره کارگری (اعم از هزینه مسکن و درمان و آموزش و پوشاک و سایر هزینه‌ها) می‌باشد» بنابراین «حداقل دستمزد تعیین شده ۱۴۰۲ توسط شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که مبلغ ۵ میلیون و ۳۰۸ هزار و ۳۳۰ تومان می‌باشد) مبلغ ۱۲۲۴۰۵۰ تومان کمتر از حتی هزینه مواد خوراکی یک خانوار سه نفره کارگری می‌باشد». به بیان دیگر، طبق محاسبات حتی خود کارشناسان اقتصادی حکومتی، «چنین دستمزدی در سال ۱۴۰۲ حداکثر می‌تواند کفاف ده روز زندگی یک خانوار کارگری سه نفره بدهد»؛ به عبارت دیگر «حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورای عالی کار برای سال ۱۴۰۲ کارگران، حداکثر ۳۰ درصد سبد معیشت حداقلی ماهانه یک خانواده کارگری را تأمین می‌نماید»؛ و اوج فاجعه اینجاست که طبق نظر همین کارشناسان اقتصادی حکومتی، این «حداقل دستمزد مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برای سال ۱۴۰۲ باعث شده است که قدرت خرید ۱۴ میلیون خانوار کارگر ایرانی در سال ۱۴۰۲ (در مقایسه با سال ۱۴۰۱) ۴۵ درصد کاهش پیدا کند». به بیان دیگر یک خانواده کارگری در سال ۱۴۰۲ «۴۵ درصد قدرت خریدش نسبت به سال ۱۴۰۱ کاهش پیدا کرده است» و سفره او نسبت به سال ۱۴۰۱ «۴۵ درصد» کوچک‌تر شده است. البته نباید فراموش کنیم که «افزایش قیمت‌ها تا پایان سال ۱۴۰۲ حداقل بیش از ۷۱ درصد قیمت فعلی خواهد بود که باز هم از جیب خالی کارگران باید پرداخت گردد». چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا پایان سال ۱۴۰۲ دیگر به افزایش دستمزد کارگران نمی‌پردازد. علی‌ایحال، بدین ترتیب است که باید بگوئیم که در سال ۱۴۰۲ (مانند سال ۱۴۰۱) «قدرت خرید کارگران (مانند دیگر زحمتکشان و محرومان کشور ایران) به صورت ماه‌مره و روزمره

و ساعت‌مره کمتر می‌شود و سفره‌هایشان کوچکتر و هر روز شمار بیشتری از آنان بیکار و استثمار و بهره‌کشی و غارت‌گری بیرحمانه کارگران و کارمندان و زحمتکشان اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) تشدید می‌گردد.»

ثالثاً عنایت داشته باشیم که بحران مسکن به صورت سونامی‌وار که از سال ۱۳۹۷ آغاز شده و سال به سال در حال افزایش می‌باشد و «در سال ۱۴۰۱ این بحران باعث گردید که هزینه مسکن برای خانوار کارگری تا دو برابر افزایش پیدا کند» آنچنان در این شرایط این سونامی خانمان‌سوز شده است که حتی طبق آمارهای نهادهای حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «سهم مسکن» در سال ۱۴۰۲ از سبد هزینه خانوار کارگری به صورت میانگین بیش از «۶۰ درصد» افزایش پیدا می‌کند. لذا به همین دلیل است که طبق گفته کارشناسان مرکز پژوهش مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۴۰۲ «مسکن به عنوان یک کالای ضروری، به سهمی بیشتر از ۶۰ درصد و هزینه بهداشت و درمان خانواده به بیشتر از ۵۴ درصد و هزینه حمل و نقل ۵۰ درصد افزایش پیدا کند». طبق همین گزارش مرکز پژوهش مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تورم کالاهای خوراکی در سال ۱۴۰۲ بیش‌تر از «۷۰ درصد» افزایش پیدا خواهد کرد، آنچنانکه در سال ۱۴۰۱ به علت «حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی» توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «قیمت شیر و لبنیات به عنوان یکی از ضروری‌ترین مواد غذایی و قیمت خوراکی‌های پر مصرف در سفره خانوار» بیش از «۸۰ درصد» و قیمت روغن و چربی‌ها در سال ۱۴۰۱ تا دویست درصد و قیمت غلات و حبوبات در سال ۱۴۰۱ تا «۸۵ درصد» گران‌تر شدند و طبق گزارش روزنامه حکومتی اسکناس در تاریخ

۱۰ اسفند ۱۴۰۱ «از سال ۱۳۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱ قیمت مسکن در تهران ۷۵۰ درصد رشد داشته است»؛ و بنابه گزارش خبرگزاری دانشجو در ۲۳ اسفند ۱۴۰۱ «تنها افزایش قیمت کرایه اتوبوس‌ها برای سال ۱۴۰۲ در تهران ۴۰ درصد بوده است که در جلسه دست‌ساز شورای شهر تهران به اتفاق آراء به تصویب رسیده است»؛ و باز در همین رابطه است که روزنامه ستاره صبح نوشت: «بر اساس آمار بانک مرکزی متوسط قیمت فروش هر متر خانه در تهران در سال ۱۳۹۶، ۵ میلیون تومان بوده است که در اسفندماه ۱۴۰۰ به ۳۵ میلیون تومان رسیده و در اسفند ۱۴۰۱ به بیش از ۵۵ میلیون تومان افزایش پیدا کرده است یعنی بیش از ۱۰ برابر شده است». مع هذا، این همه باعث گردیده است که (طبق گزارش سایت حکومتی تجارت نیوز در ۱۲ اسفند ۱۴۰۱) «حتی اقتصاددانان حکومتی هم در خوش‌بینانه‌ترین حالت خط فقر در جامعه ایران در سال ۱۴۰۲ ماهانه تا ۳۲ میلیون تومان پیش‌بینی کنند» بنابراین، با در نظر گرفتن «افزایش ۲۷ درصدی دستمزد و مزایای دیگر کارگری در سال ۱۴۰۲ که جمعاً به ۸ میلیون تومان می‌رسد (برای ۱۴ میلیون خانوار کارگری در سال ۱۴۰۲) تورم ساعتی و فقر و فلاکت روزمره شدیدتر از سال ۱۴۰۱ در پیش خواهد بود». این کارشناسان اقتصادی حکومتی معتقدند که در خوش‌بینانه صورت در سال ۱۴۰۲ مردم ایران تورم بالای «۵۰ درصدی» تجربه خواهند کرد لذا آنها می‌گویند به صورت واقعی «نرخ تورم در سال ۱۴۰۲ ارقامی بالای ۶۰ تا ۷۰ درصد خواهد بود». همچنین همین کارشناسان اقتصادی حکومتی بر این باورند که در سال ۱۴۰۲ مانند سال‌های گذشته «تورم ساعتی» خواهیم داشت که امکان استخراج نرخ آن و اثرگذاری آن بر تورم کل قابل اندازه‌گیری نیست.

رابعاً رشد آگراندیسمان تورم و گرانی و کاهش قدرت خرید مردم و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور در سال ۱۴۰۱ و به خصوص از بعد از اجرای پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و فشار آن بر ۱۴ میلیون خانوار کارگری به حدی بود که طبق گزارش روزنامه شرق در ۱۸ اسفند ماه ۱۴۰۱ «فقر و فلاکت در سال ۱۴۰۱» آنچنان شدید بود که باعث گردید تا «حداقل دستمزد ماهانه نیروی کار کشور» که در ابتدای فروردین ۱۴۰۱ «۲۵۳ دلار بود» بعد از ۱۱ ماه در اسفند ماه ۱۴۰۱ به «۱۲۲ دلار» برسد؛ که خود این امر نشان دهنده آن است که «افزایش ۵۷/۴ درصدی حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱» توسط دولت پادگانی رئیسی در سال ۱۴۰۱ تنها توانست «۲۵ درصد سونامی تورم و گرانی تحمیل شده بر ۱۴ میلیون خانوار کارگری را تحت پوشش قرار بدهد» که البته معنای دیگر این حرف آن است که تنها در سال ۱۴۰۱ «افزایش فزاینده فاصله بین درآمد و نیازهای معیشتی» ۱۴ میلیون خانوار کارگری باعث گردید که «۷۵ درصد» (نسبت به سال ۱۴۰۰) سفره کارگران ایرانی کوچکتر و مچاله بشود؛ و حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۱ «حداکثر تا ۱۰ روز» می‌توانست، معیشت کارگران در ماه را تأمین نماید؛ و البته این آش آنقدر شور گردید که حتی خبرگزاری حکومتی ایلنا در ۱۸ اسفند ۱۴۰۱ نوشت: «در طول سال ۱۴۰۱ هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار کارگران، حداقل ماهانه نسبت به سال ۱۴۰۰ ۸ میلیون و ۸۶۸ هزار تومان افزایش پیدا کرده است» و این در حالی است که کل درآمد کارگران (اعم از دستمزد و مزایا) در سال ۱۴۰۱ به «۶ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان» هم نمی‌رسد، لذا در واقعیت «جهش هزینه‌های زندگی در ۱۱ ماه سال ۱۴۰۱ بیش از صد درصد دستمزد کارگران بوده است و دستمزد

کارگران جوابگوی آن نیست تا زندگی کارگران را حتی به خط فقر حداقلی باز گرداند؛ و هاکذا در این رابطه بود که طبق گزارش خبرگزاری حکومتی ایلنا در ۱۸ اسفند ۱۴۰۱ حتی فرامرز توفیقی رئیس کمیته مزد قانون عالی شوراهای اسلامی کار دست‌ساز حکومتی مجبور شد که در اسفند ماه ۱۴۰۱ بگوید که «هزینه سبد معیشت حداقلی یک خانوار ۳/۳ نفره کارگری به ۱۷ میلیون و ۸۴۸ هزار و ۳۳۰ تومان رسیده است که نزدیک به دو برابر رقم تعیین شده در زمان تعیین حداقل دستمزد ۱۴۰۱ توسط شورای عالی کار می‌باشد»؛ و باز در همین رابطه است که طبق گزارش روزنامه ابتکار در ۱۰ اسفند ۱۴۰۱ «در سال ۱۴۰۱ هیچ کالائی در کشور ایران کمتر از ۷۰ تا ۱۰۰ درصد گران‌تر نشده است»؛ و طبق گزارش روزنامه رسالت در ۱۵ اسفند ۱۴۰۱ «بررسی قیمت ۱۰۱ قلم کالای منتخب سبد معیشت مردم ایران نشان می‌دهد که از سال ۱۳۹۶ تا پایان بهمن ماه ۱۴۰۱ به طور میانگین ۱۲ برابر شده است، در حالی که حداقل دستمزد از سال ۹۶ تا پایان سال ۱۴۰۱ تنها ۶ برابر افزایش پیدا کرده است»؛ یعنی طبق همین گزارش روزنامه حکومتی رسالت «از سال ۹۶ تا اسفند ۱۴۰۱ اکثریت مطلق ایران و در رأس آنها ۱۴ میلیون خانوار کارگری، ۶۰۰ درصد نسبت به گذشته فقیرتر شده‌اند، یا سفره آن‌ها کوچک‌تر شده است.»

خامساً مضافاً بر گرانی و تورم سرسام‌آور هزینه اقلام سبد معیشتی حداقلی خانوار کارگران در سال ۱۴۰۱ (اعم از اقلام خوراکی و هزینه مسکن و درمان و پوشاک و ایاب و ذهاب) یکی دیگر از اقلام سبد هزینه خانوار ایرانی که در سال ۱۴۰۱ گرفتار رشد اُگران‌دیسمانی شد، «قبوض دولتی هزینه آب و برق و تلفن و به خصوص گاز بود» لازم به ذکر است که کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای

حاکم در تعیین فهرست کالاهای سبد معیشت خانوار کارگری، به صورت ریز و مشخص آن را اعلام نمی‌کند، بلکه تنها به صورت کلی می‌گوید که هزینه‌ها به دو بخش کالاهای خوراکی و غیر خوراکی تقسیم می‌شوند و در گروه کالاهای غیر خوراکی، مسکن، سوخت، حمل و نقل بهداشت و درمان و پوشاک به ترتیب بالاترین سهم دارند. علی هذا، همین افزایش اُگران‌دیسمانی قبض‌های دولتی برق و آب و به خصوص گاز در سال ۱۴۰۱ آنچنان بر خانوار ۶۶ میلیون نفر از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فشار وارد کرد که حتی فریاد محمد باقر قالیباف رئیس دست‌ساز مجلس پادگان یازدهم هم بر آورد تا آنجا که او گفت: «برای برخی از خانواده‌ها قبوض ۷ میلیون تومانی صادر شده است» و این در حالی است که کل درآمد آن خانواده به ۷ میلیون تومان هم نمی‌رسد و اگر هیچ غذایی هم نخورند، نمی‌توانند این مبلغ را پرداخت نمایند، بنابراین با مقایسه بین سال ۱۴۰۱ (توسط افزایش ۵۷/۴ درصدی حداقل دستمزد کارگران که باعث کوچک‌تر شدن «۷۵ درصدی» سفره ۱۴ میلیون خانوار کارگری گردید) و سال ۱۴۰۲ (که تنها «۲۷ درصد» حداقل دستمزد کارگران افزایش پیدا کرده است) می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در سال ۱۴۰۲ ضرب آهنگ افزایش تورم و فقر و فلاکت اکثریت مطلق مردم ایران و من الجمله ۱۴ میلیون خانوار کارگری پر شتاب‌تر از سال ۱۴۰۱ خواهد شد که حاصل نهائی آن ذوب شدن اقشار میانی و اردوگاه عظیم نیروی کار ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به زیر خط فقر و حتی فقر مطلق خواهد بود.»

سادساً مشکلات محوری ۱۴ میلیون کارگر تابع قانون کار که باعث گردیده تا اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) تا این حد در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر

رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و سازمان‌های زرد کارگری دست‌ساز حکومتی آچمز بشوند، اینکه «کارگران در عمل، حق هیچ تشکل و سندیکای مستقل به ثبت رسیده و یا نماینده منتخب خودشان جهت حضور در شورای عالی کار دست‌ساز حکومتی ندارند تا در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از منافع آنها دفاع و حمایت نمایند»؛ که برای فهم عملکرد این شکاف و این خلاء در جامعه کارگری ایران کافی است که عنایت داشته باشیم که در اسفند ۱۳۹۹ وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت روحانی، حداقل دستمزد ۱۴۰۰ کارگران «حتی بدون اینکه به تائید اعضای کارگری همسو با دولت و حکومت شورای عالی کار برسد، ابلاغ کرد» لهذا در این سال گرچه تشکلهای مستقل کارگری خواستار تعیین «حداقل دستمزد ۱۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان» شده بودند و کمیته مزد شورای عالی کار حکومتی، هم در همین سال «هزینه سبد معیشت حداقلی خانوار کارگری را شش میلیون و ۶۹۰ هزار تومان برآورد کرده بودند» اما در نهایت وزیر کار حداقل دستمزد را بدون تائید نماینده حکومتی کارگران در شورای عالی حکومتی «دو میلیون و ۶۵۲ هزار تومان» ابلاغ کرد تا شکاف بین درآمد و هزینه کارگران در سال ۱۴۰۰ «حداقل به چهار میلیون تومان» برسد.

سابقاً عنایت داشته باشیم که جامعه کارگری در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در ۴۴ سال گذشته «هیچ قانون بالادستی نداشته است تا از منافع آنها، در برابر غارت‌گری‌های حکومتی و کارفرمایان حمایت نمایند» مهم‌تر از همه اینکه «تنها ۲ درصد از کارگران ایران قرارداد دائمی دارند» بنابراین می‌توانیم داوری کنیم که «جامعه کارگری ایران فاقد هر گونه امنیت شغلی می‌باشند»؛ زیرا «یا فاقد قرارداد هستند و یا در کارگاه‌های کمتر از ده نفر کار می‌کنند که معاف از اجرای قانون کارند و قانون

جنگل بر آنها حاکم می‌باشند و یا دارای قراردادهای موقت و سفید امضاء می‌باشند». همچنین با این «وضعیت قراردادی» گرفتار «فشار ارتش بیکاری» هم می‌باشند که طبق گفته روزنامه شرق (۱۳ آبان ۱۴۰۰) «بیکاران واقعی در کشور را می‌توان حدود ۲۰ میلیون نفر برآورد کرد»؛ و طبق گفته وزیر کار و رفاه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی (در روزنامه مردم سالاری - ۱۸ فروردین ۱۴۰۱) «۱۴ میلیون نفر در کشور شغل شایسته‌ای ندارند». بدین ترتیب است که جامعه کارگری ایران هم گرفتار «خلاء امنیت شغلی می‌باشند» و هم در زیر فشار «رقابت ارتش ۲۰ میلیونی بیکاران کشور هستند» که به عنوان اهرم فشار در دست دولت و کارفرمایان می‌باشند تا بر پایه رقابت در بازار نیروی کار شرایط برای «اخراج و بیکار کردن کارگران و دستیابی به نیروی کار ارزان و تشدید استثمار و بهره‌کشی بیشتر» فراهم نمایند. بر این مطلب بیافزائیم که «ناتوانی جامعه کارگری ایران نسبت به حضور نماینده منتخب و مستقل خودشان در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باعث گردیده است که در تحلیل نهائی همه چیز علیه منافع کارگران و به نفع رژیم و کارفرمایان تمام بشود»؛ و باز همین وضعیت کارگران باعث گردیده است که طبق گزارش روزنامه اعتماد «هزاران کارگر در گوشه و کنار کشور چشم انتظار دریافت معوقات مزدی ۳ ماهه و ۷ ماهه و ۱۵ ماهه، گذشته خودشان بشوند و هزاران کارگر، زیر سایه قراردادهای موقت و ناپایدار و بی‌پشتوانه و ترس از فردای بیکاری باشند»؛ و در آخر، این وضعیت باعث گردیده است که طبق اعلام خبرگزاری ایسنا به گفته علی حسین رعیتی معاون وزیر کار، «سالانه حدود ۸۰۰ کارگر در اثر حوادث ناشی از کار در کشور کشته شوند و چندین هزار نفر هم ناقص‌العضو گردند.» یازدهم - افزایش بیکاری، رکود و تعطیلی واحدهای

تولیدی و خدماتی، کاهش سطح دستمزدها
نپرداختن به موقع دستمزدها و مزایا، رعایت
نشدن اصول بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار،
رشد ناامنی شغلی ترمیم نکردن دستمزدها مطابق
با تورم، رواج استخدام‌های موقت و قراردادی و
پیمانی، زوال تأمین اجتماعی، زوال مستمری
بازنشستگی، اخراج گسترده و بی‌در پیکر کارگران
در طول بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم
مطلقه فقه‌ای حاکم همه و همه در تحلیل نهایی
در راستای نهادینه کردن مناسبات سرمایه‌داری
رانتی و نفتی و حکومتی و نهادینه کردن رویکرد
نئولیبرالیسم اقتصاد سرمایه‌داری برای جذب
سرمایه، از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول
و فراهم کردن شرایط برای جذب سرمایه‌های
خارجی کشورهای امپریالیستی از چین و روسیه
گرفته تا کشورهای متروپل سرمایه‌داری غربی و
تثبیت نظام استثمارگرانه و بهره‌کشی بر جامعه
بزرگ ایران بوده است. لذا در همین رابطه
می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران
در طول ۴۷ سال گذشته حیات درونی و بیرونی
خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی
و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در
فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در
«چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود و در راستای
راهبری (نه رهبری) جنبش‌های افقی دینامیک
خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر
درون‌زای تکوین یافته از پائین، علاوه بر تعریف
حرکت افقی (نه حرکت عمودی) خود»، «بر پایه
همبستگی با جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی
و سیاسی جامعه بزرگ ایران» در تمامی شرایط
اجتماعی - تاریخی - سیاسی (زمان شاه و شیخ)
و علاوه بر اصالت دادن به حرکت‌های «جنبشی
تکوین یافته از پائین خودرهبر درون‌زای» (به جای
حرکت‌های چریکی و ارتش خلقی و حزب‌گرایانه

استاتیک تکوین یافته از بالا) پیوسته و علی‌الدوام
بر «جنبش‌های دینامیک اردوگاه عظیم نیروی کار»
(اعم از کارگری و کارمندی) جامعه بزرگ و رنگین
کمان ایران به عنوان «پیشقراالون بالقوه عضله
عظیم تحول‌ساز ساختاری سیاسی و اجتماعی و
اقتصادی در جامعه ایران» تکیه داشته است؛ و
«در راستای به فعلیت درآوردن این پتانسیل عظیم
اردوگاه نیروی کار جامعه بزرگ ایران بر تقویت
آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی آن‌ها تکیه محوری کرده
است»؛ و پیوسته و علی‌الدوام در ۴۷ سال گذشته
بر «اصل خودرهائی و خودسازماندهی و خودرهبری
و دینامیک بودن و استقلال جنبش‌های اردوگاه
عظیم نیروی کار ایران اعم از کارگری و کارمندی
(از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و
خارج از کشور از راست تا چپ) تکیه محوری داشته
است». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینکه:

۱- طبق لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم
رئیزی که بعداً توسط مجلس پادگانی یازدهم رژیم
مطلقه فقه‌ای حاکم به تصویب رسید، میانگین
افزایش حقوق کارمندان و کارگران دولتی (برای
سال ۱۴۰۲) «۲۰ درصد» در نظر گرفته شده است.

۲- اگرچه در ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقه‌ای
حاکم، شورایعالی کار موظف کرده است تا به تعیین
حداقل دستمزد کارگران بر پایه دو عامل (نرخ تورم و
سبد هزینه معیشت خانوار کارگری) بپردازد، اما در
چهار دهه گذشته شورایعالی کار دست‌ساز حکومتی،
عملاً با «حذف هزینه سبد معیشتی حداقلی خانوار
۳/۳ نفره کارگری، تنها شاخص تورم دستکاری شده
و مهندسی نهادهای حکومتی آن هم به صورت نصف
و نیمه در این رابطه در نظر گرفته است». برای مثال
با اینکه نمایندگان تشکلهای دست‌ساز حکومتی
هزینه ماهانه سبد معیشتی حداقلی خانوار کارگری
در سال ۱۴۰۲ «۱۸ میلیون تومان» اعلام کرده بودند
و با اینکه مرکز آمار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم درصد

و افزایش تورم مواد غذایی در دیماه ۱۴۰۱ «هفتاد درصد» اعلام کرده بود، شورای عالی کار در ۲۹ اسفند ۱۴۰۲ حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ تنها «۲۷ درصد» افزایش داده است و برای کارگران دولتی در لایحه بودجه ۱۴۰۲ تنها افزایش ۲۰ درصد اعلام کرده است.

۳ - گرانی مایحتاج عمومی، رکود و ورشکستگی اقتصاد بحران زده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تورم بالای ۵۰ درصدی در سال ۱۴۰۲ سقوط آزاد پول ملی کشور، کاهش قدرت خرید مردم و دستمزد ۲۷ درصد افزایش یافته نسبت به سال قبل کارگران، همه و همه باعث گردیده که معیشت ۱۴ میلیون خانوار اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان اعم از کارگری و کارمندی در سال ۱۴۰۲ رسماً به زیر خط بقا کشیده بشود.

۴ - برعکس سال ۱۴۰۱ که «امور مدنی و اجتماعی به عنوان موتور محرکه» بخشی از اقشار میانی جامعه ایران و اقلیت‌های قومی و مذهبی بود که در جهت «به چالش کشیدن سیستم آپارتایدی حاکمیت که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار دارد» شکل گرفتند. در سال ۱۴۰۲ گره خوردن مبارزات سیاسی و ضد حکومتی با اعتصابات گسترده برای تحمیل خواست افزایش دستمزدها و بهبود معیشت اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران اعم از کارگری و کارمندی می‌تواند «موتور محرکه» تعیین کننده برای بازتولید دور جدید حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود.

۵ - در شرایطی که وزارت کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خط فقر برای یک خانوار چهار نفره در سال ۱۴۰۲ «۱۴ میلیون تومان» اعلام کرده بود، شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۴۰۱ با «۲۷ درصد» افزایش حداقل

حقوق کارگران نسبت به سال قبل، «مبلغ ۵ میلیون و ۳۰۸ هزار و ۳۳۰ تومان» (نزدیک به یک سوم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تصویب کرده است.

۶ - در خصوص وضعیت معیشتی کارمندان و کارگران دولتی در سال ۱۴۰۲ در چارچوب لایحه به تصویب رسیده بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی باید بگوئیم بودجه ۱۴۰۲ (دولت پادگانی ابراهیم رئیسی هم به دلیل ضعف برنامه‌ریزی و عدم شفافیت و فقدان انضباط مالی و واقعی نبودن میزان درآمدها و ترکیب ضد تولیدی و قرضه از بانک و کسری بودجه نجومی) بدون تردید (مانند مصوبه شورای عالی کار در خصوص حداقل دستمزد ۱۴ میلیون کارگر در سال ۱۴۰۲) بستر ساز فقر و فلاکت بیشتر کارمندان دولتی می‌گردد که البته خود این امر می‌تواند باعث گردد تا «افزایش حقوق و بهبود معیشت به عنوان موتور محرک کارمندان و کارگران دولتی در ادامه حرکت اردوگاه عظیم نیروی کار کارگری غیر دولتی و تابع قانون کار بشود».

۷ - کسری بودجه دولت که در سال ۱۴۰۱ (طبق گزارش ناصر همتی رئیس اسبق بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان» بوده است (مانند سال‌های گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مولود رشد دیوان سالاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همراه با افزایش نجومی هزینه‌های دستگاه‌های عریض و طویلی که ربطی به دولت ندارند و افزایش نجومی مستمر بودجه‌های نظامی و انتظامی و سپاه و وزارت اطلاعات می‌باشد. عنایت داشته باشیم که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی (مانند دولت‌های گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) به دنبال آن است که در سال ۱۴۰۲ توسط تکیه بر قرضه از سیستم بانکی و چاپ پول بی‌پشتوانه و تحمیل تورم افسار گسیخته

بر مردم نگون بخت ایران (که خود مالیاتی غیر مستقیم از مردم می‌باشد) و کاهش قدرت خرید آنها و کاستن از ارزش پول ملی کشور و افزایش صوری نرخ ارز در بازار آزاد این کسری بودجه را از جیب مردم ایران تأمین نماید. لذا به همین دلیل است که «بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ نسبت به بودجه سال ۱۴۰۱ چهل و پنج درصد رشد داشته است»؛ و این در شرایطی است که حقوق کارگران و کارمندان «دولتی» در این بودجه تنها ۲۰ درصد رشد کرده است؛ و «حجم نقدینگی کشور تنها در شش ماه اول سال ۱۴۰۱ نسبت به حجم نقدینگی پایان اسفند ۱۴۰۰ توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی ۸۴۱ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرده است».

۸ - طبق آمارهای وزارت کار دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، «اکنون بیش از ۹۰ درصد جامعه کارگری یا اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگر و کارمند) جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دچار فقر مطلق هستند» و میزان درآمد آنها «توانائی تهیه حتی مایحتاج اولیه آنها را هم نمی‌دهد» بدون تردید «۲۷ درصد افزایش دستمزد سال ۱۴۰۲» کارگران، باعث می‌گردد که تا «۹۹ درصد» جامعه کارگری در سال ۱۴۰۲ «دچار فقر مطلق بشوند» و حتی آنها را از «خط فقر به خط بقا سوق بدهد» و باعث «ریزش هر چه بیشتر از اقشار میانی به حاشیه‌نشین‌های ۲۲ میلیونی شهرهای تهران بشود».

۹ - عنایت داشته باشیم که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «طبقه جدید راست پادگانی و راست بازار و راست سنتی و راست حوزه‌ای» (به خصوص با یک دست شدن قدرت توسط پروژه حزب پادگانی خامنه‌ای) در این شرایط این «طبقه جدید» (که مسلط بر اقتصاد کشور می‌باشند و بیش از ۶۰ درصد کل ثروت‌های کشور در دست دارند) بیش از همه از «سونامی تورم و ریزش ارزش پول ملی کشور و

افزایش نرخ ارز بهره‌مند می‌شوند»؛ زیرا هم می‌توانند «ارزش جاری دارائی مجموعه سرمایه‌گذاری خود را افزایش بدهند و هم همین سونامی تورم باعث رونق مالی سودگرایانه آنها می‌شود و باعث کاهش ارزش بدهی‌های نجومی آنها از بانک‌ها (که به شکل وام‌های نجومی گرفته‌اند) می‌گردد». از اینجا است که باید بگوئیم «تورم در خدمت‌امپراتوری طبقه جدید راست پادگانی و راست سنتی و راست بازار و راست حوزه می‌باشد».

۱۰ - در ۴۷ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در آسیب‌شناسی حرکت‌های اعتراضی و صنفی و مدنی زحمتکشان و اردوگاه عظیم نیروی کار از اقشار میانی تا اعماق حاشیه‌نشین شهری بر این باور بوده است که:

اولاً بخش‌های وسیعی از جمعیت ۱۴ میلیون نفری جامعه کارگری ایران «هنوز متشکل و سازمان‌یافته نیستند».

ثانیاً توده‌های عظیم و میلیونی حاشیه‌نشینان شهری (که بیش از نیمی از جمعیت شهرنشین‌های ایران را تشکیل می‌دهند) «فاقد شبکه‌های ارتباطی برای سازمان‌یابی افقی و دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشند».

ثالثاً فروپاشی اقتصادی و گسترش فلاکت اقتصادی در جامعه کارگری، فرصت بزرگی برای «نفوذ و تقویت تشکلهای زرد حکومتی می‌باشد».

رابعاً اگر توده‌های میلیونی به حاشیه رانده شده و تحتانی زحمتکشان و حاشیه‌نشینان شهری «به تشکل و آگاهی دست نیابند، در این شرایط می‌توانند بدل به قوای ضربتی و ارتجاعی رژیم علیه جنبش‌های دینامیک مطالبه‌گرای صنفی و مدنی و سیاسی بشوند».



پایان

جنبش معلمان ایران یک جنبش «تمام» است، نه یک جنبش «کامل»

لذا در همین رابطه بود که در «۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰» (۸ روز پس از شهادت دکتر ابوالحسن خاندلی به دست نیروهای سرکوبگر رژیم مستبد و کودتائی پهلوی) «مجمع عمومی معلمان» (در باشگاه مهرگان تهران) ضمن تاکید بر ادامه اعتصاب تا نیل به حقوق خودشان (که عبارت بودند از: افزایش حقوق، برکناری وزیر وقت آموزش و پرورش یا فرهنگ، محاکمه قاتل دکتر ابوالحسن خاندلی، عذرخواهی از معلمان کشور) «روز ۱۲ اردیبهشت» را «روز معلم» اعلام کردند، بنابراین ۶۱ سال است که «روز ۱۲ اردیبهشت» (روز شهادت دکتر ابوالحسن خاندلی) در کشور ایران «روز معلم» می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که در سال ۱۳۴۰ معلمان ایران در اعتراض به «وضعیت معیشتی» خودشان، برای مدت «دو هفته اعتصاب کردند» و البته همراه با اعتصاب خودشان و نرفتن به سر کلاس‌ها «در عرصه خیابانی هم اقدام به تظاهرات خشونت پرهیز و مدنی کردند» که در تهران (در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰) معلمان تهران، در میدان بهارستان اجتماع اعتراضی بر پا کردند که البته مورد هجوم پلیس شاه قرار گرفت و با کشته شدن دکتر ابوالحسن خاندلی (دبیر دبیرستان) «اعتصاب دو هفته‌ای معلمان، به سراسر کشور کشیده شد» و در ادامه همین اعتصاب سراسری معلمان بود که آنها توانستند «دولت شریف امامی را ساقط کنند» و مطالبات خودشان را بر رژیم مستبد و کودتائی پهلوی تحمیل نمایند. فراموش نکنیم که اعتصاب سراسری دو هفته‌ای معلمان ایران، در اردیبهشت ۱۳۴۰ «نخستین اعتصاب سراسری جامعه معلمان ایران بود» و «نخستین حرکت اعتصابی و اعتراضی جامعه معلمان ایران» در طول بیش از شش دهه گذشته حیات کنش‌گری جامعه معلمان ایران بوده است که توانسته است، حتی «دولت وقت را ساقط کند» و توانسته است «مطالبات خودشان را بر رژیم تحمیل کنند» و توانسته است «رژیم کودتائی و مستبد پهلوی را وادار به پاسخگوئی سازند».

باری، در اردیبهشت ۱۳۴۰ بیست هزار نفر معلمان تهران، همراه با ۳۰ هزار نفر معلمان شهرستان‌ها (با ۵۰ هزار نفر معلمان کنش‌گر جامعه معلمی ایران) توانستند «بزرگ‌ترین جنبش دو مؤلفه‌ای اعتصاب - خیابانی دینامیک خودجوش و خودسازمانده را (در فرایند پسا

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا سال ۱۳۵۷) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر پا کنند» و با آن سرمشق و الگوئی برای دیگر جنبش‌های دینامیک دیگر گروه‌های اجتماعی (از کارگران تا دانشجویان و کارمندان) بشوند. بر این مطلب بیافزائیم جنبش معلمان ایران (در فرایند پسا کودتای امپریالیستی - درباری ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران) در سال ۱۳۳۹ (کمتر از یک سال قبل از اردیبهشت ۱۳۴۰) با «مجمع عمومی» در تهران به بازتولید حرکت مستقل خودشان (در جامعه پسا کودتای ۲۸ مرداد ایران) پرداختند که معنای دیگر این حرف آن است که جنبش معلمان ایران کمتر از یک سال با «سازماندهی مستقل خودشان» توانستند «بزرگ‌ترین اعتصاب سراسری» پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در جامعه ایران بر علیه رژیم مستبد و کودتائی پهلوی بر پا کنند و توانستند به «مطالبات سیاسی، صنفی و مدنی» خودشان دست پیدا کنند و توانستند رژیم کودتا را

برای اولین بار در برابر خواست که‌های خودشان وادار به عقب نشینی سازند.

یادمان باشد که تا قبل از «جنبش دو مؤلفه‌ای خیابانی - اعتصابی» کنش‌گران جامعه معلمان ایران (در اردیبهشت ۱۳۴۰) «حقوق یک معلم کمتر، از یک ژاندارم شاه بود» که کنش‌گران جامعه معلمان ایران، با تحمیل مطالبات خودشان بر رژیم کودتا، توانستند پس از دو هفته «حقوق معلمی را به سطح حقوق مهندسان در چارچوب قانون استخدام کشوری» آن زمان برسانند. علی‌ایحال، در خصوص خود «جایگاه حرکت جامعه معلمان ایران، در عرصه حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران» باید به سال‌های دور، ماقبل اردیبهشت ۱۳۴۰ برگردیم، زیرا تاریخ حرکت جامعه معلمان ایران، همراه و موازی با تاریخ معاصر و حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بوده است. به موازات شروع «دوران انحطاط‌زدائی» از جامعه ایران (در فرایند پسا شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه) توسط «پیشقراولان تجددطلبی و تمدن‌خواهی» (از عباس میرزا تا قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر و تا سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا یوسف خان مستشارالدوله) با مطرح شدن علم (به معنای سیانسی آن) معلم به عنوان عضله نیرومند این تجددسازی و تمدن‌سازی مطرح گردید، البته برای فهم بیشتر جایگاه جامعه معلمان ایران (حداقل در بستر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران) مجبوریم که پروسه مبارزه جامعه معلمان ایران را به دو مرحله تقسیم نمائیم: اول - مشارکت جامعه معلمان ایران در مبارزه انحطاط‌زدائی از جامعه ایران توسط «آموزش نوین بر پایه علوم کلاسیک مدرن و سئانس جهانی است».

دوم - مشارکت جامعه معلمان «در عرصه مبارزه

رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه ایران می‌باشد» که به صورت مشخص از فرایند پسا شهریور ۲۰ (و سقوط استبداد ۲۰ ساله رضاخانی) در بستر اعتلای «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» (تحت رهبری دکتر محمد مصدق و به خصوص در دوران دولت ۲۷ ماه مصدق) مادیت پیدا کرد.

باری، نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم، اینکه مبارزه دو مرحله‌ای جامعه معلمان ایران (چه در مرحله انحطاط‌زدائی اولیه توسط آموزش نوین با موضوع علم مدرن و چه در مرحله شرکت در مبارزه رهائی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران) در تحلیل نهائی «از جوهر یکسان آگاهی‌بخش برخوردار بوده است». به بیان دیگر «استراتژی جامعه معلمان ایران، در طول حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، پیوسته و علی‌الدوام صورت آگاهی‌بخش داشته است». البته دلیل اینکه استراتژی حرکت جامعه معلمان ایران پیوسته و علی‌الدوام صورت آگاهی‌بخش دارد، این می‌باشد که در تحلیل نهائی «موضوع کار معلم آگاهی و آگاهی‌بخشی می‌باشد». بیافزائیم که «آگاهی، به عنوان کار معلم» با «آگاهی به عنوان کار روشنفکر و پیشگام» تفاوت دارد؛ زیرا «آگاهی»، به عنوان موضوع کار معلم یک «آگاهی مدرن کلاسیک و سئانس است» که در ادبیات ما این «آگاهی نوین و مدرن کلاسیک سئانس (موضوع کار معلم) تحت عنوان سواد تعریف می‌شود». در صورتی که «آگاهی» به عنوان «موضوع کار روشنفکر و پیشگام»، «آگاهی مشخص و کنکرت است» که باید تحت عنوان «خودآگاهی» تعریف بشود. بی‌شک «رابطه جامعه معلمان با آگاهی نوین و کلاسیک سئانس و آگاهی کنکرت و مشخص یا خودآگاهی رابطه اعم و اخص من وجه می‌باشد» به این ترتیب که «تمامی معلمان

صاحب آگاهی مدرن کلاسیک و نوین سئانس می‌باشند و اگر نباشند، نمی‌توان نام آنها را معلم گذاشت». در صورتی که تنها بخشی از معلمان (چه در گذشته و چه در حال) هستند که صاحب آگاهی کنکرت یا خودآگاهی بوده و هستند؛ و برعکس در خصوص پیشگامان و یا روشنفکران جامعه (این رابطه اعم و اخص من وجه صورتی عکس وضعیت معلمان داشته و دارد به این ترتیب که) «تمامی روشنفکران و یا پیشگامان جامعه دارای آگاهی مشخص یا خودآگاهی هستند و بدون آن اصلاً نه روشنفکر، روشنفکر است و نه پیشگام، پیشگام می‌باشد» و اما در رابطه با آگاهی نوین کلاسیک و مدرن سئانس، بعضی از روشنفکران و پیشگامان ممکن است در کنار آگاهی کنکرت و مشخص یا خودآگاهی، صاحب آگاهی نوع دوم نوین کلاسیک مدرن سئانس باشند و بعضی (ه بقول معلم کبیرمان شریعتی) مثل ستارخان و باقرخان، اصلاً از آگاهی سئانس یا آگاهی نوین کلاسیک مدرن، بهره‌ای ندارند. توجه داشته باشیم که همین دو مؤلفه‌ای بودن «جایگاه آگاهی» (در جامعه معلمان ایران) باعث گردیده که در بستر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران از گذشته تا حال نتوانیم از «معلم» یک تعریف ثابت ارائه بدهیم چراکه «معلمی که تنها با آگاهی نوین کلاسیک و مدرن سئانس (که همان سواد در ادبیات ما می‌باشد) تعریف می‌شود، با معلمی که بر پایه آگاهی مشخص و کنکرت (خودآگاهی تعریف می‌شود، از فرش تا عرش متفاوت از هم دیگر می‌باشند». طبیعی است که این تمایز بین دو معلم (بر پایه تفاوت دو موضوع آگاهی) در طول حیات حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باعث گردیده است تا علاوه بر اینکه جامعه معلمان ایران نتوانند (مانند جامعه پیشگامان و روشنفکران جامعه ایران) «صورت

یک دستی» داشته باشند و علاوه بر اینکه باعث گردیده است تا در مبارزه معلمان (چه در گذشته و چه در حال) «مؤلفه صنفی مبارزه» بر «مؤلفه مبارزه مدنی و مبارزه سیاسی» آنها اولویت پیدا کند و علاوه بر اینکه باعث گردیده است تا جامعه معلمان به لحاظ «خاستگاه طبقاتی» جوهر متفاوتی از اقشار مرفه میانی تا زحمتکشان و اردوگاه عظیم نیروی کار داشته باشند از همه مهمتر اینکه این امر باعث گردیده است که بخش بزرگی از جامعه معلمان ایران، همیشه به عنوان «غایب بزرگ» در حرکت‌های اعتراضی اجتماعی و سیاسی مردم ایران (حتی مبارزه خود جامعه معلمان) باشند» چراکه توسط صرف «آگاهی نوین و کلاسیک مدرن سئانس، معلم هرگز نمی‌تواند به خودآگاهی بالنده اجتماعی و سیاسی دست پیدا کند» و قطعاً تا زمانی که «معلم نتواند به آگاهی مشخص اجتماعی و سیاسی و طبقاتی یا همان خودآگاهی دست پیدا کند، نخواهد توانست به نیروی بالنده اجتماعی و سیاسی در حرکت رهائی‌بخش و یا برابری‌طلب و آزادی‌خواهانه دست پیدا کند». معنای دیگر این حرف آن است که اگر چه آگاهی با معنای مدرن و کلاسیک و نوین و سئانس آن و در چارچوب آموزش نوین می‌تواند باعث سواد دار شدن معلم بشود، ولی لزوماً این امر به معنای آن نیست که (در چارچوب رویکرد ذات‌گرایانه) بگوئیم هر معلم و همه معلم‌ها روشنفکر و پیشگام و دارای خودآگاهی می‌باشند و رسالت آگاهی‌بخش جامعه بر دوش دارند. شاید بهتر باشد که داوری کنیم که اصلاً نمی‌توانیم در کادر استراتژی آگاهی‌بخش «یک تعریف ثابت از معلم بکنیم هر چند که می‌توانیم در بستر دانشمند شدن و عالم شدن و با سواد شدن یک تعریف ثابت از همه معلمان داشته باشیم و بگوئیم معلم انسان دانش‌پژوه و دانشمند است» (البته به صورت

ژلاتینی و سیال) یادمان باشد که خود این تعریف از معلم، باعث می‌گردد که خود معلمان خودآگاه و یا معلمان پیشگام و روشنفکر، علاوه بر «رسالت سیاسی و اجتماعی و آگاهی‌بخشی که در جامعه دارند» یک رسالت آگاهی‌بخش هم در درون خود جامعه معلمان ایران دارند.

برای مثال اگر صمد بهرنگی را به عنوان یک مصداق و نمونه معلم دو مؤلفه‌ای (که هم دارای آگاهی نوین و مدرن کلاسیک سئانس بوده و هم آگاهی مشخص سیاسی و اجتماعی و طبقاتی داشته است) تعریف بکنیم، بی‌تردید، در همین رابطه بوده است که صمد بهرنگی در دوران حیات معلمی‌اش پیوسته «دو رسالت جدا از هم برای خود تعریف می‌کرده است». یکی رسالت «خودآگاهی بخشیدن به جامعه بوده است» و دیگری رسالت «خودآگاهی بخشیدن به جامعه و معلمان هم کار خود (در جامعه معلمان ایران) بوده است» علی‌هذا، در این رابطه است که حتی می‌توانیم کتاب‌های صمد بهرنگی را هم تقسیم نمائیم. مثلاً کتاب ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی را تلاش او در راستای «خودآگاهی بخشیدن به جامعه، برای رهائی از بندها، ستم‌های سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و غیره تعریف نمائیم»؛ زیرا «ماهی سیاه کوچولوی» صمد مشخص می‌کند که «نسل بالنده جامعه چگونه می‌تواند خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی طبقاتی» باعث نجات از «بند و زندان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و سنتی حاکم بر خودش» (جهت رسیدن و «وصل شدن به دریا یا رهائی از ستم‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی حاکم») بشود؛ و کتاب «کندوکاوی در مسائل تربیتی» صمد بهرنگی که او در این کتاب تلاش می‌کند تناقضات «سیستم آموزشی» موجود در کشور را با «واقعیات موجود در زندگی معلمان

را آشکار بکند» بی‌تردید تلاش او در راستای خودآگاهی بخشیدن به معلمان هم نوع خودش می‌باشد». عنایت داشته باشیم که چه کتاب ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی و چه کتاب کندوکاوی در مسائل تربیتی او، در تحلیلی نهائی در کادر یک گفتمان واحد قابل تعریف می‌باشند که همان گفتمان «برابری طلبانه و رهائی‌بخش و انحطاط زدایی او به عنوان یک روشنفکر و پیشگام در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد»؛ به عبارت دیگر «بدون فهم گفتمان برابری طلبانه و آگاهی‌بخش و انحطاط زدائی صمد بهرنگی هرگز و هرگز ما نمی‌توانیم، نه کتاب ماهی سیاه کوچولوی او را فهم کنیم و نه کتاب کندوکاوی در مسائل تربیتی‌اش را»؛ و لذا، در این رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «بچه‌های روستاهای آذربایجان بهتر از اساتید دانشگاه کتاب‌های صمد بهرنگی را فهم می‌کردند».

باری برای تبیین و تعریف جایگاه معلم ایرانی در تاریخ مبارزه تحول‌خواهانه و برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه (جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از گذشته تا حال) قبل از همه باید خود را در برابر این سؤال قرار بدهیم که «با کدامین معلم؟»، «معلم با آگاهی صرف نوین کلاسیک مدرن سئانس؟» یا «معلم با آگاهی مشخص سیاسی و اجتماعی و طبقاتی؟»

پر روشن است که «در حرکت مطالبه‌گری، جامعه معلمان ایران تا زمانی که اینگونه حرکت‌ها فقط و فقط صورت صنفی صرف مطالبه‌گری داشته باشد، می‌توان تعریف یکسانی برای همه کنش‌گران آن بکنیم، اما از مرحله‌ای که حرکت معلمان از صورت تک مؤلفه‌ای صرف صنفی مطالبه‌گری خارج بشود و جوهر مدنی و اجتماعی و یا جوهر سیاسی و اعتراضی پیدا کند، دیگر نمی‌توان تعریف یکسانی

برای کنش‌گران معلم کرد، زیرا دیگر معلمان به صورت کلی در آن مشارکت نمی‌کنند، در نتیجه مشارکت معلمان صورت مشخص و دسته بندی شده پیدا می‌کند». از آن مهمتر اینکه «همراه با توسعه مطالبات حرکت مطالبه‌گری معلمان و همراه با کاهش مشارکت کنش‌گران معلمی در اینگونه حرکت‌های اعتراضی، دسته بندی جامعه معلمان ایران به صورت یک امر عادی و طبیعی در می‌آید»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که با اینکه جامعه معلمان ایران بیش از یک میلیون نفر جمعیت دارند، به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که «اکثریت قریب به اتفاق (به جز چند مورد استثنائی) تجمعات و حرکت‌های اعتراضی معلمان (که به صورت مشخص از اردیبهشت ۱۳۹۷ الی الآن شکل گرفته‌اند) جمعیتی کمتر از هزار نفر داشته‌اند»؛ به عبارت دیگر «اکثریت بزرگی از معلمان ایران غایب از صحنه‌های حرکت‌های اعتراضی مدنی و سیاسی بوده‌اند». طبیعی است که هر چه «حرکت معلمان رادیکالیزه تر بشود، این امر باعث کاهش مشارکت بیشتر معلمان می‌گردد»؛ که البته این موضوع را باید «در آسیب‌شناسی جنبش معلمان ایران، به عنوان یکی از آسیب جدی، جنبش معلمان ایران تعریف بکنیم».

پر پیداست «عنوان سو تیترا این سخن روز (اینکه «جنبش معلمان، یک جنبش تمام است، نه یک جنبش کامل») در این رابطه قابل تعریف و تبیین می‌باشد». موضوع مهم دیگری که در این رابطه باید مورد توجه قرار بگیرد «مکانیزم یا سازوکار سازمان‌یابی کنش‌گران جامعه معلمان بر پایه جوهر دوگانه حرکت‌های مطالبه‌گری آن‌ها می‌باشد». به این ترتیب که در یک نگاه کلی می‌توانیم شکل سازمان‌یابی و جوهر حرکت جامعه معلمان ایران را

به دو بخش تقسیم کنیم:

نخست سازمان‌یابی با رویکرد استاتیک یا تکوین یافته از بالا.

دوم سازمان‌یابی با رویکرد دینامیکی یا تکوین یافته از پائین.

عنایت داشته باشیم که این تقسیم‌بندی از آغاز تکوین پروسه سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران الی الآن قابل انجام می‌باشد؛ زیرا آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم اگر آغاز سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران را به فرایند پسا شهریور ۲۰ و در بستر اعتلای جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و به خصوص در دوران ۲۷ ماهه دولت مصدق بدانیم، می‌توانیم داوری کنیم که از آن زمان سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران به دو صورت یا با دو سازوکار و مکانیزم صورت گرفته است:

نخست با مکانیزم استاتیک و نهادسازی از بالا (که در دولت ۲۷ ماهه دکتر محمد مصدق صورت فراگیری پیدا کرد).

دوم با مکانیزم دینامیکی یا جنبشی تکوین یافته از پائین.

البته گاهی و بعضاً مثل امروز، این دو مکانیزم و سازوکار همزمان به صورت دو مؤلفه‌ای هم وجود داشته است. مثلاً در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران (تحت رهبری دکتر محمد مصدق) جامعه معلمان ایران به صورت دو مؤلفه‌ای، هم با رویکرد استاتیکی (و تکوین یافته از بالا) نهاد سازی و سازمان‌یابی از بالا کرده بودند و هم به صورت دینامیکی از پائین (مانند جنبش کارگری و تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران) در شکل جنبشی، حرکت و سازمان‌یابی می‌کردند. اضافه کنیم که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جامعه معلمان به صورت مشخص از اوایل دهه هشتاد (و به موازات نهادینه شدن جنبش

اصلاح‌طلبان حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی و دولت هفتم و هشتم او) «به صورت استاتیک، اقدام به سازمان‌یابی از بالا کردند» که «کانون هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران، محصول و سنتز همین رویکرد استاتیکی جامعه معلمان ایران در دهه هشتاد بود که بر پایه ایجاد کانون‌ها و انجمن‌های صنفی تکوین یافته از بالا مادیت پیدا کردند» که تا به امروز در طول دو دهه گذشته، باعث گردیده تا تحولاتی از پائین و از بالا و از درون و برون در عرصه «سازمان‌یابی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران» صورت بگیرد که به عنوان شاخص حرکت جامعه معلمان ایران در دو دهه گذشته این تحولات از بالا و پائین و یا از درون و برون را می‌توانیم اینچنین فرموله نمائیم:

الف - هر چند سازمان‌یابی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران به عنوان یک ضرورت تاریخی از اوایل دهه شصت به صورت استاتیکی و تکوین یافته از بالا مادیت پیدا کرد، اما به مرور زمان در طول دو دهه گذشته این سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران سه فرایند مختلف داشته است که عبارتند از:

فرایند اول از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳.

فرایند دوم از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷.

فرایند سوم از اردیبهشت ۹۷ الی الان، می‌باشند.

ب - در فرایند اول سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران (از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳):

اولاً این سازمان‌یابی جامعه معلمان مانند گذشته «صورت استاتیک یا تکوین یافته از بالا در کادر نهادهای استاتیکی، مثل کانون و انجمن‌ها و غیره داشتند.

ثانیاً تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران در فرایند اول، در راستای «کسب مطالبات صنفی معلمان

در ابعاد سراسری ساماندهی و سازماندهی شده بودند.»

ثالثاً در طول دوازده سال فرایند اول، سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران یا تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران به علت «دنباله‌روی از جناح‌های درونی حکومت و قدرت نتوانستند استقلال صنفی و اجتماعی و سیاسی خودشان را حفظ نمایند» و نتوانستند در این رابطه به «وحدت درونی دست پیدا کنند.»

رابعاً کنش‌گری غیر مستقل جامعه معلمان در چارچوب تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران در فرایند اول باعث گردید تا شرایط برای «ذبح تشکل معلمان، توسط یک جناح راست و به خصوص دولت محمود احمدی‌نژاد (در انتقام‌گیری از حمایت این تشکلهای از جناح دیگر) فراهم بشود»، بنابراین انتقام‌گیری دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد از شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران را باید در این رابطه تفسیر بکنیم.

ج - در فرایند دوم سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران (از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷) یعنی از بعد از مشخص شدن سراب وعده و وعیدهای اصلاح‌طلبان حکومتی (که از سید محمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی در چارچوب استراتژی فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه زنی‌شان در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی قدرت ادامه داشت) از آنجائیکه جناح اصلاح‌طلبان حکومتی برای اجتماعی کردن رویکرد خودشان و بالا بردن قدرت اجتماعی‌شان در برابر قدرت رقیب حاکم نیازمند به جریان‌های اجتماعی سیاسی مثل جامعه معلمان و جنبش دانشجویی بودند، لذا همین امر باعث گردید تا آنها از خرداد ۷۶ تا انتخابات اردیبهشت ۹۶ (دولت دوم شیخ حسن روحانی) «از جامعه معلمان و شورای هماهنگی

تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران به عنوان یک اهرم استفاده بکنند؛ که البته این رویکرد اصلاح‌طلبان حکومتی (از سید محمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی) تنها فونکسیون و کارکردی که برای جامعه معلمان و شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران به همراه داشت «ذبح کردن استقلال خود در پای اصلاح‌طلبان حکومتی بود» که البته از پائیز ۹۳ و از بعد از مشخص شدن سراب وعده وعیدهای اصلاح‌طلبان حکومتی «پروسه واگرایی جامعه معلمان یا شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران از اصلاح‌طلبان حکومتی شکل گرفت». از این مرحله بود که «فرایند دوم سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران مادیت پیدا کرد» و جامعه معلمان و نماینده آنها یعنی شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران برعکس فرایند اول (به جای تکیه بر تضادهای جناح‌های درون قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان) در این فرایند «بر استقلال شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان» (و حرکت جامعه معلمان ایران در عرصه صنفی و مدنی و سیاسی) تکیه نمایند. در نتیجه همین «رویکرد استقلال‌گرایانه آنها (در برابر جناح‌های درون قدرت حاکمیت) باعث گردید که در فرایند دوم سازمان‌یابی جامعه معلمان، در بستر حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی جامعه معلمان ایران صورت بگیرد که خود یک تحول عظیم جوهری در عرصه سازمان‌یابی و حرکتی بوده است» که بدین صورت می‌توانیم آن را فرموله نمائیم:

اول - ظهور «حرکت دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک درون زای تکوین یافته از پائین بود» که پروسه تکوین آن از فرایند دوم (پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷) شروع شد و در فرایند سوم توانست گسترش و نهادینه بشود.

یادآوری می‌کنیم که (آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم) «مهم‌ترین مشخصه سازمان‌یابی معلمان (در فرایند اول سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران) در کادر شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران (از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳) رویکرد استاتیک‌گرائی تکوین یافته از بالا بود». بی‌شک با شکل‌گیری رویکرد دینامیک (به جای رویکرد استاتیک) در فرایند دوم (اگرچه همچنان در این فرایند، مانند فرایند اول «سازمان‌یابی استاتیک در کادر شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران ادامه داشت» ولی) ایجاد حرکت از پائین هرم جامعه معلمان ایران صورت خودجوش داشته است.

دوم - با شکل‌گیری حرکت دینامیک تکوین یافته از پائین، در کنار حرکت استاتیک تکوین یافته از بالا، در جامعه معلمان ایران در فرایند دوم، باعث گردید که حرکت «جنبشی» از پائین، در کنار حرکت «سازمانی» از بالا (در حرکت صنفی و مدنی و سیاسی، جامعه معلمان) همزمان مادیت پیدا کند. در نتیجه همین دو مؤلفه‌ای شدن («جنبشی - سازمانی» و «حرکت از پائین در کنار حرکت از بالا» و «رویکرد استاتیکی - در کنار رویکرد دینامیکی») باعث گردید که از فرایند دوم، شرایط برای رادیکالیزه شده و گسترش مطالبات و سراسری شدن حرکت‌های صنفی و مدنی و سیاسی جامعه معلمان ایران فراهم بشود که البته در فرایند سوم این امر سراسری و نهادینه گردید.

سوم - با شکل‌گیری کنش‌گری «مستقل» جامعه معلمان در فرایند دوم و با شکل‌گیری کنش‌گری «جنبشی» در کنار کنش‌گری «سازمانی» در فرایند دوم و شکل‌گیری کنش‌گری «افقی» در کنار کنش‌گری «عمودی» و شکل‌گیری کنش‌گری «دینامیکی» در کنار شکل‌گیری کنش‌گری «استاتیکی» این همه

باعث گردید که در فرایند دوم (از پائیز ۹۳ به بعد) شرایط برای برتری جایگاه جنبش جامعه معلمان ایران، در عرصه حرکت‌های «افقی، اجتماعی» (اعم از کارگران و دانشجویی و زنان و غیره) فراهم بشود. البته «در فرایند سوم این موضوع به اوج خود رسید» و باعث گردید تا جنبش معلمان ایران، به صورت مشخص «از سال ۹۷ به بعد، حتی در جایگاهی برتر از جایگاه جنبش کارگری و جنبش دانشجویی ایران قرار بگیرند» و از «موقعیت رهبری و هژمونیک» نسبت به دیگر جنبش‌های اجتماعی و افقی برخوردار بشوند.

چهارم - در فرایند دوم (از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷) برعکس فرایند اول (از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳) که حرکت جامعه معلمان ایران «صورتی استاتیکی متکی بر جناح‌های درون حاکمیت و تکیه بر رویکرد اصلاح‌طلبانه قدرت از بالا داشتند» با شکل‌کنش‌گری مستقل جامعه معلمان (در فرایند دوم) این امر باعث گردید که در انتخابات دولت دوم شیخ حسن روحانی (در اردیبهشت ۹۶) هر چند اصلاح‌طلبان حکومتی، با لطایف حیل، تلاش وافر کردند تا بتوانند شورای هماهنگی تشکلات صنفی فرهنگیان ایران یا جامعه معلمان را به عرصه انتخابات در راستای حمایت از شیخ حسن روحانی بکشانند، اما نتوانستند و در این رابطه شکست خوردند و از آنجائیکه در فرایند دوم همزمان حرکت معلمان با رویکرد سازمانی از بالا، وارد فاز جنبشی درون‌جوش از پائین هم شده بودند، همین امر باعث گردید تا جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در انتخابات رئیس جمهوری دوازدهم شیخ حسن روحانی نتوانند (مانند فرایند اول، از دهه هشتاد تا پائیز ۹۳) «جامعه معلمان را به پای صندوق‌های مهندسی شده رأی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حمایت از شیخ حسن روحانی و بر علیه جناح

رقیب بکشانند» و این «یکی از موفقیت‌های جنبش معلمان در انتخابات سال ۹۶ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت در بین جناح‌های درونی قدرت بود».

پنجم - در فرایند دوم سازمان‌یابی جامعه معلمان (که از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷ ادامه داشت) به علت اینکه شورای هماهنگی تشکلات صنفی فرهنگیان ایران (توسط دو مؤلفه‌ای شدن حرکت، سازمانی از بالا و حرکت جنبشی از پائین) دارای پتانسیل برتر از گذشته خود (در مقایسه با فرایند اول) شده بودند، در نتیجه همین امر باعث گردید که شورای هماهنگی تشکلات صنفی معلمان ایران در فرایند دوم هم مانند فرایند اول، همچنان به عنوان «اصلی‌ترین مرجع فراخوان و بسیج‌کننده نیروها در جامعه معلمان ایران» باقی بماند.

ششم - یادآوری می‌کنیم که یکی از عوامل مهم موفقیت شورای هماهنگی تشکلات صنفی معلمان ایران، چه در فرایند دوم (که از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۸ ادامه داشت) و چه در فرایند سوم (که از اردیبهشت ۹۷ الی الان ادامه داشته است) توان و قدرت این تشکل بزرگ جامعه معلمان ایران در «بسیج گروه‌های مختلف هرم جامعه معلمان ایران اعم از معلمان شاغل و معلمان رسمی و معلمان غیر رسمی و معلمان بازنشسته و حتی دانش‌آموزان و خانواده‌های آنها بود»؛ که البته دلیل اصلی این امر هم آن بود که شورای هماهنگی تشکلات صنفی فرهنگیان ایران از پائیز ۹۳ (فرایند دوم) به بعد «توانست مؤلفه جنبشی یا افقی سازمان‌یابی خودش به صورت دینامیک خودجوش و درون‌زای تکوین یافته از پائین را با مؤلفه عمودی یا سازمانی استاتیکی گذشته تکوین یافته از بالای خودش پیوند بدهد». یادآوری می‌کنیم که قانون صنفی معلمان در سال ۱۳۷۸ تأسیس شد. دو سال اول کار

کانون صرف سازماندهی و تشکیلات و اصلاح هیات مدیره شد. با رشد مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه معلمان ایران، اعتراضات معلمان «در سال ۸۰» توسط چند تشکل از جمله: سازمان معلمان، خانه معلمان، کانون همبستگی معلمان و اساتید و قس علی هذا، رهبری می‌شدند. مطالبات جامعه معلمان در فرایند اول عبارت بودند از:

۱- پرداخت حقوق‌های معوقه.

۲- بیمه درمانی معلمان.

۳- اجرای نظام هماهنگ حقوق.

در سال ۱۳۸۳ (در فرایند اول بود که) لایحه مدیریت خدمات کشوری از طرف تشکلهای به عنوان یک خواست عمومی مطرح گردید، بنابراین، دهه هشتاد (فرایند اول) دهه شکل‌گیری کانون‌های صنفی معلمان در ۲۱ استان بود. تا قبل از دهه ۸۰ (قبل از فرایند اول) «فعالیت معلمان صورت پراکنده داشت و توسط نهادهای درون حکومتی انجام می‌گرفت» از دهه هشتاد (فرایند اول) بود که فعالیت معلمان در چارچوب کانون‌های صنفی معلمان درآمد. در فرایند دوم، فعالیت صنفی معلمان (از پائیز ۹۶) بود که «حرکت معلمان از صورت تک مؤلفه‌ای صرف صنفی خارج شد و صورت سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی یا حرکت‌های اعتراضی پیدا کرد»؛ و از اردیبهشت ۹۷ با ورود جنبش معلمان به فرایند سوم بود که جنبش بازنشستگان هم به جنبش معلمان پیوستند همچنین جنبش معلمان به صورت مشخص از ۱۲ اسفندماه ۱۳۹۵ به عنوان «وجه غالب» درآمدند. عنایت داشته باشیم که مهم‌ترین تجمعات کانون صنفی معلمان در فرایند دوم، در «۱۲ و ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۵» صورت گرفتند «فراخوانی تظاهرات ۱۲ و ۱۹ اسفندماه ۱۳۹۵ معلمان» از طرف کانون‌های صنفی معلمان یا بخش سازمانی معلمان صورت نگرفت، بلکه برعکس از

طرف بدنه و قاعده هرم ساختاری جامعه معلمان یا بخش جنبشی معلمان صورت گرفت». یادمان باشد که اولین مجمع عمومی کانون‌های صنفی معلمان «در فرایند دوم» یعنی در ۲۷ مهرماه ۱۳۹۵ صورت گرفت. همچنین «کمپین ۱۴۰ هزار امضاء معلمان هم در فرایند دوم در سال ۱۳۹۵ توسط بخش جنبشی جامعه معلمان صورت گرفت، نه بخش سازمانی کانون‌های صنفی معلمان».

د - فرایند سوم سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران که از اردیبهشت ۹۷ شروع شده است (و الی الان هم ادامه دارد) عرصه مهمترین تغییر و تحولات در عرصه سازمان‌یابی جامعه معلمان ایران و در ادامه رشد تکاملی فرایند اول و دوم می‌باشد زیرا:

اولاً در فرایند سوم حرکت صنفی و مدنی و سیاسی جامعه معلمان ایران، حرکت آنها توانست به صورت یک «جنبش تمام» (نه یک «جنبش کامل») درآید. قابل ذکر است که «جنبش تمام» دارای سه مشخص مهم می‌باشد که عبارتند از:

یکم - جوهر «جنبشی غالب دینامیک خودجوش، درون‌زا».

دوم - «سازمان بسیج‌کننده» (که در حرکت معلمان، شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان می‌باشد).

سوم - «اهداف و مطالبات و شعارهای مشخص آرایش یافته و اولویت‌بندی شده».

بنابراین، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که از اردیبهشت ۹۷ (از زمان ورود حرکت جامعه معلمان به فرایند سوم) حرکت سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی جامعه معلمان ایران صورت «جنبش تمام» پیدا کرده است. (هر چند که هنوز هم نتوانسته است به صورت یک «جنبش کامل» استحاله پیدا کند) و لذا از اینجا است که باید بگوئیم که «جنبش تمام» جامعه معلمان ایران

«بر سه شاخص استوار می‌باشند» یعنی «جنبشی بودن» و «قدرت بسیج‌گری داشتند» و دارای «برنامه و اهداف و مطالبات و استراتژی مشخص بودند».

ثانیاً در فرایند سوم (برعکس فرایند اول که حرکت جامعه معلمان ایران شکل عمودی و سازمانی و صورت مطالبه‌گری صرف صنفی داشته است و محدود به جامعه معلمان می‌شد) حرکت جامعه معلمان ایران، در کنار حرکت «مطالبه‌گری» صورت «اعتراضی سیاسی» هم پیدا کرد در نتیجه همین امر باعث گردید تا «پیوند و همبستگی با جریان‌های افقی و گروه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی هم در دستور کار کنش‌گران جامعه معلمان ایران و شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان قرار بگیرد. برای فهم این مهم، تنها کافی است که به برنامه اعلام شده شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران در خصوص هفته معلم سال ۱۳۹۷ توجه بکنیم؛ زیرا در هفته معلم سال ۱۳۹۷ با اعلام شورای هماهنگی «هر روز هفته معلم، به یک خواست‌ای تخصیص داده شده بود». به این ترتیب که روز ۱۳ اردیبهشت «روز همبستگی با زندانیان سیاسی»، روز ۱۴ اردیبهشت «روز معلم و محیط زیست»، روز ۱۵ اردیبهشت «روز دفاع از دانش‌آموز و اختصاص بودجه به آموزش مناسب و رایگان»، روز ۱۶ اردیبهشت «روز حق تشکلیابی مستقل»، روز ۱۷ اردیبهشت «روز همبستگی مدرسه و خانواده»، روز ۱۸ اردیبهشت «روز تقدیر از بازنشستگان»، اعلام شده بود. نگاهی هر چند اجمالی به عنوان‌های شش گانه ای که توسط شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران برای هفته معلم در سال ۱۳۹۷ در نظر گرفته شده بود (همبستگی با زندانیان سیاسی، محیط زیست، آموزش مناسب و رایگان، حق تشکلیابی مستقل، همبستگی مدرسه و خانواده، تقدیر از

بازنشستگان)، نشان می‌دهد که از همان آغاز ورود حرکت جامعه معلمان ایران به فرایند سوم (روز معلم یا هفته معلم، در اردیبهشت ۱۳۹۷ الی الان) «کنش‌گران جامعه معلمان ایران به دنبال ایجاد فصل نوینی در حرکت خود بوده‌اند که تا امروز هم ادامه دارد که از خودویژگی‌های فصل نوین کنش‌گران جامعه معلمان ایران پیوند و همبستگی با دیگر گروه‌های اجتماعی از زندانیان سیاسی تا دانش‌آموزان و تا خانواده دانش‌آموزان و بازنشستگان و غیره می‌باشد». مضافاً اینکه، آنچنانکه از عنوان‌های شش گانه فوق مشهود است، غیر از اینکه در فرایند سوم، موضوع «همبستگی افقی» در دستور کار کنش‌گران جامعه معلمان ایران قرار گرفت و غیر از اینکه در این فرایند «جوهر جنبشی یا حرکت افقی دینامیک در مقایسه با جوهر سازمانی یا حرکت عمودی استاتیک وجه غالب پیدا کرده است» و منهای اینکه در این فرایند «قدرت بسیج‌گرائی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان نسبت به فرایند اول و دوم به شدت افزایش پیدا کرده است» و منهای اینکه در فرایند سوم «برنامه و اهداف و مطالبات جامعه معلمان بیشتر مشخص و شفاف گردیده است» از همه مهمتر اینکه در فرایند سوم «جوهر حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران بیشتر رادیکالیزه گردیده است»؛ و همچنین، از حرکت «صرف صنفی مطالبه‌گری، وارد حرکت سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و یا حرکت اعتراضی شده است». به طوری که در این رابطه در برنامه شش مؤلفه‌ای هفته معلم سال ۱۳۹۷ دیدیم که دو چیز بیش از همه نظر مخاطب را به خودش جلب می‌کرد» یکی طرح «موضوع همبستگی با زندانیان سیاسی و دفاع از آموزش مناسب و رایگان» که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، دلالت «بر رادیکالیزه شدن جوهر

حرکت جامعه معلمان در فرایند سوم می‌کند» و دیگری «طرح موضوعات محیط زیست و حق تشکلیابی مستقل و مدرسه و خانواده و تقدیر از بازنشستگان است» که «علاوه بر حرکت افقی، در راستای همبستگی با گروه‌های دیگر اجتماعی از دانش‌آموزی و خانواده‌ها و بازنشستگان دلالت بر سه مؤلفه‌ای شدن حرکت معلمان به صورت صنفی و مدنی و سیاسی نیز می‌کند.»

رابعاً از دیگر خودویژگی‌های حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) پیوند بین مبارزه «خیابان» و مبارزه «اعتصاب» است. توضیح آنکه در فرایند اول شکل مبارزه کنش‌گران جامعه معلمان ایران عموماً «صورت مسالمت آمیز» داشت (نه صورت اعتراضی سیاسی - اجتماعی) البته این شکل مبارزه مسالمت آمیز آنها، در فرایند اول به صورت «حرکت از کانال تضادهای جناح‌های درونی قدرت، آن هم با تکیه بر صندوق‌های رأی و مشارکت در انتخابات به نفع جناحی از قدرت حاکم مادیت پیدا می‌کرد» و یا به صورت «مکاتبات و دخالت در امور تصمیم‌گیری درون آموزش و پرورش از کانال همان شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان صورت می‌گرفت». یادمان باشد که از آنجائیکه شورای هماهنگی تشکلهای صنفی از دل جامعه معلمان شکل گرفته است، با عنایت به اینکه جامعه معلمان ایران «در هیچ زمانی صورت صخره‌ای یکدست نداشته است و همیشه به لحاظ طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، دارای دسته بندی مختلف طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بوده‌اند در نتیجه همین امر باعث شده که هم جامعه معلمان و هم حرکت‌های عمودی یا سازمانی آن (که نماد آن همان شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان می‌باشد) و هم حرکت‌های افقی یا جنبشی دینامیک

خودجوش تکوین یافته از پائین بدنه و قاعده هرم ساختاری جامعه معلمان ایران «صورتی تضادمند داشته باشند». البته همین صورت تضادمند بافت انسانی جامعه معلمان باعث گردیده که هم در عرصه حرکت عمودی (سازمانی) و هم در عرصه حرکت افقی (جنبشی) جوهری دموکراتیک پیدا کند. پر روشن است که همین جوهر دموکراتیک سازمان‌یابی عمودی و افقی کنش‌گران جامعه معلمان باعث گردیده است که در دو دهه گذشته (از اوایل دهه هشتاد تا به امروز) کنش‌گران جامعه معلمان بتوانند «با پراتیک دموکراتیک» و «زبان گفتگو» با هم دیگر آشنا بشوند و شاید به همین دلیل باشد که بتوانیم داوری کنیم که در میان تمامی گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران «جامعه معلمان بیشترین پتانسیل در عرصه گفتگوی با یکدیگر دارند» و می‌توانند چه در «عرصه تضادهای درونی خودشان» و چه در «عرصه تضادهای برونی اجتماعی و سیاسی» با یکدیگر «گفتگو» بکنند. بر این مطلب بیافزائیم که یکی از عیب‌ها و آسیب‌های بزرگ جامعه سیاسی ایران در طول ۸۲ سال گذشته عمر خود (از شهریور ۲۰ الی الان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ، از راست راست تا چپ چپ پیوسته و علی‌الدوام) این بوده و این نیز هست که این جریان‌های از «پتانسیل گفتگو با هم دیگر برخوردار نمی‌باشند» البته، به علت «ناتوانی جریان‌ها در گفتگوی با هم دیگر چه در یک تشکیلات و چه در چند تشکیلات و جریان باعث گردیده که رویکرد دموکراتیک و تمرین دموکراسی در جامعه ایران در طول ۸۲ سال گذشته نتواند صورت سیستماتیک پیدا کند»؛ و هم چنین «افراد هم نتوانند تمرین و آموزش دموکراسی و رویکرد دموکراتیک پیدا کنند». به همین دلیل

است که رویکرد «واگرایی» در حرکت عمودی و افقی جریان‌های جامعه سیاسی ایران در طول ۸۲ سال گذشته حیات جامعه سیاسی ایران به صورت یک نرم و امری متعارف درآید. تا آنجا که می‌توانیم داوری کنیم که انشعاب و تفرقه و تشتت و واگرایی در جامعه سیاسی ایران (در ۸۲ سال گذشته حیات آن، چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی آن) ریشه در همین آفت و بیماری آنها دارد و می‌توانیم داوری کنیم که تا زمانی که کنش‌گران جامعه سیاسی ایران نتوانند زبان گفتگوی با یکدیگر را یاد بگیرند و نتوانند به جای شانتاژ و نفی و انکار یکدیگر، روش گفتگوی با هم دیگر را تمرین بکنند، نخواهند توانست «رویکرد همگرایی» با هم دیگر را، جایگزین «رویکرد واگرایی» با همدیگر بکنند و نخواهند توانست، با «یکدیگر تمرین دموکراسی» بکنند و نخواهند توانست، در عرصه حرکت‌های جامعه‌سازانه خودشان (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) «روش دموکراتیک و تجربه دموکراسی آنها» به صورت دینامیک» به جامعه ایران آموزش بدهند.

باری، از خودویژگی‌های مهم دیگر جامعه معلمان ایران در دو دهه گذشته و در سه فرایند مختلف آن، همین پتانسیل و توان آنها در «گفتگوی با هم دیگر» می‌باشد. البته، کنش‌گران جامعه معلمان ایران، از این پتانسیل به خصوص در فرایند سوم حرکت خود بر خوردار بوده‌اند و توانسته‌اند دامنه این زبان گفتگوی با هم دیگر را به عرصه «جامعه سیاسی» و «جامعه مدنی» ایران هم بکشانند که البته این یک موفقیت بزرگ می‌باشد، زیرا تا زمانی که ما چه در عرصه درون تشکیلاتی و حزبی و چه در عرصه تضادهای درون جامعه ایران «زبان گفتگوی با هم دیگر را یاد نگیریم، نخواهیم توانست دموکراسی را در زندگی فردی و تشکیلاتی و اجتماعی خودمان

نهادینه بکنیم». علی‌ایحال، همین «توانمندی کنش‌گران جامعه معلمان در گفتگوی با هم دیگر» باعث گردیده است که در فرایند سوم، در تشکیلات کنش‌گران معلمان ایران «گفتمان جنبشی» در کنار «گفتمان سازمانی» گذشته رشد و تکامل پیدا کند و باعث گردیده است که همزمان گفتمان «مطالبه‌گری» صنفی و مدنی و سیاسی در کنار گفتمان «آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» رشد بکنند از همه مهمتر اینکه همین توانمندی کنش‌گران جامعه معلمان به خصوص در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الآن) باعث گردیده است که در عرصه تعیین شکل مبارزه اجتماعی و سیاسی «کنش‌گران جامعه معلمان ایران بتوانند، برای اولین بار در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بتوانند دو شکل مبارزه خیابانی و اعتصابی را در پیوند با همدیگر به نمایش بگذارند؛ و البته بر پایه این رویکرد کنش‌گران جامعه معلمان ایران بوده است که کنش‌گران جنبش کارگری ایران مثل کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و فولاد و هپکو و غیر توانستند در عرصه حرکت مطالبه‌گری صنفی و مدنی و اجتماعی خود این «دو شکل مبارزه خیابان و اعتصاب» را در پیوند با هم قرار بدهند و از این بابت به دستاوردهای مهمی مثل مجبور کردن رژیم در پذیرش خواست‌های حداقلی‌شان دست پیدا کنند.

برای فهمیدن جایگاه مهم «پیوند بین دو شکل مبارزه خیابان و اعتصاب کنش‌گران مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی» تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که یکی از آسیب‌های مهم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (خیزشی- جنبشی) پائیز - زمستان ۱۴۰۱ همین «عدم پیوند میدانی بین دو شکل مبارزه خیابان و اعتصاب بوده است» که باعث گردید به موازات «رشد و برتری و

عمده شدن مبارزه خیابان» توسط کنش‌گران آن ابرحرکت اعتراضی «اعتصاب یا اعتصابات عمومی و فراگیر و گسترده نتوانند شکل بگیرند» و البته همین ناتوانی کنش‌گران باعث گردید که در طول بیش از سه ماه حیات آن ابرحرکت اعتراضی (که طولانی‌ترین حرکت اعتراضی در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است) «نتوانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تغییر بدهند» و نتوانند «دامنه حرکت اعتراضی خود را به اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از اردوگاه عظیم نیروی کار کارگری و کارمندی تا فرودستان ۲۲ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری) بکشانند؛ و نتوانند حتی «بخش بزرگی از اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری جامعه ایران را به عرصه مبارزه خیابانی در حمایت از خودشان بکشانند» و نتوانند «پیوندی بین دو گفتمان آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه (گفتمان معیشتی) در عرصه میدانی بوجود بیاورند»؛ و نتوانند، از «غلبه رویکرد خشونت‌گرایی بر کنش‌گران میدانی جلوگیری نمایند» و نتوانند «رویکرد جنبشی خودشان را بر رویکرد خیزشی، اتمیزه خودشان، در عرصه میدانی غلبه بدهند»؛ و نتوانند توسط «رهبری دینامیک درون‌زای سراسری تکوین یافته از پائین، به بسیج‌گری سراسری دست پیدا کنند»؛ و نتوانند به «سازمان‌یابی فراگیر دینامیک خودجوش تکوین یافته از پائین کنش‌گران میدانی دست پیدا کنند»؛ و نتوانند «بین طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی، سرپلی ثابت و غیر ژلاتینی ایجاد نمایند».

یادمان باشد انقلاب ۵۷ با همه عیب‌ها و ضعف‌هایی که داشت، چند خودویژگی مهم و مثبت داشت که باعث به زانو در آوردن رژیم مستبد و کودتائی پهلوی

گردید که از جمله آنها یکی «پیوند بین دو شکل مبارزه خیابان و اعتصاب» (به خصوص در نیمه دوم سال ۵۷ و پسا ۱۷ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷) بود که باعث «تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران و بر علیه رژیم مستبد و کودتائی پهلوی گردید». دیگری «پیوند بین طبقه متوسط شهری با اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) بود». دیگری «فشل و فلج کردن دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مستبد و کودتائی پهلوی از ارتش تا ساواک و غیره بود». دیگری «توان به میدان کشیدن اکثریت عظیم مردم ایران در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود» (بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که انقلاب ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی عظیم‌ترین و توده‌ای‌ترین انقلاب قرن بیستم و حتی نسبت به جمعیت آن روز ایران عظیم‌ترین و توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ بشر بوده است).

خامسا از دیگر خودویژگی‌های حرکت جامعه معلمان ایران در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) این است که در فرایند سوم (برعکس فرایند اول حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران) «مبارزه آنها تنها محدود به مطالبه‌گری صنفی و آموزشی نمی‌شود» بلکه در این فرایند کنش‌گران جامعه معلمان توانسته‌اند «همزمان دامنه مبارزه مطالبه‌گری خود را در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی گسترش بدهند».

ه - آنچه که باعث گشته است که ما حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران را در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) و به خصوص در این شرایط به عنوان یک «جنبش تمام» نه یک «جنبش کامل» تعریف بکنیم عبارت است از اینکه:

۱ - اهداف و شعارهای حداکثری جنبش معلمان در فرایند سوم (حرکت خود از اردیبهشت ۹۷ الی

الان) عبارت است از «عدالت آموزشی و آموزش رایگان به صورت علی السویه برای همه مردم ایران می باشد» که بی شک «این هدف و شعار یک شعار و هدف سوسیالیستی و دموکراتیک می باشد» و تنها در کادر «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات امکان پذیر می باشد». معنای دیگر این حرف این است که «عدالت آموزشی و آموزش رایگان برای» همه مردم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به صورت علی السویه به عنوان هدف جنبش معلمان ایران در فرایند سوم حرکت آنها، هرگز «به صورت مکانیکی، جدای از عدالت عمومی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و جدای از دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی امکان تحقق آن (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) وجود ندارد» و تازه اگر هم مانند دولت ۲۷ ماهه دکتر محمد مصدق، این خواست که و هدف «به صورت استاتیک» و تکوین یافته از بالا هم در جامعه ایران مادیت پیدا بکند، باز نمی تواند در جامعه ایران «به صورت دموکراتیک و دینامیک» از پائین نهادینه بشود؛ بنابراین، از اینجاست که باید داوری کنیم که دو هدف و شعار «عدالت آموزشی و آموزش رایگان برای همه مردم ایران» (مطرح شده توسط جنبش معلمان ایران) در فرایند سوم حرکت آنها بی شک «دو هدف برابری طلبانه و دموکراسی خواهانه» در جامعه ایران می باشد که در شرایط تندپیچ حرکت اجتماعی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «این دو هدف یا دو شعار برابری طلبانه و دموکراسی خواهانه می تواند، قدرت بسیج گرائی در مبارزه به صورت فراگیر و گسترده داشته باشد». یادمان باشد که جنبش معلمان به خوبی این اهداف خود را می شناسد و این اهداف را در شعارهای مشخص خود پیوسته و علی الدوام

در کف خیابان و در بستر مبارزه خیابان و اعتصابی خود فریاد می زنند.

۲ - برعکس فرایند اول حرکت جامعه معلمان ایران که «صورت استاتیک و تکوین یافته از بالا داشت» جنبش معلمان ایران، در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) «به صورت جامعه مدنی دینامیکی» درآمده است که در شکل «جنبشی» از پائین و مبتنی بر کنش های «هدفمند جمعی» و «تشکیلاتی» (که محصول تجربه زیسته و دغدغه های اجتماعی گروهی و فردی افراد درگیر آن است) مادیت پیدا کرده است.

۳ - جنبش معلمان در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) می تواند به طور روزافزون «رفتارهای جمعی خود را در چهار چوب تشکلهای مستقل» (از حاکمیت و جناح های درونی قدرت و مستقل از جریانهای جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) سامان بدهد و می تواند به جنبشی فراگیر در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تبدیل بشود زیرا جنبش معلمان، در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) دارای «متحدان و هم پیمانی از گروه های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران اعم از کارگری و کارمندی و دانشجویی و زنان و بازنشستگان و خانواده های ۱۴ میلیون دانش آموز ایرانی» می باشند.

۴ - جنبش معلمان در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) «در قالب حرکت عمودی یا سازمانی (کانون های صنفی معلمان) و حرکت جنبشی قاعده هرم ساختاری جامعه معلمان ایران توانسته است، سبب اتحاد و توان بسیج گروه های مختلف اجتماعی در مبارزه ضد استبدادی بشود این ها همان مواردی هستند که در ادبیات علوم سیاسی و اجتماعی از آن به عنوان جامعه مدنی جنبشی دینامیک یاد می شود.

۵- جنبش معلمان برعکس فرایند اول که محدود و محصور در حرکت صنفی و مطالبه‌گری خود جامعه معلمان شده بود، در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) «محدود و محصور در حرکت صنفی و مطالبه‌گری خود نماند» بلکه در عرصه سیاسی - اجتماعی و مبارزه اعتراضی سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران از کارگران تا بازنشستگان و زنان و دانش‌آموزان و دانشجویان و غیره رشد و گسترش پیدا کرد بنابراین به همین دلیل است که ما مجبوریم در فرایند سوم «جنبش معلمان را جنبشی رو به گسترش در عرصه افقی و عمودی تحلیل کنیم». تشکیل‌یابی مستمر و روزافزون کنش‌گران جنبش معلمان و نهادهای سازگی در استان‌ها و شهرهای مختلف کشور به صورت ساختاری و تشکیلات صنفی (بویژه در فرایند سوم) علیرغم فضای سرکوب حاکم بر آنها را، باید در این رابطه تحلیل بکنیم.

۶- آنچه که باعث گردیده تا حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ تا به امروز و به خصوص در شرایط امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) یک «جنبش تمام» تعریف بکنیم، این است که:

اولاً کارزار کنش‌گری معلمان در این فرایند «صورت جنبشی» دارد «نه خیزشی».

ثانیاً این کارزار «صورت سازمان یافته» دارد «نه متمیزه و بی‌سر».

ثالثاً این کارزار «هدفمند یا دارای اهداف خاص» و «شعارهای مشخص» و «رهبری درون‌زای جمعی» تشکیل یافته از پائین» و (برنامه‌ریزی شده و استراتژی و تاکتیک‌های مشخص) می‌باشد.

رابعاً در فرایند سوم، علیرغم ممنوعیت حاکمیتی، کنش‌گری معلمان «امر صنفی، بدل به میانجی عینی سیاست‌ورزی» شده است.

خامساً جنبش معلمان در فرایند سوم حرکت خود دارای «تشکیل‌یابی مستقل از حاکمیت و جناح‌های درون قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) می‌باشند.

سادساً به جز دوران رکود کرونائی (سال‌های ۹۹ و ۴۰۰) کنش‌گران جنبش معلمان ایران «به صورت مستمر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - صنفی خودشان را از طریق استمرار مطالبه‌گری و اعتراض خیابانی و اعتصاب مدارس، حرکت جنبشی خود را ادامه داده‌اند».

۷- هر چند در فرایند اول (از اوایل دهه ۸۰ تا پائیز ۹۳) «سازمان‌یابی» کنش‌گران جامعه معلمان ایران «به صورت استاتیک» در چارچوب کانون تشکیل‌های صنفی معلمان و بر پایه نهادهای سازگی از بالا توسط ایجاد کانون‌ها و انجمن‌های صنفی صورت می‌گرفته است، اما در فرایند دوم و سوم «با استحاله جوهر سازمان‌یابی از صورت تک مؤلفه‌ای استاتیک، به دو مؤلفه‌ای دینامیک شورای هماهنگی تشکیل‌های صنفی معلمان» «سازمان‌یابی آنها دچار تحول دینامیک تکوین یافته از پائین با تلفیق شکل‌بندی سازمانی - جنبشی» شد. اضافه کنیم که در تحلیل نهائی در یک نگاه «پروسه‌ای» نه «موردی» به حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران در دو دهه گذشته (از اوایل دهه هشتاد تا کنون) حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران را می‌توانیم به سه فرایند مختلف تقسیم کنیم که:

فرایند اول - از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳.

فرایند دوم - از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷.

فرایند سوم - از اردیبهشت ۹۷ تا به امروز می‌باشد.

۸- از اسفند ۹۹ با اعتلای «جنبش بازنشستگان» به صورت فراگیر و سراسری و پیوند ارگانیک آن با «جنبش معلمان» در فرایند سوم (به خصوص در

شرایط کرونائی که باعث رکود تمامی جنبش‌های اجتماعی اعم از جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و حتی جنبش معلمان شده بود) شرایطی فراهم گردید تا جنبش معلمان، به موازات «رشد عمودی درونی» خود «به صورت افقی» در پیوند جنبشی با جنبش‌های دیگر اجتماعی قرار بگیرد». ظهور جنبش معلمان در این مرحله «در قامت رهبری و هژمونیک» نسبت به دیگر جنبش‌های اجتماعی (برای اولین بار در تاریخ کنش‌گری صنفی و مدنی و سیاسی جامعه معلمان ایران) می‌باشد. یادآوری می‌کنیم که در پائیز و زمستان ۹۷ (در فرایند سوم که از اردیبهشت ۹۷ شروع شده بود) جنبش معلمان، طی چند نوبت «اقدام به تحصن در مدارس کردند» که عامل ایجاد «موج همبستگی» زیادی در میان کنش‌گران جنبش‌های مختلف اجتماعی شد» و بویژه از طرف جنبش کارگری و جنبش دانشجویی (با شعار «کارگر، معلم، دانشجو - اتحاد اتحاد) حمایت شد.

۹ - از دیگر عواملی که باعث گردید که کنش‌گران جامعه معلمان در فرایند سوم حرکت خود (به خصوص در شرایط امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) بتوانند صورت «جنبش تمام» پیدا کنند، این است که کنش‌گران جامعه معلمان ایران در این فرایند توانسته‌اند، در جریان «پراتیک و آگاهی‌یابی سیاسی - اجتماعی، سازمان‌یابی خود را به صورت دینامیک از پائین توسعه بدهند» (نه به صورت استاتیک از بالا).

۱۰ - جنبش معلمان در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) دو وجه موازی و هماهنگ در عرصه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با هم داشته است، یکی «مبارزه مطالبه‌گری صنفی و مدنی و سیاسی» و وجه دیگر «حرکت‌های اعتراضی برابری طلبانه و عدالت‌خواهانه با شعار آموزش

رایگان و عدالت آموزشی به صورت علی السویه برای همه مردم جامعه بزرگ ایران» می‌باشد.

۱۱ - عملکرد و فونکسیون که جنبش معلمان در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ تا کنون) توانسته است بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (و در کنار دیگر جنبش‌های اجتماعی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خود رهبر دینامیک و درون‌زای تکوین یافته از پائین) بگذارد، عبارتند از:

الف - نشان داده‌اند که نظام ۴۴ ساله مسلط بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «فاقد توانائی لازم برای پاسخگوئی به مشکلات مردم ایران می‌باشند». لذا در این رابطه است که نظام حاکم پیوسته و علی‌الدوام با سلسله‌ای از ابربحران‌ها مواجه می‌باشد که تا زمانیکه «این نظام حاکم باشد» پایانی برای این ابربحران‌ها وجود ندارد.

ب - جنبش معلمان در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ تا کنون) نشان داده است که در جامعه امروز ایران، به علت ناتوانی نظام حاکم در حل مشکلات مردم ایران «هر امر صنفی و مدنی، از طرف کنش‌گران می‌تواند در حداقل زمان ممکن وارد حوزه سیاسی بشود» و موضوعی بشود «برای به چالش کشیدن قدرت مسلط» و وسیله‌ای گردد، برای «نشان دادن ضعف‌ها و ناتوانی و ناکارآمدی‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم».

ج - جنبش معلمان در طول ۵ سال گذشته حیات فرایند سوم خود (از اردیبهشت ۹۷ تا اردیبهشت ۱۴۰۲) نشان داده است که در جامعه «جنبشی» امروز ایران «دیوار بی‌اعتمادی» میان مردم ایران (از اقشار میانی تا اردوگاه عظیم نیروی کار «اعم از کارگری و کارمندی» و تا اعماق جامعه بزرگ ایران) با «قدرت مسلط» وجود دارد. لذا، به همین دلیل است که از نظر کنش‌گران جنبش معلمان ایران،

پشت هر حادثه یا واقعه‌ای که منافع مردم ایران را تهدید کند، دست‌های مسئولان و گردانندگان قدرت حاکم دیده می‌شود؛ بنابراین به همین دلیل (از نظر کنش‌گران جنبش معلمان) این امر خود بخود باعث افزایش شکاف میان حکومت و مردم ایران می‌شود.

د - از نظر کنش‌گران جنبش معلمان ایران، بحران‌های متوالی، انبساط امور سیاسی، ارتفاع گرفتن دیوار بی‌اعتمادی بین مردم و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «از مشخصه‌های بارز امروز جامعه ایران» می‌باشد.

ه - از نظر جنبش معلمان در این شرایط، تنها راه تغییر دموکراتیک و دینامیک در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران «ایجاد اراده قوی و عضله نیرومند جنبش‌های دینامیک» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) تحت عنوان «جامعه مدنی جنبشی» (فراگیر و گسترده و سراسری) برای گذار به صورت دموکراتیک و دینامیک «در شکل سلبی و آلترناتیوی ایجابی» (برای پاسخگوئی به مطالبات جامعه ایران) می‌باشد.

و - از نظر کنش‌گران جنبش معلمان ایران، در تحلیل نهائی موتور محرک حرکت‌های «خیزشی و جنبشی» جامعه ایران عبارتند از:

اول - نابرابری اقتصادی،

دوم - فساد فراگیر ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،

سوم - نارضایتی و دیوار عدم اعتماد بین پائینی‌های قدرت از بالائیهای قدرت.

ز - یکی دیگر از عواملی که باعث گردیده تا ما در داوری خود نسبت به حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران، در فرایند سوم (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) این مرحله از حرکت جنبش معلمان

ایران را یک «جنبش تمام» تعریف بکنیم، عبارت بوده است، از اینکه:

اولاً در رابطه با «جوهر جنبش معلمان در فرایند سوم» (در طول پنج سال گذشته، از اردیبهشت ۹۷ تاکنون، اگرچه به صورت مشخص حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران از فرایند سوم) بوده است که در عرصه هرم ساختاری جامعه معلمان ایران «جوهر جنبشی» حرکت، بر «جوهر سازمانی» پیدا کرده است، زیرا در فرایند اول (از اوایل دهه هشتاد تا پائیز ۹۳) و فرایند دوم (از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷) حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران، در چارچوب قانون انجمن‌های صنفی معلمان ایران) صورت «سازمانی و عمودی غلبه» داشته‌اند. توجه داشته باشیم که در تحلیل نهائی در راستای «تبیین و تحلیل دیالکتیکی» از حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران (نه تحلیل مکانیکی از حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران) در طول دو دهه گذشته (از اوایل دهه هشتاد تاکنون) هرگز نباید «سه فرایند مختلف حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران را به صورت مکانیکی و جدای از هم تحلیل بکنیم» چرا که با «رویکرد دیالکتیکی» سه فرایند حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران در طول دو دهه گذشته «نمایش پروسه یک پدیده اجتماعی واحدی در شرایط مختلف می‌باشند» که توانسته است «پروسه تکاملی خودش را از دوران جنینی تا مراحل بعدی طی نماید». به بیان دیگر هرگز نباید چنین بیاندیشیم که فرایند سوم حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران «به صورت بالبداهه و بدون مقدمه و دفعی» از اردیبهشت ۹۷ مادیت پیدا کرده است» بلکه برعکس با رویکرد دیالکتیکی به موضوع باید «فرایند سوم» حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران را «سنتز جدیدی»

از پروسه تکاملی همین حرکت از فرایندهای اول و دوم بدانیم.

باری، در همین رابطه است که ما شاهدیم حتی در فرایند سوم حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران که «وجه جنبشی حرکت» (حرکت افقی) بر «وجه سازمانی» (حرکت عمودی) غلبه دارد، اما همچنان شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران مانند فرایند اول و دوم «نقش بسیج کننده» و «راهبری و رهبری» خود را حفظ کرده است. پر واضح است که اگر فرایند «سازمانی یا عمودی» حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران نسبت به «فرایند افقی یا جنبشی» آن، صورت «مکانیکی و بدون پیوند ارگانیکی و دیالکتیکی می‌داشت» دیگر با غلبه وجه جنبشی یا افقی حرکت بر وجه سازمانی یا عمودی آن، وجه سازمانی حرکت (که همان شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران در این شرایط می‌باشد) از بین می‌رفت و یا سترون عقیم می‌شد.

ثانیاً آنچنانکه جنبش معلمان ایران در «فرایند سوم» (از اردیبهشت ۹۷ تا کنون) یک حرکت جمعی سیاسی، برای پیشبرد «منافع مشترک» جامعه معلمان ایران می‌باشد و همچنانکه، جنبش معلمان در فرایند سوم به دنبال «هدف مشترک، عدالت خواهانه و اجتماعی و دموکراتیک توسط عدالت آموزشی و آموزش رایگان برای جامعه بزرگ ایران به صورت علی السویه می‌باشد» کنش‌گران جامعه معلمان ایران در این رابطه و در فرایند سوم تلاش می‌کنند تا این اهداف خود را توسط یک حرکت «سیاسی» و «اعتراضی» و «خشونت پرهیز» و «دموکراتیک» و «مدنی» دنبال نمایند. پر پیداست که تمامی این مؤلفه‌های مطرح شده (اعم از منافع مشترک، هدف مشترک، جوهر سیاسی و اعتراضی، خشونت پرهیزی «نه مسالمت آمیزی» و

جوهر دموکراتیک و مدنی حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران در فرایند سوم) معرف جنبش معلمان به عنوان یک «جنبش تمام» می‌باشد.

ثالثاً در طول دو دهه گذشته حیات حرکت جمعی کنش‌گران جامعه معلمان ایران سازوکار (مکانیزم و یا شکل حرکت و) مبارزه کنش‌گران جامعه معلمان ایران «صورت سیالی» داشته است که از «شکل بیانیه و نامه و دادنامه و کمپین» شروع شده و بعداً به «مشارکت در تضادهای جناح‌های درون حکومتی در انتخابات، از طریق صندوق‌های رأی» و در ادامه آن به «نافرمانی مدنی» و حرکت‌های «اعتصابی و اعتراضی، از مدرسه تا خیابان» (البته به شکل غیر خشونت آمیز «نه مسالمت آمیز») انجامیده است؛ که خود این امر، از خودویژگی‌های «جنبش تمام» می‌باشد. بیافزائیم که «نافرمانی مدنی»، به عنوان یک سازوکار مبارزه در پروسه حرکت جنبش معلمان ایران (که «عملی غیر خشونت آمیز می‌باشد») آنچنانکه هانا آرنت می‌گوید: «ناشی از همکاری آگاهانه اعضای گروهی است که قدرت خود را دقیقاً از توانائی انجام اقدام به صورت جمعی کسب می‌کنند» که خود این امر هم در فرایند سوم پروسه مبارزه جنبش معلمان ایران «از خودویژگی‌های جنبش تمام می‌باشد» یادمان باشد که خود «شکل نافرمانی مدنی»، به عنوان «یکی از سازوکارهای مبارزه جنبش معلمان ایران در فرایند سوم» همانی است که «هابر ماس» مطرح می‌کند و می‌گوید: «نافرمانی مدنی عبارت است از اعمال غیر قانونی که به صورت جمعی انجام می‌شود». لازم به ذکر است که در چارچوب «جنبش تمام»، «مبارزه خشونت پرهیز» (نه مسالمت آمیز) به صورت «مدنی و دموکراتیک و دینامیک و افقی و جنبشی» آنچنانکه کنش‌گران جامعه معلمان ایران در فرایند سوم حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ تا

کنون) دنبال کرده‌اند «سخت‌تر و نیازمند به فداکاری بیشتری، نسبت به مبارزه خشونت‌گرا می‌باشد».

عنایت داشته باشیم که در سال ۲۰۱۳ مردم مصر توسط مبارزه خشونت پرهیز نافرمانی مدنی حتی توانستند نظام دیکتاتوری مبارک را سرنگون کنند؛ بنابراین، برای فهم بیشتر «جایگاه مبارزه خشونت پرهیز و نافرمانی مدنی در جنبش معلمان در پنج سال فرایند سوم» کافی است که «شکل و سازوکار خشونت پرهیز مبارزه آنها را در فرایند سوم» را با شکل و سازوکار «خشونت‌گرای» کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ در عرصه «مبارزه خیابانی» مورد مقایسه قرار دهیم؛ چراکه «یکی از عوامل ناکامی کنش‌گران، ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ رویکرد خشونت‌گرای آن‌ها در مبارزه با نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بوده است».

باری، در این رابطه بوده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام در چارچوب «رویکرد جنبشی» خود، بر این باور بوده است که «مبارزه به صورت مدنی و دموکراتیک و خشونت پرهیز» (نه مسالمت آمیز) در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم‌های شاه و شیخ، در جامعه بزرگ ایران «سخت‌تر از مبارزه خشونت‌گرای چریکی و ارتش خلقی و حزب‌گرای لنینیستی و استاتیکیتی تکوین یافته از بالا و غیره می‌باشد» و بر این باور بوده و هستیم که «انجام این مبارزه خشونت پرهیز (نه مسالمت آمیز) نیازمند به فداکاری بیشتر» پیشگامان در بستر «استراتژی آگاهی‌بخش» خود برای «آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری (نه

رهبری)» کنش‌گران «جنبش‌های افقی و اجتماعی، برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه دینامیک» جامعه ایران می‌باشد؛ به عبارت دیگر، در تحلیل نهایی هدف پیشگامان در بستر «استراتژی آگاهی‌بخش» خود «مشارکت دادن، هر چه بیشتر مردم در مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه با رژیم‌های شاه و شیخ بوده است» از اینجاست که پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود تلاش می‌کنند که با «ترویج و تبلیغ ایده‌ها و مطالبات خود مردم ایران، گروه‌های بیشتری از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را وارد گود مبارزه سلبی و ایجابی با اصحاب قدرت حاکم (اعم از زر و زور و تزویر حاکم) بکنند؛ و این کاملاً عکس رویکرد اصحاب قدرت حاکم است، زیرا قدرت حاکم تلاش می‌کنند تا «با افزایش خطر مشارکت در کنش جمعی و اعتراض، از حضور فراگیر مردم در میدان مبارزه جلوگیری نمایند». از اینجاست که باید بگوئیم که اعمال خشونت‌گرای کنش‌گران حرکت جمعی «ریسک حضور مردم» در حرکت‌های اعتراضی را افزایش می‌دهد. لذا «پیشگامان در بستر «استراتژی آگاهی‌بخش» خود باید تلاش کنند تا توسط مبارزه «خشونت پرهیز» (نه مبارزه مسالمت آمیز) خطر و یا احساس خطر برای مشارکت مردم در فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی را کاهش بدهند».

ز - از دیگر عواملی که باعث گردیده تا جنبش معلمان ایران در «فرایند سوم» پروسه حرکت خود (از اردیبهشت ۹۷ الی الان) به خصوص در شرایط فعلی بدل به یک «جنبش تمام» بشود موضوع جایگاه «زن» در این جنبش می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که هر جنبش دینامیک و دموکراتیک بدون تعریف «جایگاه مشخص زنان» در آن جنبش «جنبشی ناتمام» و عقیم و سترون و «ناجنبش» می‌باشد و هرگز ما نمی‌توانیم آنچنان

«ناجنبشی» را هر قدر هم که گسترده و استخواندار هم که باشد، یک «جنبش تمام» و یا یک «جنبش دموکراتیک و دینامیک» نامگذاری و تعریف نکنیم. علی هذا، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی الدوام، بر این باور بوده و هست که «هر مبارزه اجتماعی، بدون حضور فراگیر زنان، راه به جایی نخواهد برد» و باز از اینجاست که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، جنبشی که با «عقل، مذکر، صرف» (چه در عرصه تشکیلات عمودی، یا سازمانی و چه در عرصه افقی، جنبشی اجتماعی و سیاسی) راهبری و رهبری بشود، جز «استبداد خروجی دیگری نخواهد داشت»؛ و باز در همین رابطه بوده است که در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مبارزه با مردسالاری» (چه در حرکت عمودی و سازمانی تشکیلاتی و چه در عرصه حرکت افقی جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران) یکی از «مبانی گفتمانی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است. هر چند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش) پیوسته و علی الدوام با رویکرد «کالائی و مصرفی کردن زن» در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری جهانی، به شدت مبارزه نظری و تئوریک کرده است و در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران علاوه بر مبارزه همه جانبه با «اسلام زن‌ستیز فقهاتی» (با تکیه بر اسلام تطبیقی بازسازی شده «منهای فقه و فقهات» در ادامه رویکرد معلمان کبیرمان محمد

اقبال لاهوری و شریعتی) «تمامی قوانین ضد زن و مبتنی بر آپارتاید جنسیتی و منبعث از سنت مردسالارانه و محصول اسلام دگماتیست زن‌ستیز فقهاتی هم به چالش کشیده است» و پیوسته و علی الدوام، مبنای گفتمان خود را در خصوص «رهائی زن ایرانی» بر پایه «برابری حقوق زن و مرد، در تمامی عرصه‌ها» تعریف کرده است و هر گونه تبعیض جنسیتی (و یا آپارتاید جنسیتی) تحت هر عنوانی نفی کرده است؛ و در ۴۷ سال گذشته چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور بوده است که «بدون تحقق برابری جنسیتی» (بین زن و مرد) امکان تحقق «دموکراسی» یا نهادینه شدن دموکراسی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «امری محال و غیر ممکن» می‌باشد؛ و هاکذا، بر این باور بوده‌ایم که «یکی از عوامل اصلی شکست مشروطیت (به عنوان نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا) خلاء حقوق زنان در قانون اساسی مشروطیت بوده است» (یادمان باشد که در متمم قانون اساسی مشروطیت «زن ایرانی در کنار دیوانه‌ها و مجرمین جنائی از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم شده بود). هر چند که مصدق کبیر از مجلس پنجم (قبل از شروع استبداد رضاخان میرپنج) تا مجلس شانزدهم (در فرایند پسا شهریور ۲۰ و سرنگونی رضاخان و حتی در دوره ۲۷ ماهه دولتش (از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) تلاشی همه جانبه کرد تا این «حفره عظیم» در قانون اساسی مشروطیت را ترمیم نماید، ولی (به علت مقاومت ارتجاعی روحانیت دگماتیست و زن‌ستیز حوزه‌های فقهاتی از مدرس تا کاشانی و بروجردی و خمینی و حمایت رژیم مستبد و کودتائی پهلوی از رضاخان میرپنج تا محمدرضا پهلوی از رویکرد زن‌ستیز روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی) در تحلیل نهائی،

مصدق نتوانست این حفره عظیم قانون اساسی و متمم آن، مشروطیت را ترمیم نماید. فراموش نکنیم که مصدق در قانون انتخابات شهرداری‌ها برای اولین بار خلاف تمام فشارهای محمد تقی بروجردی و متمم قانون اساسی مشروطیت «مجوز ورود زنان ایران در انتخاب کردن و انتخاب شدن در شهرداری‌ها را صادر کرد» که البته با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۰ این دستور مصدق هم نتوانست در جامعه ایران عملیاتی بشود و لای کاغذها باقی ماند.

باز یادمان باشد که در مجلس پنجم (قبل از استبداد رضاخان میرپنج) زمانی که مصدق خواستار حق رأی زنان ایران شد، مدرس در پاسخ به درخواست مصدق گفت: «انسان در اینجا چیزهایی می‌شنود که در برابر آن بدن آدم شروع به لرزیدن می‌کند» بر این مطلب بیافزائیم که یکی از مبانی اصلی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش) «طرح موضوع عدالت‌طلبی یا برابری خواهی» در کنار موضوع آزادی خواهی یا دموکراسی طلبی سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) به عنوان «هدف و برنامه استراتژیک» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بوده است. لذا، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه تبیین نظری «موضوع عدالت خواهی یا برابری طلبی» بر چند مؤلفه‌ای بودن «موضوع عدالت» تکیه داشته است که عبارتند از: «عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت جنسیتی، عدالت آموزشی، عدالت قومیتی، عدالت فرهنگی و مذهبی و غیره» مع الوصف، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر پایه مبانی گفتمان خودش «موضوع برابری حقوقی زن و مرد» پیوسته و علی‌الدوام در کانتکست «عدالت جنسیتی» تبیین

کرده است. آنچنانکه در ۴۷ سال گذشته چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، موضوع «پلورالیسم مذهبی و فرهنگی و زبانی» در جامعه بزرگ و رنگین ایران را به عنوان زیرساخت «نهاده‌ی شدن دموکراسی» در جامعه ایران در چارچوب عدالت فرهنگی و زبانی و قومیتی تبیین کرده است.

باری، همین مشارکت اجتماعی و میدانی زنان معلم، در عرصه «پراکسیس سیاسی - اجتماعی» به عنوان کنش‌گران جامعه معلمان ایران در فرایند سوم جنبش معلمان (از اردیبهشت ۹۷ تا کنون) باعث گردید تا «جامعه زنان ایران به مرور زمان در پروسه جنبش‌های اجتماعی اعم از جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش کارگری و جنبش کارمندی و جنبش بازنشستگان و غیره نقش فعال میدانی پیدا کنند» و همچنین باعث گردید که حضور زنان در مشارکت میدانی جنبش‌های اجتماعی بستر ساز حضور گسترده در شبکه‌های اجتماعی آنلاین، به صورت گروهی و جمعی بشود و باعث مشارکت مستقیم جمعی و میدانی آنها نیز بشود تا آنجا که در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (و ترکیبی خیزشی - جنبشی) پائیز - زمستان ۱۴۰۱ شاهد بودیم که حضور میدانی و مشارکتی جامعه زنان ایران در عرصه میدانی از رهبری تا راهبری و تا قاعده هرم ساختاری آن ابرحرکت ضد استبدادی به قدری گسترده بود که حتی بعضی از نظریه‌پردازان مجبور شدند، آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران را «یک انقلاب زنانه» در جامعه ایران تعریف می‌کنند و حتی بعضی از نظریه‌پردازان آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران مجبور شدند که «گفتمان ضد استبدادی و دموکراسی خواهانه» آن ابرحرکت اعتراض ملی

مردم ایران را به صورت گفتمان «زن، زندگی، آزادی» تعریف بکنند.

باری، عنایت داشته باشیم که حضور گسترده زنان معلم (در فرایند سوم جنبشی حرکت اعتراضی کنش‌گران جامعه معلمان ایران) دو فونکسیون و عملکرد برجسته داشته است که عبارتند از:

اول - اینکه همین حضور میدانی و مشارکتی زنان معلم در پراکسیس سیاسی - صنفی - اجتماعی فرایند سوم جنبش معلمان ایران «باعث دموکراتیزاسیون و خشونت پرهیزی (نه مسالمت آمیزی) مبارزه در فرایند سوم بشود».

دوم - اینکه «حضور گسترده زنان معلم» در پراکسیس سیاسی - صنفی - مدنی جنبش معلمان در فرایند سوم خود باعث گردید که «جوهر برابری طلبی و عدالت‌خواهی چه در عرصه جنسیتی و چه در عرصه آموزشی» (با «خواست آموزش رایگان به صورت علی السویه برای همه مردم ایران») پر رنگ‌تر بشود. در این رابطه توجه داشته باشیم که «افقی بودن یا جنبشی بودن دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین، هرگز و هرگز و هرگز (سه بار تاکید می‌کنیم) دموکراتیک بودن و یا دموکراتیک شدن آن جنبش دینامیک را تضمین نمی‌کند» اما مشارکت میدانی کنش‌گر زن در کنار کنش‌گران مرد و در چارچوب گفتمان «برابری حقوق زن مرد در عرصه جنبشی و تشکیلاتی» می‌تواند «دموکراتیک شدن آن جنبش و آن حرکت جمعی سازمان‌گرا در حرکت عمودی و افقی را تضمین نماید»؛ و می‌تواند بستری برای «تمرین دموکراسی در عرصه آن جنبش دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین بشود».

ح - یکی دیگر از عواملی که باعث گردیده تا جنبش معلمان ایران در فرایند سوم پروسه حرکت خود،

صورت «جنبش تمام» پیدا کند «وجود دینامیسم» این جنبش بر پایه وجود گرایش‌های مختلف در میان کنش‌گران جنبشی، حرکت جمعی معلمان ایران می‌باشد. در خصوص وجود این گرایش‌های گوناگون در حرکت اعتراضی و جمعی معلمان ایران در دو ده گذشته (از اوایل دهه هشتاد تا کنون) باید اشاره کنیم که «گرایشی از کنش‌گران جامعه معلمان ایران (از رأس تا قاعده هرم ساختاری جامعه معلمان ایران) در دو دهه گذشته از آغاز الی الان پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستند که شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران نباید غیر از «مسیر مطالبه‌گری و صنفی و حمایت از منافع معلمان، حرکت دیگری چه به صورت مدنی و چه به صورت سیاسی در پیش بگیرند». گرایش دیگری از کنش‌گران جامعه معلمان ایران بر این باورند که شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران باید «از کانال حمایت از جناح اصلاح‌طلبان حکومتی و مشارکت در انتخابات رژیم مطلقه فقهاتی مطالبات صنفی و منافع معلمان را دنبال کنند». البته هر چند این گرایش از انتخابات اردیبهشت ۹۶ (دولت دوم شیخ حسن روحانی) ضعیف شده است، ولی همچنان «بخشی از جامعه معلمان ایران بر این طبل می‌کوبند». گرایش دیگری از کنش‌گران جامعه معلمان ایران (که در این شرایط گرایشی غالب می‌باشند) «از پیوستگی و همبستگی جنبش معلمان با دیگر جنبش‌های اجتماعی اعم از جنبش کارگران و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و غیره حمایت می‌کنند»؛ و جامعه معلمان ایران را «بخشی از اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌دانند»؛ و بر این باورند که جنبش معلمان ایران «نباید مبارزه خودش را محدود به حرکت صنفی درون گروهی منفک از

دیگر گروه‌های اجتماعی بکنند». چرا که این امر باعث «ناکامی و بن بست و شکست جنبش معلمان ایران می‌شود»؛ و همچنین در همین رابطه است که این «گرایش غالب» در جنبش معلمان ایران به خصوص در این شرایط بر این باورند که باید «مبارزه کنش‌گران جامعه معلمان ایران همزمان صورت سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی پیدا کند و محدود به حرکت صرف صنفی نشود». چراکه از نظر این جریان «محدود شدن حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران به حرکت صرف صنفی، هر قدر هم که گسترده بشود، نمی‌تواند شرایط میدانی برای تغییر توازن قوا، حتی به صورت تاکتیکی و موردی به سود معلمان در برابر حاکمیت یا بالائی‌های قدرت ایجاد نماید»؛ و باز در همین رابطه است که از نگاه این گروه از معلمان، «شکل مبارزه معلمان نباید تنها محدود به حرکت اعتراض خیابانی بشود» بلکه باید به صورت دو مؤلفه‌ای «خیابان و اعتصاب» در مدرسه ادامه بدهد و باز از نگاه این گرایش از معلمان هست که پیوستگی با خانواده‌های ۱۴ میلیون دانش‌آموز کشور و پیوستگی با خود جنبش دانش‌آموزان و پیوستگی با جنبش بازنشستگان به صورت تاکتیکی و استراتژیکی در عرصه حرکت اعتراضی «رمز موفقیت جنبش معلمان در عرصه میدانی» و «تضمین توازن قوا» را تعیین می‌نماید. باری، تضاد این گرایش‌ها در جامعه معلمان ایرانی، به عنوان مبنای «دینامیسم» کنش‌گری جامعه معلمان ایران، باعث گردیده است که گرایش‌های مختلف جامعه معلمان ایران بتوانند با هم «گفتگو» کنند و بتوانند «پلورالیسم رویکردهای گوناگون» را در حرکت خود نهادینه کنند و بتوانند «از درون تجربه دموکراسی با همدیگر را تمرین کنند». علی‌ایحال، از اینجاست که باید دآوری کنیم که اینگونه تعدد گرایش‌ها در حرکت جمعی می‌تواند تحت

عنوان «گرایش‌های دینامیک» نامگذاری بشود که عامل هم افزائی نظری و عملی کنش‌گران در عرصه حرکت می‌باشند. البته «گرایش‌های دینامیک» در بستر حرکت جمعی، مطالبه‌گری و پراکسیس سیاسی - اجتماعی، فونکسونی عکس «گرایش‌های استاتیک و مکانیکی» دارند چراکه گرایش‌های استاتیک و مکانیکی در حرکت جمعی نه تنها عامل دینامیسم حرکت جمعی نمی‌شوند، بلکه برعکس باعث استهلاک و عقیم و سترون شدن حرکت جمعی نیز می‌گردند که به عنوان مثال برای فهم این موضوع در اینجا به طرح گرایش‌های استاتیک و مکانیکی در بین جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین می‌پردازیم که در طول چهار دهه گذشته این گرایش‌های استاتیک - مکانیکی بین مارکسیست‌های خارج‌نشین، باعث «پراکندگی و سکتاریسم و عقیم و سترون شدن حرکت آنها شده است». مع هذا، به این ترتیب است که می‌توانیم گرایش‌های مختلف موجود در مارکسیست‌های خارج‌نشین را به این صورت فرموله نمائیم:

اول - گرایشی از خارج‌نشین‌های مارکسیست است که «علیرغم ادعای ضد سرمایه‌داری و طرفداری سوسیالیستی» که در حرف دارند، در عمل به شدت اسیر رویکرد «پوپولیستی و پراگماتیستی» و شعار «همه با هم» هستند؛ و در این راستا حتی دست همکاری با جریان راست سرمایه‌داری خارج‌نشین یا سلطنت‌طلبان هم می‌دهند.

دوم - گرایش دیگری از مارکسیست‌های خارج‌نشین، گرچه به ظاهر شعار «انقلاب و انقلابی‌گری و شورا و اداره شورائی» می‌دهند، اما در عرصه «عمل و نظر» هنوز گرفتار رویکرد «حزب - دولت» لنینیستی قرن بیستم هستند و طرح شعار لنین مبنی بر «همه قدرت به دست شوراها» آنچنانکه بر خود لنین در روسیه پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ یک «ژست سیاسی»

بود، برای اینها هم اینگونه شعارها تنها برای «خط کشی با دیگر گروه‌های مارکسیستی خارج‌نشین رقیب» می‌باشد، نه چیزی بیشتر از آن.

سوم - گرایش دیگری از مارکسیست‌های خارج‌نشین «اصلاً و ابداً به دموکراسی عمیق و آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان و تشکل و نیز به حق رأی همگانی آزاد باوری ندارند» و هنوز «میراث استالینسم و لنینسم و مائوئیسم یدک می‌کشند» و از این رویکرد توتالیتاریسمی حمایت می‌کنند.

چهارم - گرایشی دیگر از مارکسیست‌های خارج‌نشین اصلاً تفاوت بنیادین میان «دموکراسی - شورائی» و «دموکراسی مشارکتی» با «دموکراسی لیبرالی - پارلمانی» مخدوش می‌کنند. در این گرایش منظورشان از شکل‌گیری «شوراها» بیشتر به عنوان «نهادهای مکمل نظام پارلمانی و نیابتی» است، نه اعتقاد به «خود حکومتی دموکراتیک مردم». باری، از اینجا است که باید بگوئیم، وجود این «گرایش‌های استاتیک و مکانیکی» در میان مارکسیست‌های خارج‌نشین (دور از گود نشسته، در چهار دهه گذشته) نه تنها هرگز نتوانسته است «عامل پروسه تجانس و رشد حرکت بین آنها بشود» بلکه برعکس پیوسته و علی‌الدوام باعث «سکتاریسم و تفرقه و تشتت و بازتولید انشعاب‌های بی‌حاصل درون آنها شده است».

ط - همچنین در پاسخ به سؤال «مشخصات یک جنبش تمام کدام است؟» (برای اینکه به عنوان شاخص و ترازو بتوانیم داوری کنیم که «آیا جنبش معلمان در فرایند سوم می‌توانیم یک جنبش تمام تعریف بنامیم؟») می‌توانیم بگوئیم که:

۱ - «جنبش تمام» عبارت است از «کنش جمعی اعتراضی که صورت دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت (و جناح‌های درون

قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) باشند و به منظور دفاع و گسترش یا دستیابی به هدف و اهداف خاصی مادیت پیدا کنند»؛ بنابراین «اگر جنبشی هدف و اهداف مشخص نداشته باشد» و یا اگر جنبشی «مستقل از نهادهای قدرت و جریان‌های سیاسی نباشند» و یا اگر جنبشی «به جای صورت دینامیک تکوین یافته از پائین (خودش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای صورت استاتیک تکوین یافته از بالا داشته باشند و یا صورت متمیزه و بی‌سر داشته باشند، جنبش تمام نمی‌باشند»؛ بنابراین «جنبش تمام» یک «حرکت اعتراضی جمعی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائینی می‌باشد که در راستای دستیابی به هدف مشترک، از طریق عمل مستقیم و مستقل از حوزه نهادهای رسمی حرکت می‌کند».

۲ - «هویت» در «جنبش تمام» به معنای آن است که «مشخص شود که کنش‌گران جنبش دینامیک، نماینده کدامین گروه اجتماعی می‌باشند».

۳ - «جنبش تمام» «باید بتواند تداوم پیدا کند» به عبارت دیگر «جنبشی که خیلی زود و بیش از حد انتظار اوج بگیرد و خیلی زودتر از حد انتظار فروکش نماید و نتواند، تداوم پیدا کند، نمی‌تواند جنبش تمام باشد».

۴ - «جنبش تمام» باید بتواند از «دایره محدود اولیه تکوینی کنش‌گران خودش خارج بشود و به صورت پروسه‌ای فراگیر بشود» بنابر این «اگر جنبشی در محدوده حرکت اولیه تکوینی کنش‌گران خود محدود بماند و نتواند سراسری بشود «جنبش تمام» نیست.

۵ - در «جنبش تمام» دو سازوکار مبارزه «خیابان» و «اعتصاب» باید بتوانند، با هم پیوند حاصل نمایند،

بنابراین در جنبشی که مبارزه صورت تک مؤلفه‌ای «خیابان» یا «اعتصاب» صرف داشته باشد، آن جنبش نمی‌تواند «جنبش تمام» باشد». برای مثال در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ از آنجائیکه، در آن سازوکار مبارزه، به صورت «خیابان» مطلق شده بود و شکل مبارزه به صورت «اعتصاب» نتوانست (مانند شکل «خیابان») صورت «اعتصاب عمومی» پیدا کند، ما نمی‌توانیم آن ابرحرکت اعتراض ملی را «جنبش تمام» تعریف بکنیم.

۶- در «جنبش تمام» خشونت پرهیزی (نه مسالمت آمیزی) به عنوان یک روش مبارزه در راستای کاستن از «هزینه سرانه مشارکت در مبارزه» برای به میدان آوردن اکثریت عظیم جامعه می‌باشد؛ بنابراین «در جنبش‌هایی که کنش‌گران جنبش، به جای «خشونت پرهیزی» به عنوان «روش مبارزه» بر «خشونت‌گرایی» تکیه می‌کنند، آن جنبش «جنبش تمام نیست». برای مثال در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ از آنجائیکه کنش‌گران به جای تکیه بر روش «خشونت پرهیزی (نه روش مسالمت آمیز) بر روش «خشونت‌زائی» تکیه می‌کردند، همین امر باعث گردید که این حرکت اعتراضی نتواند «توده‌ای و فراگیر بشود» همچنین باعث شد که کنش‌گران آن محدود به جوانان دهه ۷۰ و ۸۰ بشود. (به طوری که طبق آمار خود نهادهای سرکوب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) بیش از ۸۰ درصد کنش‌گران جوانان دهه هفتاد و هشتاد بودند. علی‌ایحال، در همین رابطه است که آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ را نمی‌توان یک «جنبش تمام» تعریف کرد.

۷- شعار محوری در «جنبش تمام» باید صورت «دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه یا نان

و آزادی» داشته باشد تا بتواند «بسیج‌گر» گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ نان و آزادی باشد. همچنین بتواند جبهه اقشار میانی جامعه را با اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی پیوند بدهد؛ بنابراین اگر جنبشی هر قدر هم گسترده باشد، نتواند توسط دو شعار «نان و آزادی» «بسیج‌گر» گروه‌های مختلف در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه بشود و نتواند، جبهه اقشار میانی جامعه را با اردوگاه عظیم نیروی کار پیوند بدهد، این «جنبش ناتمام» می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر یک «جنبش تمام» نمی‌باشد. برای مثال، در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱، شعار کنش‌گران صورت «تک مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه» داشت و فاقد مؤلفه دوم یعنی شعار «نان و برابری طلبانه» بود، در نتیجه همین امر باعث گردید که «شعار تک مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه» نتواند «بسیج‌گر کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) بشود» و البته در ادامه آن هم نتوانستند «سازوکار خیابان» را با «سازوکار اعتصاب» پیوند بدهند و نتوانستند، بین «اقشار میانی» جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، با «پائینی‌های جامعه ایران» همبستگی و پیوستگی ایجاد نمایند. به همین دلیل است که ما نمی‌توانیم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ را یک «جنبش تمام» تعریف بکنیم.

۸- در «جنبش تمام» تغییر باورهای مردم «باید مقدم بر تغییر مکانیکی نهادهای سیاسی حاکم باشد». به بیان دیگر در کادر «جنبش تمام» تغییر نهادهای حکومتی، باید در کادر تغییر باورهای مردم صورت بگیرد. بنابراین هرگونه تغییر نهادهای حکومتی، مقدم بر تغییر باورهای مردم، باعث «بازتولید دوباره همان نهادهای حکومتی به شکلی

دیگر» می‌شود. برای مثال در جریان ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ از آنجائیکه در آغاز بیش از همه کنش‌گران در مبارزه با «حجاب اجباری» رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر زنان ایران «به دنبال تعطیلی و حذف گشت ارشاد بودند» بدون اینکه «باورهای گذشته مردم ایران در خصوص باطل بودن حجاب اجباری را تغییر بدهند» در نتیجه همین امر باعث گردید که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، جهت «بی‌انگیزه کنش‌گران» و «خاموش کردن موقتی آتش مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی» آن‌ها «گشت ارشاد را تعطیل کردند» لذا با «تعطیلی گشت ارشاد» بسیاری از کنش‌گران آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی «مبارزه خودشان» را با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «تمام شده» تعریف کردند. نتیجتاً، این امر باعث گردید که شرایط و بسترها جهت سرکوب این ابرحرکت اعتراضی توسط رژیم مطلقه فقه‌ای فراهم بشود. البته با سرکوب این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، وقتی که آب‌ها از آسیاب افتاده است «رژیم تلاش می‌کند تا از طریقی دیگر و به شکلی دیگر (سرکوب زنان و تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران) گشت ارشاد را بازتولید کند» پر روشن است که «اگر کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ می‌توانستند قبل از به چالش کشیدن گشت ارشاد، باورهای مردم ایران بر علیه تحمیل حجاب اجباری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را تغییر بدهند» دیگر برای رژیم مطلقه فقه‌ای «امکان بازتولید تحمیل حجاب اجباری بشکل دیگر بر زنان ایران (در فرایند پسا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱) شکل نمی‌گرفت». در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

در طول ۴۷ سال حیات درونی و برونی خودش (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که در چارچوب «استراتژی آگاهی‌بخش» خود «تغییر باورهای مردم ایران» باید «مقدم بر تغییر مکانیکی نهادهای حکومتی» (از بالا تا پایین) صورت بگیرد و باز در همین رابطه بوده است که در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال، ما بر امر «تقدم تحول همه جانبه ساختاری فرهنگی و اجتماعی» نسبت به «تحول سیاسی» تکیه داشته‌ایم.

۹ - گفتمان مبنائی «جنبش تمام» گفتمانی است «جامعه‌محور» نه «طبقه‌محور» و نه «گروه‌محور» و نه «نخبه‌محور» بنابراین «جنبش تمام» برتر و اعم از «حزب تمام» می‌باشد و اعم و برتر از «جنبش یک طبقه خاص» می‌باشد و اعم و برتر از «جنبش‌های استاتیک، تکوین یافته از بالا می‌باشد» و هاکذا، در همین رابطه است که هرگز با «قانونمندی احزاب کلاسیک طبقه‌ای» و «حزب - دولت لنینیستی» و «جنبش طبقه‌ای مارکسی (مارکسیسم نیمه دوم قرن نوزدهم و قرن بیستم) نمی‌توانیم «جنبش تمام» در قرن بیست و یکم را فرموله نمائیم و همچنین با قانونمندی آن‌ها نمی‌توانیم، در این شرایط به «جامعه جنبشی» دست پیدا کنیم و نمی‌توانیم «قانونمندی آن‌ها را بر جامعه جنبشی جاری تطبیق و یا منطبق سازیم». شاید بهتر باشد که در این رابطه داوری کنیم که در مقایسه با قانونمندی گذشته احزاب و جنبش‌های دینامیک و استاتیک قرن نوزدهم و بیستم (مقایسه با احزاب و جنبش‌های طبقه‌ای قرن نوزدهم و بیستم) «جنبش تمام» یک «پدیده نوین» می‌باشد که باید هم به صورت «عام» آن را شناسائی کنیم و هم به

صورت «خاص و کنکرت» آن را بشناسیم. معنای دیگر این حرف آن است که برای شناخت حتی جنبش معلمان امروز ایران به عنوان یک «جنبش تمام» نه تنها در «حوزه تطبیقی» باید به صورت مشخص و کنکرت «خود جنبش معلمان» را در سه فرایند مختلف دو دهه گذشته (از اوایل ده هشتاد تا پائیز ۹۳ و از پائیز ۹۳ تا اردیبهشت ۹۷ و از اردیبهشت ۹۷ الی الان) مورد شناسائی قرار بدهیم، بلکه در «حوزه انطباقی» هم ما نباید در چارچوب قانونمندی عام جنبش‌ها و احزاب گذشته قرن بیستم و نوزدهم، به تعریف قانونمندی عام جامعه جنبشی یا پدیده «جنبش تمام» معلمان و غیره بپردازیم؛ زیرا «جامعه جنبشی» (که به صورت مشخص از سه دهه گذشته از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان، در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا کرده است، این جامعه جنبشی) در طول سه دهه گذشته در کشور ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز «منهای شاخه خیزشی آن که صورت‌اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌استراتژی و بی‌تاکتیک داشته است») «صورت دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و حتی خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت» (و جناح‌های درون قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ داشته است) و بر پایه «گفتمانی جنبشی» (نه گفتمانی حزبی) و «جوهر دینامیکی تکوین یافته از پائین» (نه جوهر استاتیکی تکوین یافته از بالا) و رویکردی «دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بر پایه نان و آزادی» (نه رویکردی تک مؤلفه‌ای) و گفتمانی «جامعه‌محور» (نه گفتمانی «طبقه‌محور و نخبه‌محور») و سازوکار مبارزه دو مؤلفه‌ای «خیابان و اعتصاب» (نه سازوکار مبارزه تک مؤلفه‌ای) و «روش و شیوه دموکراتیک خشونت‌پرهیز» (نه روش

و شیوه خشونت‌زای قهرآمیز پارتیزانی و چریک‌گرا و ارتش خلقی و غیره) استوار می‌باشد. در بستر همین «جامعه جنبشی» بوده است که در طول سه دهه گذشته بالاخره «جنبش تمام» به عنوان یک پدیده جدید و مدرن توانسته است در فرایند سوم حرکت کنش‌گران جامعه معلمان ایران به عنوان یک سنتز جدید متولد بشود. به طوری که به ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم که بدون فهم و شناخت «جامعه جنبشی امروز ایران» هرگز و هرگز نمی‌توانیم، به شناخت «جنبش تمام» در پروسه استکمالی جامعه جنبشی ایران، به عنوان یک پدیده نوین و مدرن دست پیدا کنیم. مع هذا، بدین ترتیب است که باید در اینجا نتیجه‌گیری کنیم که آنچنانکه «جامعه جنبشی» (که از سه دهه گذشته یعنی از نهم خرداد الی الان در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تکوین پیدا کرده است) «یک پدیده نوین در تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته جامعه ایران می‌باشد» مع الوصف برای شناخت این جامعه نوین جنبشی سه دهه گذشته، باید از نو این «جامعه جنبشی» مورد بازشناسی «انطباقی عام» و «تطبیقی خاص و مشخص» قرار بگیرد. به عنوان طرح مثالی دیگر در این رابطه عنایت داشته باشیم که «جامعه جنبشی مدنی» در آمریکا برای اولین بار در دهه شصت میلادی، زمانی مادیت پیدا کرد که «جنبش مدنی سیاهان» (که در کشور آمریکا جایگاهی فرودست داشتند) به صورت یکپارچه در برابر سفید پوستان حاکم که (جایگاهی فرادست داشتند) مبارزه مدنی ضد آپارتاید جنسیتی خود را از سر گرفتند. بر این مطلب بیافزائیم که «مبارزه جنبشی مدنی سیاهان» (بر علیه سفید پوستان غالب یا طبقه حاکم در جامعه آمریکا) «صورتی فراگیر و مداوم و روزمره پیدا کرده بود» و کنش‌گران جنبش عظیم مدنی سیاهان آمریکا، با «خودآگاهی

طبقاتی و اجتماعی و سیاسی به حقوق خود واقف شده بودند و خود را صاحب حق می‌پنداشتند» و به ارزش‌ها و هنجارها و نرم‌های جدیدی باور کرده بودند که در نقطه مقابل نهادهای حاکم و رسمی قرار داشتند به طوری که «هرچه برای کنش‌گران جنبش مدنی سیاهان آمریکا نُرْم بود، برای جامعه سفید پوست حاکم در آمریکا غیر عادی و غیر نرمال تعریف می‌شد» تا آنجا که باید داوری کنیم که «در آن شرایط دو نوع رفتار و هنجار اجتماعی بر پایه دو نظام مختلف ارزشی و فرهنگی (در کشور آمریکا) در برابر یکدیگر صف کشیده بودند.»

باری، با ظهور «جامعه جنبشی» از سه دهه پیش در کشور ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی زمانهاذا) خود «پدیده انقلاب» (که از انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ تا پایان قرن بیستم به صورت «عصیان جمعی و ناگهانی و شدید و خشونت آمیز بخش بزرگی از جامعه بر علیه نظام سیاسی حاکم که باعث واژگونی قدرت سیاسی یا رژیم حاکم تعریف می‌شد») با ظهور و تکوین «جامعه جنبشی» (به عنوان یک «پدیده نوین») بازتعریفی نوین پیدا کرد به این تعریف که «انقلاب» در چارچوب «جامعه جنبشی» تعریف جدیدی پیدا کرد که خودویژگی‌های آن عبارتند از اینکه «محصول و سنتز یک پروسه جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور می‌باشد که به صورت مدنی و خشونت پرهیز و دو مؤلفه‌ای (خیابان و اعتصاب) و پیوند اقشار میانی با اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) آنهم طی یک دوره طولانی و در شکل تحول همه جانبه ساختاری فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی شکل می‌گیرد؛ بنابراین، بدین ترتیب است که با ظهور «جامعه جنبشی، دینامیک

و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل» نه تنها یک نظریه جدید (در تعریف از انقلاب) در برابر «انقلاب کلاسیک قرن نوزدهم و بیستم» در جهان شکل گرفت، بلکه حتی این رویکرد باعث گردید که «یک نظریه سوم» که همان نظریه «تحول ساختارگرائی دینامیک چهار مؤلفه‌ای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد» در برابر «سه نظریه، رفرم‌گرائی و اصلاح‌طلبی و انقلابیگری سیاسی از بالا مادیت پیدا کند.»

یادآوری می‌کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فاز عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام، بر «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) و استوار بر جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «تکیه استراتژیک» داشته است؛ و دستیابی به «دموکراسی» و «سوسیالیسم» یا «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» («توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه، قدرت و ثروت و اطلاعات) به صورت علی‌السویه برای همه مردم ایران» در گرو تکوین «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» فراگیر و سراسری نهادینه شده می‌داند، همچنین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته «تنها از این طریق است که تحول‌طلبی ساختاری چهار مؤلفه‌ای فرهنگی و اجتماعی و

سیاسی و اقتصادی» می‌تواند، به عنوان یک «سنتز جدید» از دل «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» و به عنوان یک آلترناتیو ایجابی (در برابر اصلاح‌طلبی «اعم از حکومتی و غیر حکومتی» و رفرمیست یا انقلاب‌های رنگی و انقلابی‌گری سیاسی از بالا در کادر رویکرد حزب - دولت و تحزب‌گرایی استاتیک تکوین یافته از بالا) مادیت پیدا کند. قابل ذکر است که در ۴۷ سال گذشته، در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «کنش جمعی سیاسی و مدنی و صنفی» (از حرکت‌های مطالبه‌گری تا حرکت‌های اعتراضی سیاسی) «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» در برابر حرکت‌های «خیزشی و حرکت‌های انقلابی‌گری» قرار داشته است؛ و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده است تا این وجه عملی «کنش و واکنش جمعی» مردم ایران را از هم جدا نکند.

به این ترتیب که در ۴۷ سال گذشته «وجه خیزشی یا شورش‌ی یا قیام» (در دیسکورس سیاسی - اجتماعی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) عبارت بوده است، از «نوعی کنش جمعی و توده‌ای و متمیزه که به ناگهان رخ می‌دهد و به سرعت در مبارزه با حاکمیت به خشونت‌زائی یا خشونت‌گرایی روی می‌آورد و پس از مدتی کوتاه سرکوب و فروکش می‌کند» و «وجه انقلابی‌گری عبارت است از شکلی از کنش جمعی که در برهه‌ای خاص و غیر قابل پیش‌بینی توسط پیوند و تلاقی حرکت کنش‌گران گروه‌های مختلف جامعه برای تغییر ساختار تک مؤلفه‌ای سیاسی شکل می‌گیرد». علی‌ایحال، در چارچوب این رویکرد انقلابی‌گری است که لنین به غلط «موقعیت انقلابی» را اینچنین فرموله می‌کند که «پائینی‌ها نخواهند دیگر به شیوه سابق بر آنها حکومت شود و بالائی‌ها دیگر نتوانند به شیوه سابق حکومت کنند» در صورتی که بر پایه «تئوری جامعه جنبشی و

جنبش تمام» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته) این «موقعیت جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» یا «موقعیت جنبش تمام» است که جایگزین نظریه «موقعیت انقلابی» لنین می‌شود که معنای دیگر این حرف آن است که تا زمانی که «جامعه» به «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» بدل نشود، اصلاً «موقعیت انقلابی» در جامعه حاصل نمی‌شود.

یادمان باشد که در کادر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته) «تنها توسط قدرت جنبش دینامیک مدنی تکوین یافته از پائین است» که می‌توان «قدرت در بالا را محدود کرد» و «دموکراسی» در جامعه را «نهادینه» کرد. بی‌تردید در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تا زمانی که قدرت از پائین، به صورت «جنبش دینامیک و مدنی» مادیت پیدا نکند، امکان «نهادینه کردن دموکراسی» در جامعه وجود ندارد؛ به عبارت دیگر بدون تکوین «جامعه جنبشی دینامیک و مدنی» هرگز نمی‌توان به «دموکراسی» رسید، یعنی تنها بر پایه «جامعه جنبشی قوی است» که «توازن قوا» در بستر «دیالکتیک نیروهای بالا و پائینی جامعه» به نفع «پائینی‌ها» تغییر می‌کند. ☀

پایان

بین قدرت‌های منطقه و بین‌المللی

تا:

اولاً در طول سه دهه گذشته «مناسبات سرمایه‌داری به عنوان مناسبات اقتصادی - سیاسی بلامنازع بر جهان (از کشورهای متروپل تا کشورهای پیرامونی) حاکم بشود» برعکس بیش از هفتاد سال قرن بیستم (از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۹۲ میلادی) که سوسیالیسم دولتی (سوسیالیسم پادگانی و سوسیالیسم حزب - دولت در قالب مارکسیسم) و سرمایه‌داری در عرصه جهانی در رقابت با یکدیگر بودند.

ثانیاً در طول سه دهه گذشته (از سال ۱۹۹۲ الی الان) توسط «تجاوز و اشغال نظامی و جنگ‌های یک طرفه امپریالیستی (به وسیله ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از جنگ بر علیه یوگسلاوی و صرب‌ها در اروپا گرفته تا تجاوز و اشغال افغانستان و عراق و سوریه در خاورمیانه و تا لیبی در شمال آفریقا) و ایجاد تنش‌های نظامی از آسیای جنوب شرقی تا آمریکای مرکزی و آمریکای لاتین (از دریای چین و کره شمالی تا ونزوئلا و...) و بالاخره جنگ نیابتی و امپریالیستی روسیه و اوکراین می‌باشد که امپریالیسم آمریکا با

آنچه که باعث گردیده است که (در این شماره نشر مستضعفین ایران، ارگان عقیدتی - جنبشی - سیاسی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به تحلیل سیاسی در باب «رقابت ژئوپلیتیک و سیاسی بین قدرت‌های منطقه و بین‌المللی بپردازیم»، «وضعیت حاد و پر تنش رقابت‌های ژئوپلیتیک و سیاسی در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه می‌باشد» که البته این وضعیت حاد رقابت‌های ژئوپلیتیک و سیاسی در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای بیش از همه مولود «فرایند گذار نظم نوین جهانی» از مرحله «منوپل و تک سوار» سه دهه گذشته (از ۱۹۹۲ الی الان) تحت «هژمونی سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم آمریکا» به «مرحله پلی پل» بر محوریت اقتصادی و سیاسی «امپریالیسم چین» (به عنوان اقتصاد اول جهانی، حداقل از نیمه دوم دهه دوم قرن بیست و یکم) در کنار قدرتهای اقتصادی و سیاسی و نظامی نوظهور جهانی از امپریالیسم روسیه تا اتحادیه اروپا و کشورهای عضو بریکس) به عنوان «آلترناتیو نظم گذشته جهان تک مؤلفه‌ای سه دهه گذشته» می‌باشد که از دهه آخر قرن بیستم با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق و جایگزینی آن «نظم نوین جهانی تحت هژمونی نظامی و اقتصادی و سیاسی تک سوار امپریالیسم هار آمریکا توانست برای مدت سه دهه دوام پیدا کند».

یادآوری می‌کنیم در شرایطی امپریالیسم آمریکا توانست حاکمیت منوپل خود را بر این نظم جهانی تثبیت نماید که مارکسیسم حزب - دولت لنینیستی در رنگ‌های مختلف آن (کمونیست پادگانی قرن بیستم) به علت ابر بحران‌های ساختاری (اقتصادی، سیاسی و اجتماعی) درونی‌اش، پایان تاریخ مصرف خود را اعلام کرده بودند و با پایان دوران جنگ سرد و جهان دوقطبی (پسا جنگ دوم جهانی) بود که «آن نظم جهانی منوپل» از دهه آخر قرن بیستم برای مدت سه دهه (از سال ۱۹۹۲ تا به امروز) توانست بر جهان حاکم بشود؛ و با حاکمیت تک سوار امپریالیسم آمریکا در طول سه دهه گذشته بر نظم نوین جهانی است که باعث گردیده

سپر بلا ساختن مردم مظلوم اوکراین و در راستای مهار قدرت نظامی و اقتصادی امپریالیسم روسیه و وابسته کردن اتحادیه اروپا به هژمونی نظامی و سیاسی و اقتصادی خودش و رونق بخشیدن بازار فروش تسلیحات کارتلهای اسلحه در آمریکا و همچنین در راستای نجات بحران اقتصادی و مالی‌شان (با ایجاد سیاست بیابان‌های سوخته و نابودی تمامی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای پیرامونی از عراق، افغانستان، لیبی، سوریه گرفته تا اوکراین) به دنبال غارت سرمایه‌های ملی این کشورها و بازسازی برای اقتصاد بحران زده خود می‌باشد.

ثالثاً در طول سه دهه گذشته امپریالیسم آمریکا با تکیه بر سلطه «دلار» بر بازارهای جهانی اقدام به غارت سرمایه‌های کشورهای سرمایه‌داری (حتی متروپل سرمایه‌دار غربی) و تحمیل هژمونی اقتصادی و سلطه سیاسی امپریالیستی آمریکا بر آن کشورها کرده است.

رابعاً در طول سه دهه گذشته امپریالیسم آمریکا بر پایه هژمونی سیاسی و اقتصادی‌اش در عرصه جهانی توسط «نهادهای بین‌المللی» (از سازمان ملل تا بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و غیره) و در چارچوب رویکرد «نئولیبرالیستی» علاوه بر تثبیت و نهادینه کردن حاکمیت جهانی سیاسی و اقتصادی خودش بر کشورهای پیرامونی، به دنبال غارت سرمایه‌ها و نابود کردن اقتصاد ملی کشورهای پیرامونی و وابسته کردن آن کشورها بوده است.

باری، در چارچوب همین «فرایند گذار نظم جهانی» از صورت «منوپلی گذشته» (تحت هژمونی سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیسم آمریکا) به فرایند «پلی پل جدید» است که در این شرایط «امپریالیسم آمریکا با تمام پتانسیل

و توان نظامی و سیاسی و اقتصادی خودش در برابر این گذار نظم جهانی سنگ اندازی و مقاومت می‌نماید تا استحاله این فرایند را متوقف و یا به تأخیر و تعویق بیندازد». مع هذا، در این رابطه است که در این شرایط برای جلوگیری از انتقال هژمونی منوپل (اقتصادی و سیاسی و نظامی) سه دهه گذشته خود به امپریالیسم چین، به این ساز و کارها یا مکانیزم‌ها تکیه می‌نماید:

الف - تلاش می‌کند تا توسط «جنگ اقتصادی و جنگ سیاسی و جنگ نظامی بر علیه امپریالیسم چین، قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم چین را مهار و زمین‌گیر نماید» یا به بیان دیگر توسط «عمده کردن تضاد بین چین و کشورهای سرمایه‌داری غربی (از آمریکا تا استرالیا و ژاپن و کره جنوبی و اتحادیه اروپائی...) و یا از کانال تحریم اقتصادی و انزوای سیاسی چین، جلو پیشرفت قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم چین را بگیرد». مانورهای نظامی ارتش امپریالیسم آمریکا با ارتش کره جنوبی و ژاپن و فیلیپین و فروش زیردریائی‌های اتمی به استرالیا و تقویت نظامی ارتش تایوان و تحریک نظامی کره شمالی و طرح چین به عنوان دشمن مشترک در نشست‌های کشورهای صنعتی متروپل گروه ۷ و غیره همه و همه باید در این رابطه تحلیل نمائیم.

ب - عمده کردن منطقه آسیای جنوب شرقی در «استراتژی و سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا» یا به عبارت دیگر «اولویت یافتن آسیای جنوب شرقی نسبت به منطقه خاورمیانه» (حداقل از زمان دولت باراک اوباما الی الان) و «عقب‌نشینی از اشغال افغانستان که برای دو دهه از زمان دولت بوش پسر، جزء سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا ۱۱ سپتامبر بوده

است» و البته از زمان دولت ترامپ با عمده شدن آسیای جنوب شرقی و مهار اقتصادی و نظامی و سیاسی امپریالیسم چین در فرایند گذار نظم نوین جهانی، موضوع عقب‌نشینی از افغانستان و واگذاری افغانستان به گروه طالبان، در دستور کار کاخ سفید و امپریالیسم آمریکا قرار گرفت که در دولت بایدن این عقب‌نشینی امپریالیسم آمریکا از کشور افغانستان و واگذاری کشور افغانستان به طالبان آن هم با آن شکل خفت بار که باید از آن با عنوان «فرار امپریالیسم آمریکا از کشور افغانستان یاد بکنیم»، همه و همه در چارچوب مهار اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم چین توسط امپریالیسم آمریکا و سنگ اندازی امپریالیسم آمریکا در فرایند گذار از نظم جهانی سه دهه گذشته و ورود به نظم نوین جهانی تعریف بکنیم. عنایت داشته باشیم که امپریالیسم چین در این شرایط مدعی اصلی آلترناتیوی در برابر هژمونی امپریالیسم آمریکا در فرایند جدید نظم نوین جهانی می‌باشد که «قطعاً در نیمه دوم دهه دوم قرن بیست و یکم، امپریالیسم چین به عنوان قدرت اول اقتصادی جهان خود را تثبیت خواهد کرد»؛ و با تثبیت قدرت اول اقتصادی جهان، منتهای اینکه امپریالیسم چین با کسب هژمونی اقتصادی جهان سرمایه‌داری به موازات آن به دنبال «تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی برای سرمایه‌گذاری و فروش کالاها و تهیه مواد اولیه مصرفی می‌باشد» بی‌شک همین کسب جایگاه اول و برتر اقتصاد چین در جهان سرمایه‌داری یا کسب هژمونی اقتصادی (در کادر مناسبات سرمایه‌داری حاکم جهانی) شرایط برای کسب هژمونی سیاسی امپریالیسم چین نیز فراهم می‌شود و در ادامه آن شرایط برای جایگزینی «یوآن» چین به جای «دلار» آمریکا در عرصه تجارت جهانی، دوران

سلطه و هژمونی دلار بر اقتصاد جهانی هم به پایان می‌رسد.

ج - ورود همه جانبه امپریالیسم آمریکا «به جنگ امپریالیستی روسیه با اوکراین» جهت حمایت همه جانبه نظامی و اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی (البته با هزینه کشورهای متروپل اتحادیه اروپا) از اوکراین در این جنگ و بدل کردن این جنگ، به جنگ نیابتی و یا به بیان دیگر بدل کردن جنگ روسیه با اوکراین، به جنگ جبهه جهان سرمایه‌داری غربی بر علیه امپریالیسم روسیه و کشاندن اتحادیه اروپائی به این جبهه نظامی بر علیه امپریالیسم روسیه و تحمیل هزینه نجومی این جنگ نیابتی با امپریالیسم روسیه به بودجه نظامی کشورهای متروپل سرمایه‌داری و در رأس آنها اتحادیه اروپا و همچنین با تخریب و انفجار سه خط لوله (از چهار خط لوله) «نورد استریم» (که بیش از یک دهه بود که گاز طبیعی ارزان قیمت روسیه را برای آلمان و بخش عمده‌ای از اروپا غربی انتقال می‌داد و جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا این خطوط لوله نورد استریم روسیه را وسیله نفوذی برای ولادیمیر پوتین تعریف می‌کرد که با آن پوتین گاز طبیعی را برای جاه طلبی‌های سیاسی و ارضی‌اش استفاده می‌کرد و ۴۵ درصد بودجه سالانه روسیه را تأمین می‌کرد) توسط سازمان سیا جهت گسترش جنگ نظامی امپریالیسم روسیه به اوکراین، «به عرصه‌های عظیم اقتصادی و سیاسی در جهان سرمایه‌داری» و در رأس آن‌ها به کشورهای اتحادیه اروپا (که بیشترین ضربه اقتصادی از این جنگ نصیب آنها شده است) و همچنین تلاش امپریالیسم آمریکا در راستای استمرار کوره داغ جنگ بین امپریالیسم روسیه و اوکراین جهت گل‌آلود کردن آب برای ماهی‌گیری هر چه بیشتر و درگیر کردن امپریالیسم چین در

حمایت از امپریالیسم روسیه در این جنگ چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی همه و همه در راستای سنگ اندازی در فرایند استحاله نظم جهانی توسط امپریالیسم آمریکا می باشد.

امپریالیسم آمریکا و متحدین طبیعی اش یعنی کشورهای متروپل سرمایه داری غربی در این شرایط به دنبال آن هستند که با رمز دفاع از «نظم نوین بین المللی» (البته با شکل بندی سه دهه گذشته) و دفاع از اقتصاد گلوبالیزاسیون سرمایه داری، جهت مهار بحران های ساختاری و دورانی سرمایه داری و حفظ نظم جهان تک قطبی سه دهه گذشته (تحت هژمونی نظامی و اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا) و جلوگیری از انتقال به نظم جدید جهان چند قطبی بر محور هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم های چین و روسیه، بحران های عظیم اقتصادی کشورهای متروپل سرمایه داری را به کشورهای پیرامونی انتقال می دهد. عنایت داشته باشیم که در شرایط گذار نظم جهانی از صورت منوپل سه دهه گذشته، به فرایند نظم نوین جهانی به صورت پلی پل، یا چند قطبی، بحران های اقتصادی «دورانی» بین المللی سرمایه داری، به خصوص در کشورهای امپریالیستی حاکم، باعث می گردد که «اقتصاد و سیاست کشورهای پیرامونی هم تحت تأثیر خود قرار بدهد.» بر این مطلب بیافزائیم که «بحران بین المللی ساختاری نظام سرمایه داری جهان در سال ۲۰۰۸ میلادی نشان داده است که کشورهای امپریالیستی متروپل سرمایه داری جهانی، در اقتصاد سرمایه داری گلوبالیزاسیون (پسا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق از سال ۱۹۹۲ به بعد) دیگر قادر نیستند که به طور یک جانبه بحران اقتصادی و سیاسی را به کشورهای پیرامونی منتقل نمایند» و هاکذا، «جنگ روسیه

با اوکراین» (در بیش از یکسال گذشته) نشان داده است که «خود کشورهای متروپل سرمایه داری همزمان گرفتار بحران اقتصادی و تورم در ابعاد بی سابقه شده اند.»

یادآوری می کنیم که برخی از کشورهای متروپل سرمایه داری که طی چندین دهه تورم یک رقمی تجربه کرده بودند، در این شرایط با تورم دو رقمی روبرو شده اند و افزایش قیمت ها و کالاهای اساسی و مواد سوختی و انرژی همچون برق و آب و گاز و مواد غذایی در این شرایط با تورم دو رقمی و حتی سه رقمی روبرو شده اند که البته خود این امر به نارضایتی عمومی خود مردم در این کشورهای متروپل سرمایه داری دامن زده است تا آنجا که حتی پرداخت کمک های نقدی و سوبسیدها هم نتوانسته است که از فشارهای فزاینده بر مردم این کشورها بکاهد. در این حال این شرایط حساس گذار فرایند نظم جهانی از فاز منوپل سه دهه گذشته (از سال ۱۹۹۲ الی الان، تحت هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا بر جهان سرمایه داری) فاز پلی پل یا چند قطبی تحت هژمونی امپریالیسم چین گردیده است تا تأثیرات مهمی در منطقه خاورمیانه داشته باشد که عبارتند از:

۱ - در این شرایط «خاورمیانه در مرکز رقابت استراتژیک» امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم چین و روسیه قرار دارد.

۲ - این همه باعث گردیده است تا دکترین جدید جو بایدن در عرصه سیاسی خارجی بر مبارزه بالقوه با چهار هدف بزرگ چین، روسیه، کره شمالی و رژیم مطلقه فقهی حاکم در ایران متمرکز بشود.

۳ - رژیم مطلقه فقهی حاکم در این شرایط تلاش می کند تا گسل های ایجاد شده در رژیم مطلقه فقهی حاکم (در جریان چهار ماه حیات ابر حرکت

اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ جمعه بزرگ ایران) که در رأس آنها «عدم مشروعیت در عرصه بین‌المللی» و به «انزوا افتادن رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد» ترمیم نماید. علی‌هذا، آن شرایط باعث شده است تا «رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با موج سواری در سیاست خارجی خودش تا اندازه‌ای به ترمیم گسل انزوای سیاسی و عدم مشروعیت در عرصه بین‌المللی دست پیدا کند.»

۴- از اینجاست که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چارچوب تضاد بین قدرت‌های امپریالیستی در عرصه «گذار از نظم جهانی حاکم» تلاش می‌کند که:

اولاً به عنوان «عضو رسمی وارد پیمان شانگهای بشود.»

ثانیاً در این شرایط بتواند «به پیوند استراتژیک با دو ابر قدرت روسیه و چین دست پیدا کند.»

ثالثاً به صورت غیر مستقیم با حمایت تسلیحاتی از ارتش روسیه در جنگ با اوکراین دخالت می‌کند.

رابعاً با پا در میانی دولت چین، وارد فرایند تنش‌زدائی رابطه با عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس شده است.

خامساً رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط با تکیه بر تضادهای قدرت‌های جهانی و پیوند با دو امپریالیسم چین و روسیه و سیاست تنش‌زدائی با عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس هرگز به دنبال «تغییر استراتژیک در سیاست خارجی رژیم نمی‌باشد» بلکه برعکس (آنچنانکه فوقاً هم به اشاره مطرح کردیم) رژیم با تکیه بر شرایط اضطراری بین‌المللی به دنبال نجات از بحران‌های ساختاری خودش و نجات از انزوای سیاسی و عدم مشروعیت بین‌المللی می‌باشد، به بیان دیگر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط با تکیه بر شرایط

اضطراری بین‌المللی به دنبال «تغییر تاکتیکی در سیاست خارجی برای ترمیم گسل‌های درونی خودش می‌باشد.»

۵- در خصوص سیاست تنش‌زدائی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در رابطه با عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که با پا در میانی دولت چین صورت گرفته است، باید به این موارد توجه بکنیم:

الف - ابتدا در سفر شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین به عربستان در آذرماه ۱۴۰۱ بیانیه مشترک چین و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به امضاء رسید که نشان دهنده «سیاست جدید چین» در این شرایط در رابطه با کشورهای جنوب خلیج فارس بود.

ب - بیانیه مشترک بین چین و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قبل از همه نشان دهنده آن بود که «چین به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در این شرایط به دنبال رابطه خوب با تمامی کشورهای خاورمیانه و به خصوص کشورهای خلیج فارس و بالخصوص با عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد.»

ج - عنایت داشته باشیم که شی جین پینگ قبل از امضای بیانیه با سران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (مانند رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) «توافق جامع همکاری بین چین و عربستان امضاء کرده بود» که توسط آن توافق (جامع همکاری بین چین و عربستان) شی جین پینگ به دنبال «پیشرفت روابط بین دو کشور چین و عربستان سعودی به سطح راهبردی بود.»

د - آنچه در این شرایط در رابطه با سیاست تنش‌زدائی رابطه بین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و رژیم حاکم بر عربستان سعودی با پا در میانی دولت چین حائز اهمیت است اینکه «رژیم عربستان

سعودی هم در این شرایط در قالب رویکرد چند جانبه‌گرایی و با توجه به فضای جدید بین‌المللی (در مرحله گذار از نظم جهانی گذشته به نظم نوین جدید و اوج‌گیری تنش فزاینده بین امپریالیسم روسیه با غرب و در رأس آنها با امپریالیسم آمریکا در بستر جنگ امپریالیسم روسیه با اوکراین و همچنین افزایش شکاف در روابط بین امپریالیسم چین و امپریالیسم آمریکا، عربستان سعودی هم) در حال افزایش تنوع در روابط خارجی خود می‌باشد.

ه - نکته مهم دیگر سیاست جدید شی جین پینگ در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس «بسترسازی برای پروژه عظیم جاده ابریشم (یا کمربند - راه) به خصوص بخش دریائی آن می‌باشد» که بدون تردید در این رابطه «دولت چین به دنبال همکاری راهبردی با عربستان سعودی در کنار همکاری راهبردی با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد» بنابراین از اینجا است که دولت چین انجام این پروژه عظیم به خصوص در بخش دریایی آن در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند «در گرو تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه یعنی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و رژیم عربستان سعودی می‌داند». همچنین دولت چین بر این باور است که «هرگز با جانبداری از یکی از این دو قدرت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و غرب آسیا اجرای این پروژه چه در بخش دریائی و چه در بخش جاده‌ای و راه آهن امکان پذیر نمی‌باشد»؛ بنابراین می‌توانیم داوری کنیم که «هدف اصلی شی جین پینگ در سفر آذر ماه ۱۴۰۱ به عربستان سعودی بیش از همه ایجاد شرایط برای تنش‌زدائی در رابطه دو قدرت بزرگ خلیج فارس یعنی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و رژیم حاکم بر عربستان سعودی بوده است» که

البته این خواست دولت چین به خاطر فراهم بودن شرایط توانست تحقق پیدا کند و «فرایند تنش‌زدائی بین دو رژیم ایران و عربستان سعودی مادیت پیدا کرده است و به موازات تنش‌زدائی بین دو رژیم ایران و عربستان سعودی تنش‌زدائی بین رژیم ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس هم شکل گرفته است و شرایط برای خاموش شدن جنگ خانمان‌سوز هفت ساله یمن و عربستان سعودی و پیوند رژیم سوریه به اتحادیه عرب و غیره هم فراهم گردیده است.

و - در مقایسه حجم مبادلات تجاری بین دو قدرت بزرگ منطقه (یعنی عربستان و ایران) با چین توجه داشته باشیم که در سال ۲۰۲۱ میلادی «حجم مبادلات عربستان با چین بیش از ۸۷ میلیارد دلار بوده است». در حالی که در همین سال «حجم مبادلات ایران با چین تنها ۲۰ میلیارد دلار بوده است» لذا همین مقایسه حجم مبادلات این دو کشور با چین نشان می‌دهد که «سیاست چین در این شرایط در رابطه با این دو کشور فقط محدود به مبادلات تجاری نمی‌شود بلکه هدف دولت چین چشم انداز رو به رشد رابطه این دو کشور در بستر پروژه عظیم جاده ابریشم (یا کمربند - راه) است که بدون تنش‌زدائی در رابطه بین این دو کشور امکان ایجاد ثبات در منطقه برای انجام این پروژه عظیم حاصل نمی‌شود».

یادمان باشد که «موفقیت دولت چین در انجام دیپلماسی تنش‌زدائی بین این دو قدرت بزرگ منطقه (ایران و عربستان) یکی از موفقیت‌های بزرگ شی جین پینگ در این شرایط یعنی در فرایند گذار نظم جهانی از صورت تک مؤلفه‌ای و منوپلی سه دهه گذشته تحت هژمونی اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا به نظم نوین جهانی جدید پلی پل تحت هژمونی خود

امپریالیسم چین می‌باشد؛ به بیان دیگر «دست‌آورد دولت چین در خصوص دیپلماسی تنش‌زدائی و نزدیک کردن دو قدرت بزرگ منطقه (ایران و عربستان) در این شرایط حتی بیش از آنکه جوهر اقتصادی داشته باشد جوهر سیاسی دارد»؛ زیرا «دولت چین با این دیپلماسی تنش‌زدائی بین قدرت‌های منطقه می‌تواند توازن قوا در عرصه منطقه بر علیه امپریالیسم آمریکا و به نفع چین تغییر بدهد». فراموش نکنیم که حداقل از زمان دولت ترامپ رویکرد امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه تثبیت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل (در چارچوب «توافق نامه ابراهیم» و «معامله قرن» و «انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم» و «به رسمیت شناختن اورشلیم به مثابه پایتخت اسرائیل» و «الحاق جولان به خاک اسرائیل» و ایجاد «ناتو عربی» و غیره) بوده است. معنای دیگر این حرف آن است که حداقل از زمان دولت ترامپ «محور دیپلماسی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و غرب آسیا جدائی بین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و رژیم عربستان سعودی بوده است» تا توسط آن بتواند در منطقه «جبهه مشترکی از اعراب سنی مذهب بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ایجاد نماید» و البته در بستر همین شکاف امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل به دنبال آنند تا علاوه بر «تنش‌زدائی بین دولت‌های عربی با رژیم آپارتاید اسرائیل» و علاوه بر «تثبیت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل بر منطقه خاورمیانه» و علاوه بر به «محاق بردن مسئله فلسطین و اشغال سرزمین آنها توسط رژیم آپارتاید اسرائیل» از همه مهم‌تر اینکه «امپریالیسم آمریکا بتواند توازن قوا در منطقه خاورمیانه به سود خود و بر علیه امپریالیسم روسیه و امپریالیسم چین نگهدارد».

یادمان باشد که در زمان بوش پسر در چارچوب «پروژه خاورمیانه بزرگ» منطقه خاورمیانه در نوک پیکان استراتژی و سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا قرار داشت. البته در زمان دولت باراک اوباما «استراتژی و سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا (با اولویت یافتن منطقه آسیای جنوب شرقی و چین نسبت به منطقه خاورمیانه) تغییر کرد». در نتیجه همین امر باعث گردید که در زمان دولت باراک اوباما «خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و غرب آسیا در استراتژی امپریالیسم آمریکا (نسبت به آسیای جنوب شرقی و چین) جایگاه درجه دوم پیدا کند». «موضوع تنش‌زدائی بین امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقه‌ای در چارچوب توافق برجام توسط دولت باراک اوباما تنها در همین رابطه قابل تحلیل و تفسیر می‌باشد». چرا که «دولت باراک اوباما با حل کردن پرونده هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چارچوب توافق برجام به دنبال آزاد کردن انرژی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه و غرب آسیا و خلیج فارس جهت تمرکز در منطقه آسیای جنوب شرقی و چین بود». شاید بهتر باشد که بگوئیم که حتی پروژه فرار امپریالیسم آمریکا از افغانستان و تحویل آن به طالبان بسترهای اولیه آن از زمان دولت باراک اوباما (در چارچوب تکیه بر منطقه آسیای جنوب شرقی و چین به عنوان نوک پیکان استراتژی آمریکا) فراهم شده بود. البته «موضوع فرار امپریالیسم آمریکا از افغانستان (پس از بیست سال اشغال افغانستان از زمان دولت بوش پسر) و تحویل آن به طالبان در زمان دولت ترامپ برنامه‌ریزی گردید و در زمان دولت جو بایدن به انجام رسید» علی‌ایحال آنچه که در این رابطه مهم است اینکه «فرار آمریکا از اشغال افغانستان در ادامه همان سیاست و پروژه تنش‌زدائی بین

امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقه‌ا‌هتی حاکم بر ایران (در چارچوب برجام) برای آزاد کردن انرژی امپریالیسم آمریکا جهت تمرکز بیشتر در راستای مقابله با رشد و توسعه امپریالیسم چین بوده است که به صورت مشخص از زمان دولت باراک اوباما در نوک پیکان سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت؛ البته در دولت ترامپ «این استراتژی دولت باراک اوباما در خصوص منطقه خاورمیانه دچار تحول گردید». چراکه دولت ترامپ به موازات اولویت یافتن منطقه آسیای جنوب شرقی (و مهار قدرت اقتصادی و سیاسی رو به گسترش امپریالیسم چین) معتقد به «برتری توازن قوا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و غرب آسیا به سود امپریالیسم آمریکا و بر علیه امپریالیسم چین و روسیه بود». البته برعکس دولت بوش پسر که برتری توازن قوا در منطقه خاورمیانه به سود امپریالیسم آمریکا از کانال دخالت نظامی و لشکرکشی و اشغال مستقیم کشورهای منطقه از افغانستان تا عراق و سوریه و لیبی و غیره دنبال می‌کرد و از کانال حضور مستقیم نیروی نظامی در منطقه به دنبال نهادینه کردن برتری توازن قوا در منطقه خاورمیانه بود، اما و هزار اما با شکست این استراتژی دولت بوش پسر در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و غیره باعث گردید تا دولت ترامپ در خصوص حفظ برتری توازن قوا در منطقه خاورمیانه به سود امپریالیسم آمریکا (برعکس دولت بوش پسر) از استراتژی حضور نظامی و اشغال نظامی دولت بوش پسر دوری کند و در این راستا بود که دولت ترامپ بر استراتژی حضور غیر مستقیم در خاورمیانه توسط عمده و نهادینه کردن هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل و عمده کردن خطر رژیم مطلقه فقه‌ا‌هتی حاکم به عنوان دشمن مشترک کشورهای عرب منطقه (و در رأس آنها

عربستان سعودی را) تکیه می‌کردند. لذا به همین دلیل «ترامپ (آنچنانکه در تبلیغات کاندیداتوری خودش در انتخابات رئیس جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا قول داده بود) با ورود به کاخ سفید توافق برجام را باطل اعلام کرد» و در ادامه آن فشارهای همه جانبه از افزایش تحریم‌ها تا ترور قاسم سلیمانی و تروریسم خواندن سپاه پاسداران و برخورد مستقیم نظامی در سوریه و عراق «جهت محدود کردن قدرت رژیم مطلقه فقه‌ا‌هتی حاکم از توان هسته‌ای تا سپاه قدس در منطقه و مبارزه این رژیم با هژمونی و موجودیت رژیم آپارتاید اسرائیل و غیره بر رژیم وارد کرد».

باری ماحصل تحلیل و تفسیر مادر اینجا در خصوص استراتژی و سیاستهای راهبردی گوناگون امپریالیسم آمریکا (نسبت به منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و غرب آسیا و جایگاه آن در اولویت بندی منطقه آسیای جنوب شرقی و مهار امپریالیسم چین) و مقایسه آن با سیاست راهبردی دولت شی جین پینگ (توسط دیپلماسی تنش‌زدائی و استراتژی پروژه عظیم جاده ابریشم یا کمر بند - راه) و همچنین شرایط گذار نظم جهانی تحت هژمونی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم چین و هژمونی نظامی امپریالیسم روسیه بر علیه امپریالیسم آمریکا) می‌توانیم اینچنین خلاصه کنیم که در تحلیل نهائی «مبنای دیپلماسی امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و غرب آسیا کاملاً عکس مبنای دیپلماسی امپریالیسم چین در این منطقه می‌باشد» چراکه «مبنای دیپلماسی امپریالیسم آمریکا (منهای دولت باراک اوباما) بر تقابل و رویارویی دو قدرت بزرگ منطقه (ایران و عربستان سعودی) استوار می‌باشد» در صورتی که «مبنای دیپلماسی امپریالیسم چین در خاورمیانه و خلیج

فارس و غرب آسیا بر تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه یعنی عربستان و ایران استوار است». اضافه کنیم که «وجه مشترک رویکرد امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم چین در خصوص منطقه خاورمیانه تغییر توازن قوا در منطقه خاورمیانه (به سود یکی از دو قدرت بزرگ امپریالیستی آمریکا و یا چین) به عنوان عامل برتری هر کدام از این قدرت‌های امپریالیستی در عرصه نظم نوین جهانی می‌باشد» مع الوصف از اینجا است که می‌توانیم به «اهمیت موفقیت دیپلماسی دولت شی جین پینگ در پروژه تنش‌زدائی رابطه بین دو قدرت بزرگ منطقه (یعنی ایران و عربستان سعودی) در شرایط فرایند گذار نظم جهانی پی ببریم» که البته معنای دیگر این حرف هم آن می‌باشد که «بدون فهم اهمیت جایگاه پروژه تنش‌زدائی رابطه بین دو قدرت بزرگ منطقه (عربستان سعودی و ایران) دولت شی جین پینگ چین ما نمی‌توانیم به برتری جایگاه امپریالیسم چین در عرصه توازن قوا در منطقه خاورمیانه در برابر امپریالیسم آمریکا آگاهی پیدا کنیم». همچنین نمی‌توانیم «به موفقیت امپریالیسم چین در راستای پروژه عظیم جاده ابریشم (یا کمربند - راه) توسط دیپلماسی تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه (عربستان سعودی و ایران) پی ببریم و نمی‌توانیم به «دستیابی امپریالیسم چین به امنیت تجارت در اقیانوس هند و خلیج فارس و دریای عمان در چارچوب دیپلماسی تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه (عربستان سعودی و ایران) پی ببریم».

یادمان باشد که «از اهداف مهم استراتژیک امپریالیسم چین در خصوص پروژه تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه (عربستان سعودی و ایران) ایجاد ثبات و امنیت در منطقه خاورمیانه

و خلیج فارس جهت افزایش سرمایه‌گذاری در کشورهای خلیج فارس و عربی خاورمیانه و تأمین بهتر و مقرون به صرفه‌تر انرژی فسیلی و تشدید رقابت در بازارهای منطقه با امپریالیسم آمریکا و نفوذ در خاورمیانه جهت تغییر توازن قوا به سود خود می‌باشد».

ز - رقابت‌های ژئوپلیتیک و سیاسی بین دو کشور عربستان سعودی و ایران (به خصوص از بعد از «شعله‌ور شدن جنگ یمن» و حمایت همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از حوثی‌ها در این جنگ و از بعد از «حمله ترکیبی موشکی - پهپادی به آرامکو توسط سپاه» و از بعد از تهدید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به «بستن تنگه هرمز» در صورت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل به ایران) به قدری شدت پیدا کرده است که «حفظ موازنه قدرت برای دولت چین در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند و دریای عمان و خاورمیانه و غرب آسیا و ایجاد ثبات در این منطقه» بدون تنش‌زدائی بین دو قدرت بزرگ منطقه (یعنی عربستان سعودی و ایران) غیرممکن می‌باشد. لهذا به همین دلیل است که «تنها راه برای امپریالیسم چین جهت ایجاد ثبات در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و غرب آسیا تکیه بر دیپلماسی تنش‌زدائی در روابط بین عربستان سعودی و ایران می‌باشد» که البته دولت شی جین پینگ در این شرایط در این رابطه تا اینجا موفق گردیده است و بدون تردید این موضوع «یکی از بزرگترین موفقیت‌های دولت شی جین پینگ می‌باشد» و البته در ادامه این موفقیت بزرگ دولت شی جین پینگ است که «او توانسته است پتانسیل سیاسی جایگاه هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به چالش بکشد» و پروژه «تنش‌زدائی جنگ روسیه با اوکراین بر علیه

رویکرد مداخله جویانه امپریالیسم آمریکا را در دستور کار خود قرار بدهد؛ چراکه با «موفقیت در پروژه تنش‌زدائی در رابطه بین عربستان سعودی و ایران (توسط دولت شی جین پینگ) از یک طرف دولت شی جین پینگ توانست در ادامه تنش‌زدائی بین عربستان و ایران بین کشورهای همکاری خلیج فارس از امارات متحد عربی تا بحرین هم (که دنباله‌رو حرکت عربستان سعودی هستند) هم تنش‌زدائی کند» و با آن در منطقه خلیج فارس ثبات ایجاد کند و از طرف دیگر توانسته است در منطقه خاورمیانه هم بین «سوریه و لبنان هم با عربستان سعودی تنش‌زدائی نماید» و توانسته است «جنگ یمن در منطقه استراتژیک باب المندب را پس از هفت سال خاموش نماید» و توانسته است «امنیت در منطقه استراتژیک تنگه هرمز پایدار نماید» و توانسته است «شرایط برای تنش‌زدائی بین ترکیه و دولت اسد فراهم نماید» و توانسته است «شرایط برای خروج ارتش امپریالیسم آمریکا از خاک سوریه فراهم نماید» و توانسته است «شرایط برای یکپارچگی کشور سوریه (با خروج ترکیه و امپریالیسم آمریکا از خاک سوریه) فراهم نماید».

بدین ترتیب است که پس از امضاء توافق رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با عربستان سعودی در روز ۱۹ اسفندماه ۱۴۰۱ علی شمخانی دبیر شورای امنیت ملی رژیم مطلقه فقه‌ای و نماینده خامنه‌ای به همراه رئیس کل بانک مرکزی رژیم و رئیس اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات رژیم و دستیار وزیر امور خارجه رژیم (در امور کشورهای حوزه خلیج فارس) «به ابوظبی پایتخت امارات متحده عربی سفر کردند» و با «مقامات امارات متحده عربی مذاکره کردند و به توافقاتی (که مفاد آن کاملاً مخفی مانده است) دست پیدا کردند».

مع الوصف بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «برنده اصلی پروژه تنش‌زدائی روابط عربستان سعودی و ایران در این شرایط امپریالیسم چین و دولت شی جین پینگ می‌باشد و «بازنده اصلی این پروژه» (تنش‌زدائی دولت شی جین پینگ) امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید اسرائیل می‌باشد؛ زیرا این پروژه تنش‌زدائی در چشم انداز خود می‌تواند «تغییر توازن قوا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و غرب آسیا را به نفع امپریالیسم چین تغییر بدهد» و در چشم انداز خود می‌تواند «باعث شکست پروژه خاورمیانه بزرگ» (امپریالیسم آمریکا) بر محور «تثبیت هژمونی رژیم آپارتاید اسرائیل بشود». همچنین می‌تواند باعث شکست توافقنامه «ابراهیم» دولت ترامپ در خصوص محاصره کشور ایران توسط رژیم آپارتاید اسرائیل از کانال نفوذ در کشورهای همسایه ایران از بحرین و امارات تا اقلیم کردستان عراق و آذربایجان بشود و هاکذا می‌تواند باعث «شکست پروژه "معامله قرن" دولت ترامپ و شکست شعار دولت جو بایدن (مبنی بر اینکه: «تا زمانی که منطقه موجودیت اسرائیل را به عنوان یک کشور مستقل یهودی به رسمیت نشناسد صلح در منطقه محقق نمی‌شود») جهت به محاق بردن موضوع اشغال فلسطین توسط رژیم آپارتاید اسرائیل بشود».

باری از اینجا بود که روز دوشنبه ۱۵ اسفندماه ۱۴۰۱ مذاکرات علی شمخانی به نمایندگی از سوی خامنه‌ای و وزیر مشاور امنیت ملی عربستان سعودی با حضور نماینده چین در پکن (پایتخت چین) آغاز گردید که سرانجام پس از چهار روز در ۱۹ اسفند ۱۴۰۱ دو کشور عربستان سعودی و ایران توانستند در عرصه تنش‌زدائی در روابط با یکدیگر به توافق برسند و در «بیانیه پایانی خود دو کشور بر

احترام به حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و پایبندی به اجرای موافقت‌نامه‌های همکاری امنیتی و اقتصادی تاکید نمودند و توافق کردند ظرف حداکثر دو ماه روابط دیپلماتیک خود را از سرگرفته و سفارت خانه‌ها و نمایندگی خود را بازگشائی نمایند». آنچه از توافق‌نامه بین رژیم عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ایران به بیرون درز کرده است منهای مطالب فوق اینکه «هر دو کشور توافق کردند که حملات تبلیغاتی علیه یکدیگر را متوقف سازند و ارسال اسلحه به طرف‌های درگیر در جنگ یمن متوقف سازند». لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول چهار دهه گذشته پیوسته بر سر مناطق نفوذ در خاورمیانه عربی با عربستان سعودی پیوسته در جدال و کشمکش بوده است.

۶ - رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به موازات تکیه بر پروژه تنش‌زدائی روابط خود با عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اعراب منطقه خاورمیانه از مصر تا اردن و غیره (در راستای مقابله با عدم مشروعیت در عرصه بین‌المللی که محصول ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پائیز - زمستان ۱۴۰۱ مردم ایران است) در این شرایط تلاش می‌کند تا در عرصه «رابطه با کشورهای سرمایه‌داری غربی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا هم تنش‌زدائی نماید» به بیان دیگر «تأثیر سیاسی - اجتماعی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (ترکیبی خیزشی - جنبشی) پائیز - زمستان ۱۴۰۱ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقه‌ای در ادامه دیپلماسی تنش‌زدائی رابطه خود با کشورهای منطقه به ترمیم بحران‌های مشروعیتی و اقتصادی و سیاسی خود در داخل

کشور و منطقه و بین‌المللی بپردازد» بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم:

اولاً رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پروژه تنش‌زدائی در رابطه با کشورهای متروپل سرمایه‌داری غربی این بار هم مانند گذشته «از بازی با پروژه هسته‌ای خود شروع کرده است». برای این کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ابتدا تلاش کرد تا با غنی‌سازی ذرات اورانیوم با غنای ۸۴ درصدی (که تنها ۶ درصد با اورانیوم ۹۰ درصدی برای ساخت بمب اتمی فاصله دارد) «آب در خانه مورچه‌های (قدرت‌های سرمایه‌داری متروپل مغرب زمین و رژیم آپارتاید اسرائیل) بریزد». البته از غنی‌سازی ۸۴ درصدی اورانیوم وسیله‌ای برای باج‌خواهی و تهدیدات بین‌المللی قرار داد تا در فرایند تنش‌زدائی با کشورهای سرمایه‌داری غربی بتواند از موضع بالا عقب‌نشینی نماید.

ثانیاً پروژه تنش‌زدائی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (در رابطه با کشورهای متروپل سرمایه‌داری غربی) در چارچوب پروژه هسته از ۱۳ اسفند ۱۴۰۱ با دعوت از گروسی مدیر کل آژانس برای سفر به ایران شروع شد. لذا در همین رابطه بود که رافائل گروسی پس از دیدار از ایران در گفتگو با شبکه خبری الجزیره «سفرش به ایران را بسیار مهم ارزیابی کرد» و گفت: «این سفر به ایران بسیار مهم بوده است و باعث تفاهم بر سر مسائل و اصول اساسی شده است و ما در بالاترین سطوح تعهداتی از ایران به دست آوردیم و این مسئله با تمام دفعات قبل تفاوت دارند». باری از اینجا بود که رژیم مطلقه فقه‌ای «در این مرحله در خصوص مسائل پادمانی باقیمانده مربوط به سه مکان اعلام شده توسط آژانس آمادگی خود را برای ادامه همکاری و ارائه اطلاعات و دسترسی بیشتر به منظور رسیدگی به مسائل پادمانی باقی مانده

اعلام کرد». همچنین در این سفر گروسی توانست «حجم بازرسی آژانس از فردو ۵۰ درصد نسبت به گذشته افزایش بدهد» و مجوز بازرسی آژانس به مواد و افراد را هم بگیرد.

ثالثاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط در چارچوب پروژه تنش‌زدائی با کشورهای متروپل سرمایه‌داری غربی به موازات عقب‌نشینی در پروژه هسته‌ای خود به «مذاکره غیر مستقیم با دولت بایدن و توافقات پشت پرده (با پا در میانی دو کشور قطر و عمان) هم پرداخت» و در این رابطه آمادگی خود را برای «مبادله زندانیان و آزادی زندانیان دو تابعیتی آمریکائی اعلام کرده است». لهذا در همین رابطه است که دولت جو بایدن هم «دستور آزادی ۵۰۰ میلیون دلار از پول‌های بلوکه شده فروش گاز و برق در عراق را صادر کرد» و البته بنابه گزارش العربیه: «آمریکا قرار است در مقابل آزادی شهروندان گروگان شده خود در ایران میلیارد‌ها دلار پولی را که در کره جنوبی بلوکه شده است به نفع جمهوری اسلامی آزاد کند». همچنین «قرار است قطر به عنوان یک طرف ثالث برای آزادسازی این پول‌ها وارد عمل شده و وجوه قابل دسترس را در اختیار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار بدهد». یادمان باشد که دولت باراک اوباما پس از امضاء توافق هسته‌ای برجام با «آزادسازی ۴۰۰ میلیون دلار پول بلوکه شده مردم ایران در بانک‌های آمریکا و انتقال آنها با هواپیما به ایران توانست چهار آمریکائی محبوس در زندان‌های ایران را آزاد کند».

رباعاً در همین شرایط در ۲۴ اسفندماه ۱۴۰۱ گفتگوی تلفنی وزیر خارجه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا انجام گرفت که طبق گفته وزیر خارجه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این گفتگو: «طرفین در خصوص

لغو تحریم‌ها و وضعیت اوکراین و همکاری آژانس انرژی اتمی به رایزنی و توافق رسیدند». پر پیداست که اتحادیه اروپا در این شرایط می‌بیند که امپریالیسم چین بازار ایران را به تصرف خود درآورده است و انحصارات اروپائی هر سال میلیارد‌ها دلار سود خود را از بازار ایران از دست می‌دهند، بنابراین طبیعی است که در این شرایط «خواهان حل سریع اختلافات خودشان با رژیم مطلقه فقهاتی (در موضوع آژانس انرژی اتمی و حمایت تسلیحاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از روسیه در جنگ با اوکراین) باشند. علی‌ایحال در همین رابطه بود که مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا (در رابطه با مذاکره تلفنی‌اش در ۲۴ اسفند با حسین امیر عبداللهیان وزیر خارجه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در توثیتی اعلام کرد: «به حسین امیر عبداللهیان وزیر خارجه ایران گفته است اتحادیه اروپا خواستار همکاری جدی ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و اجرای فوری توافق اخیر با این نهاد بین‌المللی است. ما خواستار توقف حمایت نظامی ایران از روسیه هستیم.» ☀

پایان

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

باری، در ۴۷ سال گذشته در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «گفتمان خشونت پرهیز» با «گفتمان مسالمت‌آمیز» کاملاً تفاوت داشته است. چراکه: اولاً گفتمان «خشونت پرهیز» گفتمانی مبتنی بر پایه «حرکت توده‌ها» در «تحول دینامیک تکوین یافته از پائین» می‌باشد، در صورتی که گفتمان مسالمت‌آمیز بر پایه «حرکت نخبه‌ها و احزاب استاتیک» در عرصه «تحول اصلاح‌طلبانه» از کانال «قدرت حاکمیت موجود و تکوین یافته از بالا» می‌باشد.

ثانیاً گفتمان خشونت پرهیز هرگز به معنای «سازش با قدرت حاکم نیست» زیرا گفتمان خشونت پرهیز در چارچوب «مبارزه در شکل دموکراتیک» آن است که مادیت پیدا می‌کند.

ثالثاً گفتمان خشونت پرهیز در چارچوب مبارزه «در شکل نافرمانی مدنی» معنی پیدا می‌کند، در صورتی که گفتمان مسالمت‌آمیز با تکیه بر شکل «حرکت اصلاح‌طلبانه حکومتی از بالا است» که مادیت پیدا می‌کند.

رابعاً موضوع در گفتمان خشونت پرهیز، «توده‌ها» در عرصه میدانی مبارزه می‌باشند که آنها در مبارزه خود شکل مبارزه خشونت پرهیز را انتخاب می‌کنند. در صورتی که موضوع در حرکت مسالمت‌آمیز «نخبه‌های سیاسی حکومتی و غیر حکومتی» در حرکت اصلاح‌طلبانه می‌باشند.

خامساً مبارزه در شکل خشونت پرهیز هرگز به معنای «سازش با قدرت حاکم نیست» بلکه برعکس، به معنای «انتخاب توده‌ها برای کاهش هزینه سرانه مبارزه و به میدان آوردن اکثریت عظیم توده‌ها می‌باشد». نه به معنای «فشار از پائین، برای بالا بردن قدرت چانه زنی نخبه‌ها».

سابعاً در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود) «برتری عددی، حضور میدانی

توده‌ها» بزرگ‌ترین قدرت مردم و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین) می‌باشد؛ زیرا هر چه «دامنه مشارکت میدانی مردم (در مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی) بیشتر باشد، هزینه سرانه مشارکت در مبارزه (با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) کمتر می‌گردد»؛ و هاکذا، «هر چه هزینه رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، سنگین‌تر بشود، سرشکن کردن آن در میان شمار بیشتری از توده‌های کنش‌گر میدانی» بهترین راه جهت «جلوگیری از غیر قابل تحمل شدن آن‌ها می‌باشد» و شمار مردم شرکت‌کننده در رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در صورتی «بیشتر می‌شود که هزینه سرانه رویارویی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از حد معینی سنگین‌تر نشود».

سادساً مبارزه خشونت پرهیز توده‌ها تنها در چارچوب تلاش برای «تغییر توازن قوا از پائین» معنی پیدا می‌کند در صورتی که حرکت مسالمت‌آمیز تنها در

چارچوب «ایجاد فشار از پائین، برای بالا بردن قدرت چانه زنی در بالا» (در عرصه انتقال قدرت و یا تقسیم باز تقسیم قدرت از بالا) معنی پیدا می‌کند. سابعاً گفتمان مسالمت‌آمیز حداکثر بر انتقال قدرت یا تقسیم باز تقسیم قدرت توسط «صندوق‌های رأی و انتخابات» استوار می‌باشد در صورتی که در گفتمان خشونت‌پرهیز، کنش‌گران به دنبال «تحول تکوین یافته از پائین ساختاری» (سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) از طریق «تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت» می‌باشند.

ثامناً گفتمان مسالمت‌آمیز تنها بر پایه گفتمان «اصلاح‌طلبی تکوین یافته از بالا» معنی پیدا می‌کند. در صورتی که برعکس گفتمان خشونت‌پرهیز، بر پایه گفتمان «تحول خواهانه ساختاری» (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و یا انقلاب سیاسی و اقتصادی و اجتماعی) قابل تعریف می‌باشد.

تاسعاً گفتمان خشونت‌پرهیز یک گفتمان «دموکراتیک و دینامیک و تحول خواهانه و انقلابی» می‌باشد در صورتی که گفتمان مسالمت‌آمیز «یک گفتمان استاتیک و اصلاح‌طلبانه» می‌باشد.

دوازدهم اینکه گفتمان دینامیک و جنبشی تکوین یافته از پائین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، پیوسته و علی‌الدوام به دنبال آن بوده و هست تا برای همیشه «در جامعه بزرگ ایران از شکل‌گیری و انتقال قدرت و اصلاح حکومت از بالا» پایان بدهد.

سیزدهم اینکه در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برونی خود) رهائی جامعه ایران از همه اشکال «ستم زر و زور و تزویر، یا استبداد و استثمار و استعمار حاکم» تنها توسط حرکت «جامعه‌محور و دینامیک و دموکراتیک» (خودجوش و خودسازمانده

و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین) ممکن می‌باشد نه با «مبارزه طبقه‌محور»، بلکه با «مبارزه جنبش‌محور» ممکن می‌شود نه با «مبارزه مسالمت‌آمیز»، با «مبارزه خشونت‌پرهیز» ممکن می‌باشد نه با «حرکت استاتیک و از بالا»، با «حرکت دینامیک و از پائین» امکان‌پذیر است نه با «حرکت چریکی و ارتش خلقی و قهر و خشونت»؛ یعنی با «حرکت‌های دموکراتیک سازماندهی شده توده‌ای» امکان‌پذیر می‌باشد.

چهاردهم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته) گفتمانی «جنبش‌محور» بوده است، نه گفتمانی «اپوزیسیون‌محور» چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، پیوسته و علی‌الدوام، جایگاه جریان‌ها و نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج از کشور «بر پایه رویکرد و جایگاه آنها نسبت به جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش خودسازمانده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین) تعریف کرده و تعریف می‌کند و هر گونه آسیب‌شناسی جریان‌های اپوزیسیون داخل و خارج از کشور در همین چارچوب انجام داده است.»

پانزدهم اینکه در ۴۷ سال گذشته، گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، گفتمانی مبتنی بر «حرکت موتور بزرگ توسط حرکت موتور کوچک در جامعه ایران» (چه در شکل چریک‌گرایی مدرن آن و چه در صورت ارتش خلقی و چه به صورت تحزب‌گرایانه لنینیستی‌اش در دوران شاه و شیخ) نبوده است تا «تنها در راستای کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران بتواند، ضرورت تاریخی خود را تعریف نماید.»

شانزدهم اینکه گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی

و برونی خود، چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در چارچوب «گفتمان تحول‌خواهانه ساختاری فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود»:

اولاً هم مبتنی بر تحول همه جانبه (انقلاب) فرهنگی و اجتماعی بوده است و هم مبتنی بر تحول همه جانبه اقتصادی و سیاسی.

ثانیاً در این گفتمان بر «جایگاه مستضعفین بالنده جامعه ایران» (به عنوان عضله اصلی حرکت‌های تحول‌خواهانه ساختاری جامعه، به صورت تکوین یافته از پائین سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) تاکید تئوریک و ایدئولوژیکی شده است؛ و «امامت و وراثت مستضعفین بالنده جامعه بر زمین و تاریخ پایه ایدئولوژیکی گفتمان تحول‌خواهانه ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

ثالثاً در گفتمان تحول‌خواهانه ساختاری (انقلابی) سیاسی و اجتماعی و اقتصادی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته) «انقلاب و تحول ساختاری اجتماعی مقدم بر تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی می‌باشد» و در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تحول عظیم ساختاری اجتماعی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تنها بر پایه تحول عظیم ساختاری فرهنگی آن هم بر پایه بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی (در ادامه راه معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) امکان‌پذیر می‌باشد».

رابعاً در گفتمان «مستضعفین بالنده‌محور» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، مستضعفین جامعه در هر شرایطی به دو بخش، بزرگ:

۱ - مستضعفین بالنده.

۲ - مستضعفین میرنده، تقسیم می‌شوند که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال) گذشته «رسالت اجتماعی و تاریخی خودش را» (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش) بر پایه «مستضعفین بالنده جامعه ایران» تعریف کرده است، نه در عرصه «مستضعفین میرنده جامعه» زیرا در این گفتمان «حاکمیت و وراثت و امامت مستضعفین بر جامعه و تاریخ، تنها با عضله مستضعفین بالنده جامعه تحقق پذیر می‌داند، نه با تکیه بر مستضعفین میرنده جامعه». علی‌ایحال، در همین رابطه است که در گفتمان مستضعفین بالنده‌محور جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و حیات برونی چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) «مستضعفین بالنده جامعه، تنها نیروی عامل و فاعل اجتماعی و سیاسی، در پراکسیس سیاسی - اجتماعی و جامعه‌سازانه و تحول‌خواهانه ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌باشند». مصداق مستضعفین بالنده در گفتمان ما همان «جنبش‌های دینامیک خودجوش، خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین، چه در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری و چه در جبهه بزرگ برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی تعریف می‌گردد.» ☀

ادامه دارد

با عمده کردن مؤلفه کوپریات یا عرفان اندیشه‌های شریعتی پیوسته تلاش کرده‌اند تا اندیشه‌های شریعتی را در کادر اسلام صوفیانه یک بعدی خلاصه نمایند، غافل از اینکه جوهر اندیشه‌های شریعتی قبل از هر چیز یک نظریه جنبشی و حرکت‌ساز برای مستضعفین بالنده چه در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی و چه در جبهه برابری‌طلبانه پائینی‌های جامعه بزرگ ایران می‌باشد.»

ما می‌گوئیم «اندیشه‌های شریعتی در کلیت آن یک نظریه تطبیقی است و بدترین آفت برای اندیشه‌های تطبیقی این است که هواداران آن اندیشه بخواهند توسط رویکرد یکطرفه خود با آن اندیشه، آن اندیشه‌ها را بدل به نظریه‌های دگماتیستی بکنند». بدین خاطر در این رابطه بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، پیوسته و

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «وقتی همه ثروت‌ها در دست دولت باشد و دولت هم بدان صورت سلسله مراتبی تعیین شود و این سلسله مراتب به یک سلسله مراتب ثابت و بوروکراتیک تبدیل گردد به صورت یک باند همیشگی حاکم در خواهد آمد. در این نظام هیچ انسانی نمی‌تواند کاری بکند و هیچ وقت نیز نمی‌تواند خود را نجات دهد زیرا دیگر ثروت و امکانات مالی برای هیچ کس وجود ندارد و همه به صورت کارمند وابسته به تشکیلات وحشتناکی در می‌آیند که به پیشوا ختم می‌شود» (م. آ - ج ۲ - ص ۷۴).

باز در همین رابطه است که می‌گوید: «در سوسیالیسم دولتی، تمرکز مالکیت افراد در یک بوروکراسی منجمد و همیشگی و مقتدر به نام حزب واحد و یا به نام دیکتاتوری طبقاتی اما در حقیقت دیکتاتوری رهبر ممکن نیست دیکتاتوری که در فلسفه به نفع یک شخصیت و نفی نقش خود در تاریخ معتقد است و در عمل خودپرستی را از حد فاشیسم هم می‌گذراند» (م. آ - ج ۲ - ص ۴۸).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م. آ - ج ۴ - ص ۲۶۳).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «اگر به تکامل نوعی انسان اعتقاد داریم کمترین خدشه به آزادی فکری آدمی و کمترین بی‌تابی در برابر تحمل تنوع اندیشه‌ها و ابتکارها یک فاجعه است» (م. آ - ج ۲ - ص ۱۴۹).

کیست که نداند که شریعتی بر این باور بود که «که در سوسیالیسم دولتی نظام سوسیالیستی همه را برده یک رهبر می‌کند و به صورت فردپرستی و حزب‌پرستی و بعد به صورت دولت‌پرستی در می‌آورد» (م. آ - ج ۲ - ص ۷۳).

ما می‌گوئیم اگرچه اندیشه‌های شریعتی در طول نزدیک به ۶ دهه گذشته (با وجود این همه انتقادات و تکفیر و نفی‌هایی که بر سرش ریخته‌اند) بارورتر شده و نفوذ گسترده‌ای تا اعماق جامعه بزرگ ایران پیدا کرده است، «اما به خاطر حمایت دگماتیستی پاره‌ای از هواداران شریعتی (به خصوص در فرایند پسا انقلاب ۵۷) اندیشه‌های شریعتی دچار آسیب‌های فراوانی شده است زیرا این هواداران دگماتیستی شریعتی

علی‌الدوام بر این باور بوه‌ایم که «بزرگ‌ترین آفتی که اندیشه‌های شریعتی را تهدید می‌کند، نگرش دگماتیستی بعضی از هواداران شریعتی به این اندیشه‌های تطبیقی شریعتی می‌باشد». یادمان باشد که «نظریه تطبیقی (بر خلاف نظریه انطباق و نظریه دگماتیستی) اعتبار خود را از میزان تطبیق میدانی با واقعیت کسب می‌کند، نه از میزان انطباق با واقعیت و نه از میزان دگم‌گرایی در برخورد با واقعیت» بی‌شک برای اینکه «یک نظریه تطبیقی بتواند میزان تطبیق خودش را با واقعیت به نمایش بگذارد و یا آن را بیشتر بکند، باید آن نظریه بتواند رابطه دو طرفه دیالکتیکی با واقعیت پیدا کند». مع‌الوصف، «تا زمانی‌که آن نظریه رابطه دیالکتیکی با واقعیت داشته باشد آن نظریه می‌تواند به صورت تطبیقی در جامعه و جهان حیات اجتماعی، سیاسی و تاریخی داشته باشد و در غیر این صورت آن نظریه بدل به اندیشه‌های دگم و جزمی می‌شوند».

پر واضح است که «یک نظریه زمانی می‌تواند در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تاریخی رشد و تکامل پیدا کنند که بتوانند به صورت تطبیقی و دو طرفه با واقعیت انسانی، اجتماعی و تاریخی رشد و تکامل پیدا کنند و نسبت به واقعیت‌های موجود و محیط خود بی‌تفاوت نباشند». به بیان دیگر «حیات یک نظریه تطبیقی در گرو استمرار رابطه دو طرفه آن نظریه با محیط اجتماعی، سیاسی و تاریخی خودش است» بنابراین «هر زمانی که این رابطه یک طرفه بشود، آن اندیشه می‌میرد». البته آنچه که در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه «برای نقد اندیشه‌ها تطبیقی (برعکس اندیشه‌های انطباقی و دگماتیستی) این نقد و تصحیح و واری و آزمون هم برای اینکه بتواند صورت علمی پیدا کند، باید در همین بستر دیالکتیکی و در پیوند دو طرفه با واقعیت صورت بگیرد»؛ و باز در بستر همین «رابطه دو طرفه اندیشه با واقعیت است که آن اندیشه

می‌تواند صیقل پیدا کند و ارزش واقعی خود را به نمایش بگذارد و تکامل پیدا نماید» و همچنین در این رابطه است که «یکی دیگر از آفت‌هایی که اندیشه‌های شریعتی توسط بعضی از هوادارانش تهدید می‌کند این است که آنها تلاش می‌کنند تا اندیشه‌های تطبیقی شریعتی را بدل یک سلسله اصول غیر قابل بحث و نقد و آزمون و واری بکنند و با این عمل شرط بقاء و تکامل را از اندیشه‌های شریعتی بگیرند». بی‌تردید جمله معروف کارل مارکس که خطاب به بعضی از هوادارانش می‌گفت، «من مارکسم، نه مارکسیسم» تنها در این رابطه می‌توان تفسیر کرد؛ زیرا اینچنین به نظر می‌رسد که «کارل مارکس با این جمله می‌خواسته به هواداران خود بفهماند که لازمه حیات اندیشه‌های او پیوند تطبیقی دو طرفه داشتن اندیشه‌هایش با محیط است، نه دگم کردن و نه تقدیس کردن و نه غیر قابل نقد و واری کردن آن اندیشه‌ها است».

در خصوص اندیشه‌های شریعتی هم باز این داوری حاکم می‌باشد، چراکه «بعضی از هواداران اندیشه‌های شریعتی در طول نزدیک به نیم قرن گذشته هر چند مدام از خصلت تطبیقی اندیشه‌های شریعتی دم می‌زده‌اند، اما حقیقت این است که این‌ها در عرصه واقعیت اجتماعی دیگر به صورت تطبیقی و دو طرفه و دیالکتیکی با اندیشه‌های شریعتی برخورد نمی‌کنند و آن را در بستر واقعیت و پراکسیس سیاسی، اجتماعی مورد چکش‌کاری و صیقل‌زدائی قرار نمی‌دهند، بلکه برعکس به صورت مجموعه‌ای از متون مقدس درآورده‌اند که تنها به درد حفظ کردن آنها و نشخوار کردن ذهنی با آنها، آن هم برای کسب هویت شخصی خود به کار می‌گیرند نه چیزی بیشتر از آن» و این درست مانند آن دسته از مخالفین تابلودار شریعتی است که «در داوری نسبت به اندیشه‌های شریعتی، با علم کردن یک جمله و یا یک کنفرانس شریعتی کل اندیشه‌های

شریعتی را با یک فتوا نفی و تکذیب می‌کنند» مثل اینکه برای مخالفین عقده‌ای لیبرال اندیشه‌های شریعتی جهت نفی همه اندیشه‌های شریعتی تنها همین یک جمله شریعتی در کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» که می‌گوید «شهادت پیامی است به همه نسل‌ها و عصرها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر» و یا کنفرانس «امت و امامت» کافی است که کل شریعتی را نفی کنند.

ما می‌گوئیم «منشاء نگرستن جزم‌گرایانه و دگماتیستی به اندیشه‌های تطبیقی شریعتی توسط بعضی از هوادارانش و یا توسط بعضی از مخالفینش، ریشه در همان رویکرد جزم‌گرایانه و انطباقی ناقد دارد». آنچنانکه در این رابطه مولوی هم می‌گوید:

چون تو برگردی و برگردد سرت

خانه را گردنده بیند منظرت

ور تو در کشتی روی بریم روان

ساحلیم را همی بینی دوان

چون تو جزء عالمی پس ای مهین

کل آن را همچو خود دانی یقین

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۵۳ - سطر ۲۹

باری، برای داوری در باب نظریه تطبیقی یا اندیشه‌های تطبیقی شریعتی، باید عنایت داشته باشیم که آنچنانکه هگل می‌گوید، «حقیقت یک کل است و برای داوری در باب آن کل نباید با تکیه بر حقیقت‌های جزئی به صورت مکانیکی و اکלקتیویته‌ای و غیر دیالکتیکی آن کل یا حقیقت را توسط آن جزء تعریف بکنیم»؛ یعنی همان رویکرد مخالفان دگماتیست و یا انطباقی شریعتی که می‌خواهند «حقیقت نظریه شریعتی به عنوان یک کل را در چند جمله یا یک کنفرانس از او تعریف نمایند». البته این موضوع، مولوی در حکایت داستان فیل آورده شده از هندوستان و قرار گرفته در تاریخ‌خانه و آمدن مردم فیل ندیده در آن

تاریک‌خانه برای دیدن آن فیل به صورت کامل تبیین می‌نماید؛ زیرا هر کدام از آنها پس از خارج شدن از تاریک‌خانه در تعریف حقیقت کل فیل در چارچوب همان عضوی که از فیل لمس کرده بود، کل حقیقت فیل را توصیف می‌کردند، یعنی آنکه دستش به خرطوم فیل افتاده بود، می‌گفت کل فیل مانند ناودان است و آنکه دستش به پشت فیل خورده بود، می‌گفت کل فیل مثل تخت است؛ و قس علی هذا.

پیل اندر خانه تاریک بود

عرضه آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی

اندر آن ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود

اندر آن تاریکیش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطومش فتاد

گفت همچون ناو دانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

آن بر او چون باد بیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بدست

همچنین هر یک به جزوی چون رسید

فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

از نظرگه گفتشان بد مختلف

آن یکی دالش لقب داد، آن الف

در کف هر یک اگر شمع می‌بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

چشم حس همچون کف دست است و بس

نیست کف را بر همه آن دسترس

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۷ - سطر ۱۴ به بعد ☀

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مسائل مطالباتی جنبش‌های اجتماعی (خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) و از جمله مطالبات جامعه زنان ایران، ابتدا باید اجتماعی و توده‌گیر بشوند و بعد سیاسی گردند» بی‌شک «جایگاه جنبش زنان ایران در عرصه جامعه زنان ایران تنها در این رابطه قابل تعریف می‌باشد». باری، از اینجا است که باید بگوئیم که «پیش نیاز تشکلیابی مستقل، آگاهی‌گری و گفتگو یا دیالوگ مستقل است. بدون آگاهی‌گری و گفتگوی مستقل امکان دستیابی به تشکلیابی مستقل برای جامعه زنان ایران وجود ندارد.»

۲۷- در یک عبارت کلی اگر بخواهیم نقشه و پلن و مسیر رهائی جامعه زنان ایران را (از ستم‌های مضاعف تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) ترسیم کنیم، در این رابطه

خامسا اگرچه اعلامیه جهانی حقوق بشر، نمایش خرد جمعی بشری و نمایش تجربه هولناک هزاران سال تاریخ جنگ‌های بشر با یکدیگر می‌باشد، ولی بدون تردید پس از یک قرن که از عمر این اعلامیه جهانی می‌گذرد، باید داوری کنیم که در تحلیل نهائی «این دولت‌های ضد مردمی حاکم بر کشورها هستند که رفته رفته در اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر منافع حکومتی خود را یا منافع سرمایه را جایگزین مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر کرده‌اند» به بیان دیگر، «دولت‌های طرفدار سرمایه از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر آنچه را که به نفع منافع خودشان باشد به صورت گزینشی انتخاب و به نفع خود تفسیر می‌نمایند.»

سادساً خود اعلامیه جهانی حقوق بشر، مجری خودش را همین دولت - ملت‌ها اعلام می‌کند و به آنها هم اجازه می‌دهد که حتی می‌توانند اجرای قوانین را معلق کنند.

۲۶ - با عنایت به اینکه «جنبش‌های اجتماعی، کنش‌های اجتماعی هستند که در یک دوره زمان معین در راستای رسیدن به مطالبات سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مادیت اجتماعی پیدا می‌کنند» بنابراین در این چارچوب، علاوه بر اینکه «جنبش زنان ایران زمانی می‌توانند به معنای واقعی کلمه مادیت پیدا کنند که بتوانند با طرح مطالبات سراسری جامعه زنان ایران، دامنه اجتماعی این جنبش را تا اعماق جامعه بزرگ ایران گسترده سازند». از همه مهمتر اینکه در این رابطه از آنجائیکه «طرح مطالبات سراسری جامعه زنان ایران، در شرایط حاکمیت آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جوهر زنانه دارد و در راستای عدالت جنسیتی، جنبش زنان ایران در کوتاه‌مدت به دنبال به چالش کشیدن ستم‌های جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند، بنابراین تنها در کادر این رویکرد است که می‌توانیم استقلال جنبش زنان ایران را در بستر جنبش‌های اجتماعی تعریف بکنیم». البته در این رابطه باید توجه داشته باشیم

می‌توانیم بر شعار: «آگاهی، اتحاد و مبارزه مستمر در اشکال مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تکیه بکنیم». لذا، بدین ترتیب است که «جامعه زنان ایران با به چالش کشیدن سه مؤلفه‌ای استحمار و استبداد و استثمار در چارچوب سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقه‌ای حاکم، یا مبارزه سه مؤلفه‌ای با زر و زور و تزویر (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی بر طبل آن می‌کوبید) به صورت سلبی و ایجابی است که می‌توانند مسیر رهائی خود را تعریف بکنند و البته این رویکرد چیزی نیست جز همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که قبلاً در باب آن صحبت کرده‌ایم». علی‌هذا، تنها در عرصه این مسیر رهائی است که کنش‌گران جامعه زنان ایران آنچنانکه م. آزر م‌می‌گوید می‌توانند:

در کوچه‌های باور مردم ایران
با بیداری

اعتماد به دشمن را بر دار بست تجربه
مصلوب سازند

۲۸ - «بدون تردید شاخص دموکراسی در هر جامعه‌ای عبارتند از: آزادی، حقوق زن» و در کادر این دو شاخص دموکراسی است که می‌توانیم داوری کنیم که «بدون تکوین اخلاق فراگیر دموکراتیک در یک جامعه، دموکراسی اجتماعی در آن جامعه تحقق پیدا نمی‌کند» و البته باید توجه داشته باشیم که قبل از این فرایند، «شکل‌گیری و تکوین اخلاق دموکراتیک در هر جامعه‌ای باید توسط فرهنگ دموکراتیک تکوین پیدا کرده باشد»؛ به عبارت دیگر «بدون اجتماعی کردن فرهنگ دموکراتیک در یک جامعه امکان تکوین اخلاق دموکراتیک در راستای دستیابی به دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی وجود ندارد». پس تا زمانی که «عدالت جنسیتی (به صورت دموکراتیک در

شکل فرهنگ دموکراتیک و اخلاق عمومی دموکراتیک) در یک جامعه توسط برابری حقوق زن و مرد نهاده‌ینه نشود، دموکراسی در سه مؤلفه آن (دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی) امری دست نیافتنی می‌باشد». به بیان دیگر «لازمه دستیابی به فرهنگ دموکراتیک و اخلاق دموکراتیک و خود دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه، دستیابی به عدالت جنسیتی و برابری حقوق زن و مرد است». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در شرایطی که «تبعیض جنسیتی در جامعه حاکم باشد و حاکمیت و بخش بزرگی از مردم به برتری حقوق مرد نسبت به زن اعتقاد داشته باشند، هرگز و هرگز نه تنها نمی‌توان در آن جامعه از فرهنگ دموکراتیک و اخلاق دموکراتیک و دموکراسی سه مؤلفه‌ای سخن به میان آورد، بلکه مهم‌تر از آن اینکه مبارزه با تبعیض‌های دیگر از جمله تبعیض طبقاتی، تبعیض اجتماعی، تبعیض سیاسی، تبعیض قومیتی، تبعیض مذهبی و فرهنگی و غیره به صورت سلبی و ایجابی هم امکان‌پذیر نمی‌باشد». در این رابطه آنچه که فاجعه‌آمیز است، اینکه شوربختانه در جامعه امروز ایران، جامعه زنان ایران در مبارزه با آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تنها هستند و دلیل این امر همان است که علاوه بر اینکه اسلام دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهی همراه با رویکرد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر ذهنیت توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران یک رویکرد مردسالارانه و زن‌ستیزانه نهاده‌ینه کرده است و علاوه بر اینکه رویکرد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم به علت حاکمیت گفتمان استبدادساز نظری و عملی ولایت فقیه خمینی بر این رژیم، زن‌ستیزانه می‌باشد از همه مهم‌تر اینکه تاریخ گذشته هزاران سال جامعه ایران به علت جوهر استبدادی و مناسبات زمین‌داری یک تاریخ مردسالارانه می‌باشد.

لذا این همه باعث گردیده که در این شرایط «بخش بزرگی از مردان جامعه ایران طرفدار تبعیض جنسیتی و برتری حقوق مرد بر زن باشند و البته بخش بزرگی از زنان جامعه ایران هم متاسفانه به این رابطه تبعیض آمیز و غلط تمکین کرده‌اند.»

پرواضح است که در این رابطه از آنجائیکه «توازن قوا» (در عرصه مبارزه با تبعیض جنسیتی حاکم بر جامعه ایران در برابر حاکمیت مطلقه فقه‌ای به صورت میدانی) به ضرر جنبش زنان ایرانی می‌باشد، نه تنها امکان وادار به عقب‌نشینی ساختن رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در برابر خواسته و مطالبات حتی حداقلی جامعه زنان ایران وجود ندارد، بلکه حتی امکان اجتماعی و یا بسط و گسترش توده‌ای کردن فرهنگ دموکراتیک و اخلاق دموکراتیک و خود دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی هم وجود ندارد.» بر این مطلب اضافه کنیم که سخت بودن مسیر نباید مانع انجام آن توسط پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بشود. چرا که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «بدون نهادینه شدن اجتماعی، فرهنگ و اخلاق دموکراتیک (در راستای نفی ایجابی و سلبی آن هم به صورت نظری و عملی تبعیض‌های موجود در جامعه و در رأس آنها تبعیض جنسیتی) دموکراسی اجتماعی و در ادامه آن دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی دست نیافتنی می‌باشند، به بیان بهتر امکان دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت اقتصادی وجود ندارد.»

شاید برای فهم بیشتر جوهر موضوع بهتر باشد که بگوئیم، «بدون اجتماعی کردن فرهنگ دموکراتیک و اخلاق دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران امکان دستیابی به دموکراسی اجتماعی توسط نفی سلبی و ایجابی تبعیض جنسیتی و تحقق برابری حقوق زن و

مرد در جامعه وجود ندارد، پر پیداست که بدون تحقق دموکراسی اجتماعی، سخن گفتن از دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی نهادینه شده از پائین هم یک شوخی بیشتر نیست». لهذا از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «عدالت جنسیتی و مبارزه با تبعیض جنسیتی یا آپارتاید جنسیتی و یا مبارزه برای برابری حقوق زن مرد در عرصه‌های سیاسی و اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی آبشخور اصلی دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد». بدین ترتیب «دموکراسی در عرصه نظر و عمل بدون برابری حقوق زن و مرد هرگز در جامعه حاصل نمی‌شود.»

یادمان باشد که مبنای اخلاق فقه‌ای که مدت ۴۲ سال است که توسط نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی به صورت یک اخلاق اجتماعی برای مردم ایران در آمده است، زن‌ستیزی و آپارتاید جنسیتی است. آنچنانکه در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که «ستون خیمه اخلاق فقه‌ای حاکم همین زن‌ستیزی و برتری حقوق مردان بر زنان و رویکرد مردسالارانه (و بدل شدن جامعه زنان ایران به عنوان شهروند درجه دومی) می‌باشد. تا آنجا که اگر این خودویژگی زن‌ستیزی از اسلام فقه‌ای حاکم بگیریم، کل خیمه اسلام فقه‌ای هزار ساله حوزه‌های فقهی فرو خواهد ریخت.» ☀

ادامه دارد

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

تیمی بین آنها تقسیم می‌کردند تا در جلسه بعدی با آنها در خانه تیمی کلاس چریکی برگزار نمایند. همچنین به همین دلیل است که باید داوری کنیم که «بزرگ‌ترین عاملی که باعث گردید تا خمینی و حواریون او در سال ۵۷ (نزدیک به دو سال پس از وفات شریعتی) در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران، فرصت‌طلبانه خوش‌نشین خرمن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی بشوند، همین انحراف جنبش دانشجویی و غرق شدن این جنبش در پروسه کسب قدرت سیاسی (از بالا چریکی و یا غرق شدن در جنبش آلترناتیوسازی به جای جنبش گفتمان‌سازی) برای خمینی و حواریون او بود؛» که در تحلیل نهائی باعث گردید که گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی (که وجه ایجابی آن اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشد و وجه سلبی آن نفی زر و زور و تزویر یا نفی استثمار

باز در رابطه با همین بحران آرایش دو مؤلفه‌ای (آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) جوهر حرکت جنبش دانشجویی در دهه ۴۰ و ۵۰ بود که به علت رویکرد انطباقی و بالاخره دنباله‌روی جنبش دانشجویی کشور از گفتمان چریک‌گرایی مدرن (با جوهر سوسیالیستی انطباقی و یا رویکرد برابری‌طلبانه) باعث گردید تا این جنبش (مانند دهه ۲۰) در چارچوب رویکرد چریک‌گرایی مدرن خود باز در ورطه هولناک آلترناتیوسازی و یا کسب قدرت سیاسی از بالا توسط جنبش چریکی بشود که البته سنتز نهائی این انحراف در استراتژی جنبش دانشجویی در دهه ۴۰ و ۵۰ عامل ذبح و قربانی شدن رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی) در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش روشنگری ارشاد شریعتی گردید. بطوریکه متأسفانه باید داوری کنیم که «اگر از فردای خاموش شدن چراغ‌های حسینییه ارشاد (به دست ساواک رژیم توتالیتار پهلوی در آبان‌ماه ۵۱) دیگر در طول نیم قرن گذشته جنبش روشنگری ارشاد شریعتی نتوانسته است خود را بازتولید بکند فقط و فقط مولود غیبت جنبش دانشجویی (که شریعتی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود به عنوان تنها نیروی عامل استراتژی و حرکت خود تعریف می‌کند) بوده است؛» زیرا در نیمه اول دهه ۵۰ کنش‌گران جنبش دانشجویی ایران آنچنان وجود و هویت خود را در کادر نظری و عملی جنبش چریکی تعریف کرده بودند که حسینییه ارشاد و جلسات کنفرانس‌های شریعتی (به قول کنش‌گران اصلی جنبش چریکی چه بخش مذهبی آن یعنی سازمان مجاهدین خلق و چه بخش مارکسیستی آن یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق) تنها جایگاهی در کشور بود که آنها به راحتی می‌توانستند، برای حرکت چریکی خود در آنجا یارگیری و جذب نیرو کنند و باز به قول همین کنش‌گران جنبش چریکی، آنها پس از تعطیلی کلاس‌های اسلام‌شناسی شریعتی، هنگام خروج دانشجویان از آن کلاس‌ها آدرس‌های خانه‌های

و استبداد و استعمار است) در پای گفتمان استبداد ساز ولایت فقیه خمینی ذبح بشود، همان ذبحی که حاصلش ظهور هیولای مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که مدت ۴۲ سال است که جامعه بزرگ ایران را به بربریت سیاسی و بربریت اقتصادی و بربریت معرفتی و بربریت اجتماعی و بربریت فرهنگی و بربریت انسانی کشانده است.

ح - نکته مهم دیگری که در خصوص جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی و اجتماعی این جنبش (از شهریور ۲۰ الی الان) باید به آن توجه ویژه بشود، اینکه جنبش دانشجویی از آغاز تا به امروز: اولاً یک «جنبش جامعه محور بوده، نه طبقه محور و نه فردمحور» که البته دلیل این امر هم (آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کرده ایم) این بوده است که (به خصوص در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «جامعه دانشجویی کشور با بیش از ۵ میلیون جمعیت به لحاظ طبقاتی صورت لایه لایه‌ای داشته است و هرگز در هیچ زمانی (از ۸۰ سال گذشته عمر حیات سیاسی - اجتماعی جنبش دانشجویی) این جنبش به لحاظ طبقاتی صورت یک دست نداشته است». بر این مطلب بیافزائیم که «بحران طبقاتی و یا لایه لایه‌ای بودن جامعه دانشجویی کشور فقط مختص به جنبش دانشجویی نیست، بلکه برعکس حتی جنبش کارگری ایران (به خصوص در طول عمر ۴۲ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هم در آتش همین بحران طبقاتی و یا لایه لایه‌ای بودن طبقاتی آن می‌سوزد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «عامل اصلی ناکامی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پیمانی - پروژه‌ای صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور، عدم مشارکت کارگران رسمی در این جنبشی اعتصابی بوده است».

پر واضح است که «علت و دلیل عدم مشارکت کارگران رسمی در جنبش اعتصابی کارگران غیر رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور در طول ۴۲

سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی به این خاطر بوده است که این رژیم (بر پایه تجربه‌ای که از جنبش اعتصابی کارگران صنایع نفت کشور در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ و در عرصه مبارزه ضد استبدادی مردم ایران با رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی داشته است) پیوسته بر این باور بوده و هستند که تنها عامل سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی در نیمه دوم سال ۵۷ (و در فرایند پسا ۱۷ شهریور ماه ۵۷) حضور تمام قد کارگران رسمی صنایع نفت کشور (به عنوان پیشتاز و پیشرو جنبش اعتصابی فراگیر ضد استبدادی طبقه کارگر ایران) بوده است» بنابراین در این رابطه بوده است که (در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم یعنی از آغاز الی الان) سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به موازات نهادینه کردن قدرت خود، در راستای بیمه کردن این رژیم مطلقه فقهاتی، پیوسته کوشیده‌اند که سفره ۳۷ هزار کارگران رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور را (به صورت یک لایه اشرافیت کارگری در عرصه طبقه کارگران ایران) از سفره ۱۲۰ هزار کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی جدا بکنند؛ که شوربختانه، باید بگوئیم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «ترفند ضد کارگری و ضد جنبش اعتصابی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، برای این رژیم فونکسیون و کارکرد مثبت داشته است و به ثمر رسیده است»؛ زیرا (آنچنانکه در پروسه جنبش اعتصابی بیش از ۶۰ هزار کارگران کمپین ۱۴۰۰ صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور شاهد بودیم) رژیم مطلقه فقهاتی با این ترفند توانسته است، «نه تنها جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران را سترون بکند و نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است این رژیم را بیمه بکند، بلکه مهمتر از آن اینکه شوربختانه باید داوری کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با این ترفند توانسته کل جنبش‌های اعتصابی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ

ایران را سترون و عقیم بکند»؛ و البته دلیل این امر هم آن است که «تا زمانی که ۳۷ هزار کارگر رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور (مانند فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) به جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران (و به جنبش اعتصابی ۱۲۰ هزار کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور) نپیوندند، نه تنها امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی) به سود اردوگاه کار و زحمت ایران وجود ندارد و نه تنها همچنان امکان سرکوب فراگیر جنبش‌های اجتماعی ایران (اعم از جنبش کارگران، جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، جنبش بازنشستگان، جنبش پرستاران و غیره و غیره) توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی وجود دارد، از همه مهمتر اینکه امکان قطع تولید و صادرات نفت و گاز (برای اقتصادی نفتی و رانتی و فقهاتی حاکم که شاه‌رگ حیاتی این رژیم می‌باشد) وجود پیدا نمی‌کند». به بیان بهتر باید بگوئیم که «تنها با پیوند ۳۷ هزار کارگر رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور به جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران است که (مانند نیمه دوم سال ۵۷) صد در صد آخرین میخ بر تابوت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زده خواهد شد.»

پر پیداست که خود این موضوع بیانگر و نشان دهنده یک واقعیت دیگر هم می‌باشد و آن پاسخ به سؤال علل ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته (با ابربحران‌های اقتصادی و سیاسی و زیست محیطی و اجتماعی و مشروعیتی و مقبولیتی که این رژیم داشته) است، چرا که با نگاهی هر چند گذرا به موارد مطرح شده در فوق، این واقعیت برای ما عیان می‌گردد که «تنها با شرایط عینی انقلاب، هر قدر هم که این شرایط آماده باشد، امکان تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران (توسط

جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه اقشار میانی و برابری طلبانه اردوگاه کار و زحمت ایران) وجود ندارد». بلکه برعکس «تنها در بستر پیوند دیالکتیکی بین شرایط عینی و شرایط ذهنی در کشور ایران است که امکان تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در کشور ایران (توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و دینامیک و تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) مادیت پیدا می‌کند»؛ که بدون تردید «یکی از عوامل اعتلای شرایط ذهنی در جامعه امروز ایران، منهای آگاهی و اتحاد و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، مشارکت و پیوند جنبش اعتصابی ۳۷ هزار کارگران رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی کشور، به جنبش اعتصابی اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران می‌باشد.»

از اینجا است که باید داوری کنیم که «آنچنانکه لایه لایه‌ای شدن طبقه کارگر ایران (همراه با تکوین لایه اشرافیت کارگری در این اردوگاه) عامل سترون شدن جنبش اعتصابی اردوگاه کار و زحمت ایران شده است، بدون تردید همین لایه لایه‌ای بودن بافت بیش از ۵ میلیون نفر جامعه دانشگاهی کشور باعث فراطبقاتی شدن حتی حرکت صنفی - سیاسی جنبش دانشجویی ایران شده است» که در راستای «همین فراطبقاتی شدن جوهر جنبش دانشجویی کشور است که جامعه دانشجویان ایران (در طول ۸۰ سال گذشته عمر این جنبش، از شهریور ۲۰ تا به امروز) جنبشی محور بوده است، نه طبقه‌محور و نه فردمحور.» ☀

ادامه دارد

«استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

خمینی تلاش می‌کرد که حتی جنگ با عراق و صدام حسین را هم در خدمت بسترسازی جهت سرکوب همه جانبه کنش‌گران جامعه سیاسی حاضر در صحنه بر علیه حاکمیت خود درآورد؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست دریابد که خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش از سال ۶۰ به دنبال آن بودند که تمامی کنش‌گران جامعه سیاسی که چه بالقوه و چه بالفعل بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی او بودند، به بیرون از مرزها کشور برانند و یا در داخل کشور قتل عام نمایند؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌دانستند که پیوند این سازمان در جریان جنگ رژیم مطلقه فقهاتی با عراق و صدام حسین، باعث بی‌اعتمادی مردم ایران نسبت به آنها می‌شود؟

آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانستند بفهمند که حمله نظامی ارتش آزادی‌بخش آنها در تابستان سال ۶۷ به کرمانشاه و غیره (آن هم در شرایطی که

الف - سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ از کجا شروع کردند و پس از ۴۰ سال توسط هزینه یک دریای خون امروز به کجا رسیده‌اند؟

ب - علل و دلایلی که باعث گردید که از ۳۰ خرداد ۶۰ الی الان، اینهمه ضربه و شکست تاکتیکی و استراتژیکی بر این سازمان تحمیل بشود، کدامند؟

ج - چرا در سال ۶۰ سازمان مجاهدین خلق به صورت نارس حتی در چارچوب همان استراتژی خلقی و چریک‌گرایی گذشته خود وارد فاز نظامی شد؟

د - اگر بپذیریم که ۳۰ خرداد سال ۶۰ «آغاز پروژه‌ای بود که توسط خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش (جهت به تور انداختن مجاهدین و دیگر جریان‌های سیاسی، در ادامه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹) از قبل برنامه ریزی شده بود» و خمینی و حواریون نظامی او به دنبال آن بودند تا توسط «پروژه ۳۰ خرداد ۶۰ کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ که محدود به عرصه دانشگاه‌های کشور بود، این بار به عرصه خیابان و شهر و روستا بکشانند و با آن پرونده تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران را از راست راست تا چپ چپ توسط اختناق و سرکوب و زندان و شکنجه و تیغ و داغ و درفش و اعدام و جوی خون و بالاخره نسل‌کشی زندانیان سیاسی تا تابستان ۶۷ ببندند» آیا واقعاً می‌توان باور کرد که رهبری سازمان مجاهدین خلق تحلیل مشخصی از پروژه خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش در رابطه با پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ و در ادامه آن پروژه کودتای فرهنگی اردیبهشت ۵۹ و در ادامه آن پروژه ۳۰ خرداد ۶۰ نداشتند؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان باور کرد که مجاهدین خلق تحلیل مشخصی از حرکت مهندسی شده خمینی و حواریونش (در فرایند پسا انقلاب ۵۷ در راستای نهادینه کردن تمام قدرت سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی) نداشتند؟

آیا می‌توان باور کرد که رهبری سازمان مجاهدین خلق در سال ۶۰ با مطلق کردن توان تشکیلاتی و سازمانی خود، نمی‌توانستند بفهمند که توازن قوا در عرصه میدانی کاملاً به سود خمینی و حواریون نظامی و امنیتی‌اش می‌باشد؟ آیا رهبری سازمان مجاهدین خلق نمی‌توانست بفهمد که در سال ۶۰

بالاخره ارتش صدام حسین توانسته بود آتش بس را به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل کند) با رژیمی که حداقل ۸ سال تجربه جنگی و نظامی داشت، باعث سرکوب و شکست هولناک آنها می‌شود؟ و آیا و آیا و آیا‌های دیگر و البته در ادامه این آیا‌های دیگر می‌توانیم باز بپرسیم که بالاخره «چه شد که سازمان مجاهدین خلق با آن همه پتانسیل، امروز پس از چهار دهه مبارزه قهرآمیز و آنتاگونیستی، به جای اینکه بتوانند از طریق جنبش‌های دینامیک داخل کشور آلترناتیوی خودشان را در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهاده‌اند بکنند، می‌کوشند که از طریق تکیه بر جناح‌های درونی امپریالیسم آمریکا آلترناتیوی خودشان را در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنند؟»

باری، در پاسخ به این سوال‌ها باید عنایت داشته باشیم که عامل همه این مشکلات فوق برای سازمان مجاهدین خلق (بوژه در بیش از چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) این بوده است که آنها در چارچوب استراتژی چریک‌گرایی و یا ارتش خلقی، پیوسته بر این باور بوده‌اند که «با تکیه بر تئوری برخورد فعال یا به اصطلاح خودشان عاشورائی دیدن و عاشورائی کردن مبارزه خود می‌توانند تمامی موانع و کمبودها و ضعف‌های خودشان را در بستر عمل نابود بکنند» به بیان دیگر اینکه حداقل در طول چهار دهه گذشته رهبری مجاهدین خلق فکر می‌کردند که «با طرح پروژه عاشورائی و برخورد فعال می‌توانند همه مشکلات خود را در بستر عمل حل کنند و با کسب هژمونی بر جامعه سیاسی ایران و کسب جایگاه آلترناتیوی رژیم و با فداکاری و تحرک می‌توانند همه موانع و مشکلات مسیر خود را بر طرف کنند»؛ و یا به عبارت دیگر «با تئوری برخورد فعال می‌توانند تمامی برنامه و اهداف خودشان خارج از در نظر گرفتن توازن قوا به پیروزی برسانند»؛ و می‌توانند «حتی برنامه و اهداف و آرمان‌های خیلی دورتر خود را هم با تئوری برخورد

فعال و تئوری عاشورائی کردن به نتیجه و پیروزی برسانند»؛ و می‌توانند «هر طور که خودشان اراده بکنند بر اساس قدرت‌شان برنامه‌ریزی کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال یا شعار عاشورائی کردن بسیاری از قضایای متحول اجتماعی و سیاسی را از قبل پیش‌بینی کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال طبق قدرت خودشان فارغ از توازن قوا در راستای اهداف و برنامه‌هایشان برنامه‌ریزی و دست بالا بگیرند» یعنی می‌توانند هر طور که خواستند بر اساس قدرت‌شان برنامه‌ریزی کنند و می‌توانند در چارچوب تئوری برخورد فعال، برخورد واقع‌بینانه داشته باشند و می‌توانند «توسط تکیه بر تئوری برخورد فعال یا شعار عاشورائی در عرصه میدانی در هر شرایطی که اراده کنند توازن قوا به نفع خود تغییر بدهند» و می‌توانند «خارج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص و خارج از واقعیات موجود توسط تئوری برخورد فعال و شعار عاشورائی هر گونه برنامه آرمانی و درازمدت خود را اجرا کنند و به اهداف خود برسند» و می‌توانند «بدون اینکه به ضعف و ضعف‌های اساسی خود واقف بشوند و در رفع آنها تلاش بکنند زود به نتیجه برسند» و می‌توانند «فارغ از مردم و از بالای سر مردم ایران به کسب قدرت سیاسی دست پیدا کنند» و می‌توانند «توسط تئوری برخورد فعال و با شعار عاشورائی بدون تشخیص حد نیروی خودشان و کم بها دادن به نیروی مقابل و پر بها دادن به نیروی خودشان دشمن مقابل را از پای در آورند.»

باری، در خصوص استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، شرایط برای ما کاملاً متفاوت با شرایط در چارچوب استراتژی ارتش خلقی یا چریک‌گرایی و تحزب‌گرایانه لنینیستی بوده است؛ زیرا در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی «دیگر (برعکس استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی

و تحزب‌گرایانه‌لینیستی) کنش‌گران جنبش پیشگامان نیروی عامل در حرکت تغییرساز اجتماعی و سیاسی جامعه نیستند و در این استراتژی برعکس این خود جامعه و مردم و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین هستند که به عنوان نیروی عامل می‌باشند و وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان تنها راهبری توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی برای حرکت آنها می‌باشد نه اینکه به نیابت آنها (آنچنانکه در استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه‌لینیستی دیدیم) در جهت کسب قدرت سیاسی و غیره تلاش بکنند.»

همچنین در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه وظیفه آگاهی‌گری خود «باید شرایط عینی موجود جامعه را وارد وجدان جامعه بکنند و با آن شرایط ذهنی توسط انتقال آگاهی به وجدان و خودآگاهی جامعه، موتور بزرگ و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین را به حرکت درآورند». همچنین در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و در راستای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) کنش‌گران جنبش پیشگامان باید (برعکس کنش‌گران استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه‌لینیستی) «خود را برای مبارزه آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش درازمدت و طولانی آماده کنند که ممکن است این مبارزه درازمدت آگاهی‌بخش جنبشی با رویکرد انقلاب اصلاحی در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گاه‌ها تا دو نسل و سه نسل هم طول بکشد».

«همان مبارزه آگاهی‌بخش و رهائی‌بخشی که مردم و جامعه و جنبش‌های سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و بالاخره و بالاخره شوراهای فراگیر و همگانی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین موتور اصلی حرکت آن می‌باشند.»

پر پیداست که در این رابطه کنش‌گران جنبش پیشگامان باید «بر اساس واقعیات و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و در نظر گرفتن توازن قوا در عرصه میدانی حرکت کنند» بنابراین، دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی و آنها از بالای سر مردم ایران و یا تکیه بر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه هدف نیست». همچنین دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «طرح و تکیه به برنامه‌های کوتاه‌مدت و تاکتیکی بدون برنامه میان‌مدت و درازمدت بی‌معنی و پراگماتیستی می‌باشد»؛ و به همین ترتیب، دیگر برای کنش‌گران جنبش پیشگامان «ارزش هر برنامه و هدف و طرح در آن است که بتوانند پس از اجرای آن یک گام به لحاظ استراتژیک مردم و جامعه و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی را به جلو ببرند» و دیگر «کنش‌گران جنبش پیشگامان (برعکس کنش‌گران استراتژی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه‌لینیستی) نمی‌توانند بر پایه تئوری برخورد فعال یا عاشورائی خواندن مبارزه خود، ضعف‌ها و نقص‌ها خود را بپوشانند.» ☀

ادامه دارد

ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

نفع خمینی و حواریون آن بود، هیچ جریان سیاسی از ملیون تا مذهب‌یون و مارکسیست‌ها نمی‌توانستند جلو انحراف و تصاحب انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ توسط خمینی و حواریون او بگیرند. البته اشتباه و خیانت و انحراف جریان‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ در سال ۵۷ در این بود که «آن‌ها به جای اینکه به نقد جوهر و برنامه و گفتمان خمینی و حواریون او در سال ۵۷ بپردازند و توسط آن شرایط برای آگاهی توده‌های در حال انقلاب جامعه بزرگ ایران فراهم نمایند جهت پیوند با خمینی و یا قبول قدرت از دست شاه از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و هیچ جریان مشخصی در این شرایط وجود نداشت که به نقد جوهر ارتجاعی و استبدادساز گفتمان حاکم ولایت فقیه خمینی در فرایند آلترناتیوی حکومت پهلوی یا فرایند ایجابی انقلاب بپردازند» به بیان دیگر همه جریان‌های

۹- اگر انقلاب‌های تکوین یافته از پائین به صورت خودجوش (نه انقلاب‌های رنگین مهندسی تزریق شده از بالا) را به عنوان یک ضرورت عینی و نیاز اجتماعی در تندپیچ‌های تاریخی یک جامعه تعریف بکنیم و اگر انقلاب‌های خودجوش و تکوین یافته از پائین را یک پدیده عینی و اجتماعی بدانیم، باید عنایت داشته باشیم که: اولاً «انقلاب‌ها می‌شوند، نه اینکه انقلاب‌ها می‌کنند» و «در تکوین انقلاب‌ها، جامعه و همه گروه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دخالت و مشارکت دارند، نه اراده فرد یا گروه خاص و یا طبقه مشخص و یا حزب و احزاب بالائی‌ها» به بیان دیگر «انقلاب و انقلاب‌ها جامعه می‌کنند، نه طبقه و حزب مشخص و یا ارتش خلقی و یا جنبش چریکی» (آنچنانکه کارل مارکس و لنین و مائو و رژی دبره مطرح می‌کردند)؛ بنابراین از آنجائیکه «انقلاب‌ها بر پایه حرکت جامعه شکل می‌گیرند» همین امر باعث می‌گردد که منهای اینکه «در انقلاب‌ها همه گروه‌های اجتماعی دخالت می‌کنند» قطعاً این «انقلاب‌ها به صورت تکوین یافته از پائین مادیت پیدا می‌کنند». لذا در همین رابطه است که «وقتی که انقلاب‌ها بر پایه شرایط عینی اجتماعی مادیت پیدا کردند، دیگر جریان‌های سیاسی صاحب قدرت و یا در کنار قدرت حاکم نمی‌توانند جلو حرکت آن را بگیرند، تنها آنها می‌توانند توسط برنامه و استراتژی و تاکتیک‌های مشخص آن انقلاب را هدایت نمایند و یا اینکه مانند انقلاب ۵۷ با حاکمیت و کسب هژمونی آن انقلاب را از بالا صاحب بشوند و آن را به انحراف بکشانند و در راستای گفتمان خود محدود و محصور بکنند» بنابراین، طرح این سؤال که «چطور می‌شد در سال ۵۷ از انحراف انقلاب ضد استبدادی مردم ایران جلوگیری کرد؟» یک سؤال انتزاعی است، چراکه در سال ۵۷ از آنجائیکه توازن قوا بین نیروهای غیر حکومتی و اپوزیسیون بالائی جامعه ایران به

سیاسی از راست راست تا چپ چپ تنها به وجه سلبی انقلاب و سرنگون کردن رژیم کودتائی و مستبد پهلوی می‌اندیشیدند و هیچ برنامه‌ای برای فرایند آلترناتیوی حکومت کودتائی و مستبد پهلوی نداشتند، در نتیجه همین امر باعث گردید که خمینی بتواند (در شرایطی که توازن قوا بین اپوزیسیون حکومت به نفع‌اش بود و در شرایطی که خمینی برعکس همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران در آن شرایط) از سازماندهی و امکانات وسیع و سراسری سنتی روحانیت و مساجد و حسینیه‌ها و خود جامعه روحانیت حوزه‌های فقهی برخوردار بود، با شعار «مرگ بر شاه» و یا شعار «شاه باید برود» (و یا شعار: «اگر یزید و عبیدالله زیاد هم جای شاه بیاید از او بهتراند») توانست (در چارچوب رویکرد پوپولیستی که در سخنرانی خود در ۱۲ بهمن ماه ۵۷ پس از ورود به ایران در بهشت زهرا مطرح به نمایش گذاشته بود) نه تنها رهبری انقلاب و حتی رهبری جنبش طبقه کارگر ایران در دست بگیرد، بلکه حمایت همه جریان‌های جامعه سیاسی مطرح در آن زمان از راست راست تا چپ چپ، توانست در دست بگیرد.

در همین رابطه بود که او توانست عکس خودش را در سطح کره ماه ببرد و توانست حرکت انقلاب را در خدمت گفتمان ولایت فقیه خودش درآورد و توانست قدرت سه مؤلفه‌ای به ارث رسیده از رژیم کودتائی و استبدادی پهلوی را توسط روحانیت حواریون خودش در کف بگیرد و توانست انقلاب را به انحراف و شکست بکشانند.

باری، از اینجا است که می‌توانیم بگوئیم که «شکست و انحراف انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ به عنوان یک سنتزی حاصل خلاء آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و

برنامه و استراتژی و تاکتیک مشخص جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران بود»؛ و همچنین «حاصل ناتوانی جریان‌های مترقی جامعه سیاسی ایران در نقد جوهر ارتجاعی حرکت ایجابی و آلترناتیوی و گفتمان ولایت فقیه خمینی برای جامعه ایران بوده است» و باز «حاصل رویکرد تک مؤلفه‌ای و سلبی آنها نسبت به مبارزه با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بوده است» و همچنین «حاصل رویکرد قدرت‌طلبانه و یا مشارکت در قدرت و یا کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم آنها بوده است». البته معنای دیگر این داوری ما این می‌باشد که اگر «تکوین انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران یک ضرورت بوده که خارج از اراده احزاب و افراد و گروه‌های خاص و یا طبقه خاصی از جامعه صورت گرفته است، ولی هرگز و هرگز انحراف و شکست انقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران را نباید امری جبری و خارج از اراده جریان‌های جامعه سیاسی ایران در آن شرایط تحلیل نمائیم»؛ به عبارت دیگر، اگرچه هیچ جریان جامعه سیاسی ایران نمی‌تواند ادعای دخالت در تکوین انقلاب ضد استبدادی ایران بکند، ولی همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران باید خود را مقصر در انحراف و شکست و تصاحب آن انقلاب توسط خمینی و حواریون آن بدانند. شاید بتوان موضوع را اینچنین مطرح کرد «که در انقلاب‌های خودجوش و تکوین یافته از پائین (نه انقلاب‌های مهندسی شده و رنگی تزریق شده از بالا) اگرچه اراده‌های انسانی دخالتی در تکوین آن ندارند و تمامی این انقلاب‌ها به صورت برنامه‌ریزی نشده و تنها بر پایه شرایط عینی و تضادهای موجود در جامعه به عنوان یک پدیده عینی و اجتماعی توسط خود جامعه مادیت پیدا می‌کنند، در مرحله

هدایت یا انحراف این انقلاب‌ها از بالا این شرایط ذهنی است که نقش تعیین کنند، پیدا می‌کنند». علی‌ایحال «در تکوین انقلاب‌های خودجوش و تکوین یافته از پائین شرایط عینی نقش تعیین کننده دارند اما در هدایت و انحراف انقلاب‌ها این شرایط ذهنی است که نقش تعیین کننده دارند» و صد البته می‌توان جوهر همه حرف‌های معلم کبیرمان شریعتی در راستای تبیین استراتژی آگاهی‌بخش یا جنبش روشن‌گری ارشاد خود در همین جمله خلاصه کرد. چراکه تمامی باور شریعتی در عرصه تعریف و تبیین استراتژی برای جامعه ایران بر این امر قرار داشت که «تنها با فراهم شدن و فراهم بودن شرایط عینی انقلاب، نباید رسالت پیشگامی و پیشاهنگی و پیشروئی خود را تمام یافته تعریف نمائیم، چراکه از نظر او رسالت و وظیفه روشنفکران و جریان‌های مرفعی جامعه سیاسی ایران ایجاد شرایط ذهنی بر پایه تحول فرهنگی و انقلاب اجتماعی تکوین یافته از پائین است» که البته شریعتی این رسالت در بیان کپسولی خودش «به صورت انتقال دیالکتیک از متن جامعه به وجدان کنش‌گران جامعه یا انتقال آگاهی برای ایجاد خودآگاهی تعریف می‌نماید»؛ و باز در همین رابطه است که شریعتی «هرگونه انقلاب بر پایه شرایط عینی محض و در خلاء شرایط ذهنی مترقیانه یک فاجعه می‌داند».

«نشانه آغاز بیداری مشروطیت را در اواخر قرن ۱۹ باید جست. اعلام عدالت‌خواهی و حکومت قانون و طرد استبداد فردی در اواخر قرن ۱۹ است و این قبل از بزرگترین انقلابی است که تمام مشروطیت به صورت یک قیام مسلحانه سیاسی تجلی کرد. پیش از هر انقلاب مسلحانه یک نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده آن انقلاب است»

(م. آ. ج ۵ - ص ۷۸ - سطر ۲ به بعد).

«بنابراین بزرگ‌ترین مسئولیت روشنفکر در جامعه این است که علت اساسی و حقیقی انحطاط جامعه را پیدا کند و عامل واقعی توقف و عقب‌ماندگی و فاجعه را برای انسان و نژاد و محیطش کشف نماید، آنگاه جامعه خواب‌آلود و ناآگاه‌اش را به عامل اساسی سرنوشت شوم تاریخ و اجتماع بی‌آگاهان و راه حل و هدف و مسیر درستی را که جامعه باید برای حرکت و ترک این وضع پیش بگیرد به او بنمایاند و بر اساس امکانات، نیازها، دردها و همچنین سرمایه‌هایی که جامعه‌اش دارد، راه حل‌هایی را که برای ملت موجود است، به دست آورد؛ و مسئولیتی را که خود احساس می‌کند از گروه محدود روشنفکران به متن عام جامعه خودش منتقل نماید و تضادهای اجتماعی را که در بطن جامعه‌اش هست وارد خودآگاهی و احساس مردم کند. برعکس روشنفکرهای امروز که عموماً معتقدند که وقتی تضاد دیالکتیکی در متن یک جامعه وجود دارد، این عامل تضاد و جنگ بین تز و آنتی‌تز جبراً جامعه را به حرکت در می‌آورد و به انقلاب می‌کشاند و به جلو می‌راند و آزادش می‌کند و بالاخره وارد یک مرحله دیگر می‌نماید، بنابراین از نظر آنها نفس فقر که یک تضاد اجتماعی است و یا نفس فاصله طبقاتی که یک تضاد اجتماعی است، خود به خود تضاد دیالکتیکی ایجاد می‌کند و این تضاد موجب حرکت جامعه می‌گردد. در صورتی که چنین چیزی نیست و این یک نوع فریب بزرگ است. هیچ جامعه‌ای فقط و فقط به این علت که تضاد دیالکتیکی در بطنش است یعنی تضاد طبقاتی دارد و یا فقر و غنی به صورت فاجعه‌آمیز و انحرافی‌اش در آن موجود است، به حرکت و تحول در نمی‌آید.

وجود فقر در متن جامعه و یا تضاد طبقاتی ممکن است هزاران سال بماند و هیچگونه تغییری در فرم جامعه پیش نیاید. دیالکتیک حرکت ندارد. وجود تضاد در جامعه وقتی می‌تواند موجب حرکت گردد و دیالکتیک در متن جامعه هنگامی تبدیل به تصادم و تضاد و تز و آنتی‌تز خواهد شد که این تضاد از متن جامعه و داخل نظام اجتماعی برداشته و در وجدان و خودآگاهی مردم جامعه گذارده شود. وجود فقر حرکت ایجاد نمی‌کند، بلکه احساس فقر است که حرکت را بوجود می‌آورد. حال که دانستیم تضاد بایستی از داخل جامعه به وجدان و خودآگاهی مردم منتقل شود تا حرکت ایجاد گردد، پس مسئولیت روشنفکر معلوم است که چیست. مسئولیت روشنفکر به طور خلاصه، انتقال ناهنجاری‌های درون جامعه به احساس و خودآگاهی مردم آن جامعه است، دیگر جامعه خود حرکتش را انجام خواهد داد، بنابراین، روشنفکر عبارتست از یک انسان آگاه نسبت به ناهنجاری‌ها و تضاد اجتماعی، آگاه به عوامل درست این تضاد و ناهنجاری، آگاه نسبت به نیاز این قرن و این نسل و مسئول در ارائه راه نجات جامعه از این وضع ناهنجار محکوم و تعیین راه‌حل و ایده‌آل‌های مشترک برای جامعه و بخشیدن یک عشق و ایمان مشترک جوشان به مردم که در متن سرد و منجمد اجتماع منحط

سنتی‌اش، حرکت ایجاد کند و آگاهی و خودآگاهی خویش را به مردمش منتقل نماید» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۲۸۰ - ۲۷۸ - سطر ۱۷ به بعد).

«کسی روشنفکر است که صف‌بندی جدیدی را که زمان اجتماعی ایجاد می‌کند درست تشخیص دهد، صف خویش را آگاهانه انتخاب نماید و تمامی توان فکری و عملی خویش را در راه تحقق آنچه در این مرحله از تاریخ جامعه‌اش شعار و آرمان شده است ایثار کند و آن مبارزه با استثمار طبقاتی است برای استقرار نظامی که در آن انسان‌ها برادروار زندگی می‌کنند و زندگی برادرانه در یک جامعه، جز بر اساس زندگی برابرانه محال است. چه نمی‌توان، در درون اقتصادی که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می‌سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره‌کشی و افزون‌طلبی جنون‌آمیز و حرص استوار است و انسان‌ها را به دو قطب متخاصم گنجه‌ور و رنجور تقسیم می‌کند و طبقه‌ای به وسیله طبقه دیگر استثمار و استخدام می‌شود و زندگی‌ایی را می‌سازد که در آن بنی آدم همچون گرگان حریصی بر مرداری ریخته‌اند و «این مر آن را همی کشد مخلص» و آن مر این را همی زند منقار»، با پند و اندرز و آیه و روایه اخلاق ساخت» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۴۸۱ - سطر ۳ به بعد). ☀

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

«گفتمان رهائی بخش»

خودویژگی‌های

قرن بیستم شریعتی



اجتماعی از پائین (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تکیه کرد، چرا که آنچنانکه خود او در این رابطه می‌گوید، «تنها و تنها با سلاح آگاهی و خودآگاهی است که می‌توان از پائین توسط تحول فرهنگی و تحول اجتماعی استعمار حاکم بر جامعه بزرگ ایران را به صورت استراتژیک به چالش کشید» بنابراین اگر شریعتی در عرصه گفتمان‌سازی رهائی‌بخش خود در قرن بیستم مانند مارکسیست‌های ایرانی در ۱۵۰ سال گذشته «استثمارزدگی را به صورت مکانیکی مطلق می‌کرد و یا مانند لیبرالیست‌های ایرانی استبدادزدگی را به صورت مکانیکی مطلق می‌کرد، هرگز و هرگز نمی‌توانست به گفتمان رادیکالیزه شده رهائی‌بخش خود در جامعه ایران بر پایه مبارزه محوری با استثمارزدگی دست پیدا کند». اضافه کنیم که هر چند شریعتی در عرصه گفتمان رهائی‌بخش خودش با اولویت دادن به «استعمارستیزی»، خود استعمار را به دو مؤلفه استعمار کهنه و استعمار نو تقسیم می‌نماید، اما در «تحلیل نهائی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی این استعمار کهنه است که در جامعه ایران در

پر واضح است که گفتمان رهائی‌بخش اقبال و شریعتی برای پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین) ایران بیش از هر چیز در این تندپیچ شرایط امروز جامعه ایران باید صورت متد داشته باشد. به این ترتیب که پیشگامان باید بدانند که «شرط گفتمان‌سازی رهائی‌بخش تطبیقی در هر شرایطی از زمان و مکان در گرو داشتن تحلیل مشخص و کنکرت از جامعه مشخص خودشان می‌باشد» و تا زمانی که پیشگامان نتوانند تحلیل مشخصی از خودویژگی‌های جامعه مشخص و کنکرت خود داشته باشند، هرگز و هرگز نخواهند توانست «به گفتمان‌سازی تطبیقی در جامعه خودشان دست پیدا کنند». طبیعی است که در این رابطه باید دآوری کنیم که «بزرگ‌ترین هنر اقبال و شریعتی فهم و شناخت جامعه خودشان به صورت مشخص و کنکرت و تطبیقی بوده است». آنچه که می‌توان در باب خودویژگی‌های تحلیل مشخص شریعتی از جامعه و تاریخ ایران مطرح کرد، اینکه شریعتی قبل از هر چیز «جامعه ایران را جامعه‌ای استبدادزده و استثمارزده و استثمارزده توسط سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم تفسیر کرده است» و پس از تحلیل مشخص سه مؤلفه‌ای استبدادزدگی و استثمارزدگی و استثمارزدگی توسط سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم بوده است که شریعتی در عرصه تدوین گفتمان رهائی‌بخش برای جامعه ایران برعکس رویکرد مارکسیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم که گفتمان رهائی‌بخش در جامعه را بر پایه رهائی جامعه از «استثمارزدگی» تعریف می‌کردند و برعکس رویکرد لیبرالیست‌های قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا که گفتمان رهائی‌بخش در جامعه ایران را در چارچوب رهائی جامعه ایران از «استبدادزدگی» تعریف می‌کردند، شریعتی «گفتمان رهائی‌بخش در جامعه ایران را از استثمارزدگی شروع کرد»؛ و بر این باور بود که «تا زمانی که ما نتوانیم جامعه ایران را از استثمارزدگی نجات بخشیم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست به نجات جامعه ایران در مسیر حرکت رهائی‌بخش از استثمارزدگی و استبدادزدگی دست پیدا کنیم».

در عرصه تدوین استراتژی رهائی‌بخش جامعه ایران از شر استثمارزدگی حاکم بود که شریعتی بر هسته آگاهی جهت تحول فرهنگی و تحول

طول بیش از هزار سال گذشته (توسط اسلام دگماتیست فقهاتی، زیارتی، روایتی، ولایتی و مداحی‌گری) به صورت چتر سیاهی تمامی اذهان و فرهنگ جامعه ایران را مانند ویروسی مهلک آلوده کرده است.»

از اینجا است که شریعتی در آخرین نامه‌های خودش به پدرش (استاد محمد تقی شریعتی) گفتمان رهائی‌بخش خودش را اینچنین در این شعار خلاصه می‌نماید: «آنچنانکه مصدق به شعار اقتصاد بدون نفت اعتقاد داشت، من به اسلام بدون روحانیت باور دارم». بدون تردید «تز اسلام منه‌ای روحانیت شریعتی در عرصه گفتمان رهائی‌بخش او همان تز اسلام منه‌ای فقهات و تز اسلام جدائی از حکومت و تز اسلام منه‌ای قرائت رسمی فقهاتی و زیارتی و ولایتی و روایتی می‌باشد». با نگاهی هر چند اجمالی به زندگی شریعتی (به خصوص در دهه پایانی عمرش که دوران حیات جنبش روشن‌گری ارشاد او بوده است) نشان می‌دهد که «تمام مبارزه شریعتی در این دهه با جبهه استحمار کهنه (که همان روحانیت حوزه‌های فقهاتی بودند) و جبهه استبداد سیاسی حاکم (که همان رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود) برای این بوده است تا بتواند گفتمان رهائی‌بخش خودش را در جامعه ایران از پائین نهادینه و فراگیر بکند»؛ چراکه شریعتی خوب به این امر واقف بود که «بدون شکستن سد جمود و تحجر اسلام دگماتیست فقهاتی در جامعه ایران، امکان نفوذ به اعماق جامعه بزرگ ایران هرگز و هرگز وجود ندارد». فراموش نکنیم که تا قبل از شریعتی در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران «تمامی نظریه‌پردازان در نهادینه کردن گفتمان خودشان از پائین در جامعه ایران گرفتار شکست و بن‌بست شده بودند» و دلیل اصلی این شکست آنها این بود که آنها می‌خواستند بدون مقابله با استحمار کهنه (اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی) گفتمان خودشان را به اعماق جامعه ایران هدایت کنند

که البته شکست خوردند، بنابراین می‌توان داوری کرد که «بزرگ‌ترین دغدغه شریعتی در عرصه مبارزه با استحمار کهنه در جامعه ایران، در راستای تلاش او در جهت نهادینه کردن گفتمان رهائی‌بخش خود از پائین جامعه ایران بوده است. صد البته «رمز موفقیت شریعتی برای اولین بار در توده‌ای کردن گفتمان رهائی‌بخش خود (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) در همین مبارزه ضد استحمار کهنه (مبارزه با اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی، اسلام ولایتی، اسلام حکومتی و اسلام مداحی‌گری) او نهفته بود» که در این رابطه نامه مطهری به خمینی پس از وفات شریعتی این حقیقت موفقیت شریعتی را به خوبی آشکار می‌سازد. چراکه در این نامه شیخ مرتضی مطهری خطاب به خمینی می‌نویسد که «کوچک‌ترین گناه این مرد (شریعتی) بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاه‌های ظلم و زور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد و مدعی شد که ملک و مالک و ملأ و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته‌اند و... اگر خداوند از باب وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ در کمین او نبود. او در مأموریت خارجش چه به سر روحانیت و اسلام می‌آورد» (از نامه شیخ مرتضی مطهری به خمینی).

باری، بدون تردید در این نامه شیخ مرتضی مطهری پس از ده سال کینه‌توزی بر علیه شریعتی، در نامه‌اش به خمینی مبارزه با اسلام فقهاتی و روحانیت حوزه‌های فقهی که در طول هزار سال گذشته متولیان اصلی اسلام فقهاتی بوده‌اند و مصداق مبارزه با استحمار کهنه می‌باشد، «هدف اصلی شریعتی اعلام می‌کند». مع الوصف، در این رابطه است که می‌توان در اینجا باز این سؤال را مطرح کرد که در این شرایط پس از ۴۲ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، آیا گفتمان رهائی‌بخش شریعتی بر پایه آرایش و اولویت مبارزه ضد استحمار با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،

باز دارای برد و فونکسیون در جامعه ایران می‌باشد؟ آیا در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران بدون رهائی از استحمار اسلام فقهاتی، زیارتی، ولایتی و روایتی می‌توان به تحول اجتماعی و تحول فرهنگی از پائین در جامعه ایران دست پیدا کرد؟

یادمان باشد که اگرچه شریعتی در پاسخ به تکوین فقر اقتصادی در جامعه ایران این فقر گسترده استخوان‌سوز را مولود و سنتز تولید و توزیع بی‌رحمانه و غیر انسانی مبتنی بر استثمار نظام سرمایه‌داری حاکم تحلیل می‌کرد، در خصوص فقر آگاهی در جامعه ایران این فقر آگاهی را مولود و سنتز سلطه اسلام فقهاتی، روایتی، زیارتی و ولایتی بر اذهان و اعتقادات و احساسات توده‌های ایران می‌دانست. بدون تردید شریعتی بر این باور بود که «تا زمانی که جامعه ایران در چارچوب مبارزه ضد استثمار (با اسلام فقهاتی، زیارتی، روایتی، ولایتی و مداحی‌گری حوزه‌های فقهاتی) نتوانند از فقر آگاهی نجات پیدا کنند، هرگز نخواهند توانست در مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار برای رهائی از فقر اقتصادی و رژیم‌های توتالیتار موفق بشوند». آنچه در عرصه گفتمان رهائی‌بخش شریعتی بر پایه مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار و اولویت مبارزه ضد استثمار در آرایش آن‌ها بیش از هر چیز قابل توجه می‌باشد «اعتقاد او به اخلاق اجتماعی در گفتمان رهائی‌بخش و جایگزین کردن اخلاق اجتماعی به جای اخلاق تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرای فقهاتی و اخلاق دنیاستیز و جامعه‌گریز و اختیاریستیز صوفیانه می‌باشد». عنایت داشته باشیم که «شریعتی برای دستیابی به اخلاق اجتماعی و نهادینه کردن اخلاق اجتماعی به جای اخلاق فردی در جامعه بزرگ ایران مجبور بود که از اخلاق فردی صوفیانه و فقیهانه در جامعه ایران عبور نماید.»

شریعتی بر این باور بود که تا «جامعه ایران از آفات

اخلاق فردی فقیهانه و صوفیانه نجات پیدا نکند، هرگز نمی‌تواند دارای روحیه جمعی در عرصه تحول اجتماعی از پائین بشود» به بیان دیگر در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، «تحول اجتماعی در گرو روحیه جمعی می‌باشد» و «دستیابی به روحیه جمعی در جامعه ایران در گرو جایگزین کردن اخلاق اجتماعی به جای اخلاق فردی فقهی و اخلاق فردی صوفیانه است». در خصوص همین دستیابی به اخلاق اجتماعی و روحیه جمعی در جامعه ایران است که شریعتی در میان نظریه‌پردازان ۱۵۰ سال اخیر جامعه ایران، در گفتمان رهائی‌بخش خود «موضوع بیگانگی و یا الیناسیون به صورت گسترده و وسیع مطرح کرد». به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «بدون فهم مفهوم از خود بیگانگی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، هرگز نمی‌توان به تئوری اخلاق اجتماعی شریعتی جهت مقابله با اخلاق فردی فقهاتی و اخلاق فردی صوفیانه در جامعه بزرگ ایران پی برد». آنچه در این رابطه در خصوص نظریه از خود بیگانگی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی می‌توان مطرح کرد، اینکه شریعتی برعکس هگل و فویرباخ (که نظریه از خود بیگانگی آنها بر پایه مذهب محدود می‌شود) و بر خلاف کارل مارکس (که نظریه از خود بیگانگی او تنها در رابطه با کار معنی پیدا می‌کند) «موضوع از خود بیگانگی انسان را به عرصه‌های مختلف بسط داد که از عرفان و تصوف و زهد و عشق گرفته تا کتاب مذهب و شرک و پول و کار و غیره شامل می‌شوند» بنابراین خودویژگی‌های گفتمان رهائی‌بخش شریعتی را می‌توان اینچنین فرموله کرد:

اول - «تقدم تحول فرهنگی و تحول اجتماعی و تحول از پائین بر تحول سیاسی و تحول اقتصادی.» ☀

ادامه دارد